



Ketabton.com



حضرت شریف دختر شایسته در
تعلیم پیراسته دخترهای زیبا.

سرزمین که در بهار از سبزه و گل
جوش میزند.

در پرتو نظام نوین بهار زندگی
زبان در کشور مامی شگفت.

هنگامی که بهار میرقصد

یاد می آید از بلخ

زمنی هنر لاهم بخیلی بخوانی لا ری
روان دی

نوبهار بلخ یا ناواوبهارا

در وصف بهار

افسانه جلیل سیستان دختر صابر
شاه و پسر کمال خان

زینارویان اروپا شیفته قره قل
افغانی

سازبان درهاله فراموش

سرزمین گل و بلبل

وقتی هنر به مردم شناسانده شد آن
را خود، در خدمت اجتماع قرار میدهند.

در تحلیل اوضاع جوی ۵۰ ستیشین
در افغانستان فعالیت میکند.

کرد.

امروز که هفتصدمین سال تبارز عرفانی
امیر خسرو بلخی مشهور به دهلوی تجلیل
بعمل میاوریم به جنبه های عرفانی ثقافت
باستانی خویش در آثار پرارزش این
شاعر متصوف دقیق می شویم و سلسله
پنهاور معارف اسلامی را که از سنائی-
غزنوی تا جلال الدین بلخی آفاق بیکرا ن
را طی کرد دنبال می نماییم. امیر خسرو
شاعر متصوف، عالم متفکر و عارف کامل
بود.

ما یاد بود این دانشمند گرامی را با
اظهار حق شناسی بی پایان در برابر
دانش و پیشوی احترام و تجلیل می
نمائیم.

در پیام یناغلی رئیس دولت علا و
شده است:

توسط این پیام سخن مختصری به نسل
های امروز و فردا می سپاریم و آن اینکه
بزرگترین راز بقای ملتها در بسطی
حفظ میراث گرانبهای فرهنگی شان،
شنا سایی کامل واقعیت هایست که قانون
تکامل اجتماعی آنها در جلو شان قرارداده
است و مردم ما خوب میبینند که با درک این
واقعیت بزرگ غنای فرهنگی خود را از
نسلی به نسلی به شکل تکامل آن تسلیم
نموده و با وصلت گذشته با حال

ساختمان زندگی فردای خود را با تضمین
و امید واری تکامل وی ریزی نمایند.
این ترتیب سیمینار تجلیل از مقام عرفانی
امیر خسرو فرزند بلخ که در عرفان و
نصوف و در شاعری و سخن بر داری از
مشاهیر نامور عرصات دانش و فرهنگ و
در موسیقی که زبان گویای مشاعر احسا-
سات و عواطف لطیف و رقیق آدمی است
استاد نوا آفرین است در پایان سالی که
ساعتی بعد بر یک نوبی بر دفتر زمانه می-
افزاید نیز از خاطراتی است که نقش سال ۵۳
و نمود خدمات معنوی نظام نوین ما را
فراموش نشدنی و جاویدان به نسل های
آینده انتقال میدهد.

با ملاحظه آنچه از تحقیق و تدقیق ارباب
دانش و سخن فهان که در مجالس تجلیل
یاد بود امیر بلخی ایراد و اظهار گردیده در
سهمگیری این تجلیل از فرزند نامور بلخ
باین مختصر اکتفا می کنیم که:

خوشتر آن باشد که سرد لیران
گفته آید در حدیث دیگر آن
امید داریم این آخرین شماره در پایا ن
سال نشراتی زوندون تداعی کننده خاطراتی
باشد که در جریان سالیکه گذشت بمنظور
خدمت بوطن و هموطنان و حرکت
بهوا زات مناسیر و اهداف نظام انقلاب
ما سعی ما متوجه آن بوده است.

پیک شزندون

«از بیانات رئیس دولت»

بزرگترین راز بقایی ملتها در بسطی
شنا سایی کامل واقعیت هایست که قانون تکامل اجتماعی آنها در جلو شان قرارداده
است و مردم ما خوب میبینند که با درک این واقعیت بزرگ غنای فرهنگی خود را از
نسلی به نسلی به شکل تکامل آن تسلیم نموده و با وصلت گذشته با حال
ساختمان زندگی فردای خود را با تضمین و امیدواری تکامل وی ریزی نمایند.

هفتصدسال قبل دیده بدنیا گشود و نام بلخ
کهن ام البلاد عالم را پر آوازه تر ساخت
یکبار دیگر عظمیر این واقعیت میشود که
دولت جمهوری ما اهداف گرا نبهای خود را
در ساحات استواری بنیاد معنوی کشور از
طریق تجدید خاطرات و تقدیر از مقام
معنوی و احیای مفاخر و تداعی خاطرات
مورثت فرهنگ و دانش کشور نیز با
کمال موفقیت و صمیمیت دنبال می نماید و
عما نظوریکه در جبهات حیات مادی و
اقتصادی کشور منویات عالی نظام نوین
مصدر خدمات رو بار تقاضا و پیوسته متکشف
میکردد در زمینه های فرهنگی و معنوی
تلاشهای را تنظیم و به ثمر میرسانند
تا سر مایه ها و دارایی های معنوی و فکری
ما از تطاول زمان و یغمای نیت سوء د
امان بماند.

یناغلی رئیس دولت در قسمتی از پیام
شان این حقیقت را چنین تبارز داداند:
« دو ماه قبل در جلسات علمی و تحقیقی
یادبودو تجلیل یکی از مدافعان سر سخت
آزادی و تمامیت وطن ما با یزید روشا ن
توسط دانشمندان افغانی و کشور های
دوست تدکار بعمل آمد و در تجلیل احوال
و آثارش یک صفحه از تاریخ مبارزات آزاد-
بخواهی مردم ما در برابر تجاوزات بیگانه
درانظار مردم جهان جلوه خود را تجدید

با نشر این شماره آخرین برگ از درخت
کهن سال ۵۳ از کف مارها می شود، فردا
سال دیگر جوانه می زند و ما در آستانه
مکلفیت ها و کار های نو و آرزو های نو
قرار میگیریم.

با تجدید سال شمسی، مجله زوندون
یعنی نشریه خدمتکار شما نیز از سال نوی
استقبال میکند که آرزو مندیم پیرامون آن
در نخستین شماره که هفته آینده تقدیم
خواهد شد صحبت کنیم.

درین شماره سعی ما آن بوده بگوئیم تا
با خوانندگان به گرمی وداع کرده و با
امید دیدار آینده، مطالب خواندنی و صحافت
بیشتر همراه این شماره باشد.

از مطالبی که در اینجا با خوانندگان
عزیزدر میان باید گذاشت باز هم نگاه می
است بروز های رفته هفته ای که پشت
سر گذاشتیم، آنچه درین هفته گفتگواراجع
به آن و مطالعه تکرار آن برای زوندون
بیشتر موافق مرام و طبع است یاد آوری
از برگذاری محفل یاد بود هفتصدمین سال
تبارز عرفانی امیر خسرو فرزند بلخ نامی
است که به مساعی وزارت اطلاعات و
کلتور جلسه افتتاحیه آن در تالار کلتور
نسپای رادیو افغانستان بتاريخ چارشنبه
۲۱ حوت دایر گردید.

پیامی که رئیس دولت بمناسبت تجلیل
معنوی از یک شخصیت عرفانی کشور که

مشاور مفید و رفیق صدیق

بقلم ع. ك. رها

از امتحان کانکور مایوس بر گشته بود سایه اندوه و دردیکه بر دل و خاطرش سنگینی میکرد چهره اش را خاسف و خاسف تر جلوه میداد... فکر میکرد دنیا بساااو سرناساز گاری گرفته و بخت و طالع از یاری او سر کشید. میگفت زحمت از این بیش نمی شود، شب ها رنج بیدار خوا بسی کشیدم و روز عابه درد نا قراری واضطراب ساختم در طول یکی دو ماه اخیر همه فکر و اندیشه ام جز بیک محور، محور شمول در پوهنتون و ادامه تحصیل نمی چرخید، مگر آنرا که نامرادی در کمین باشد و ستاره اقبالش نتواند از جرم نحوست فرار کند سر نوشتی جز تیره روزی و نصیبی غیر از غم و ملال در پیش نخواهد بود!

فهمیدم براهه میرود و از حقیقت و انصاف بدور می اندیشد گفتمش غرض از ادامه تحصیل اگر تامین معیشت و تدارک کسب و کاری باشد تو هم اکنون که سند فراغت از دوره ثانوی را داری میتوانی به دفتر ودیوانی پذیرفته شوی و یا شغل و کاری آزاد اختیار کنی که در آن بتوانی به کمک دانش و سر مایه دوازده سال نوشت و خوان موفقیتی بهم رسانی.

چنانکه انگشت بر، ریش دردمندی گذاشته شود و محل زخم را آزرده تر سازد از حرفهایم عذاب و آزارش بیشتر شد و گفت:

میگفتند حرف مفت، مسوو گیتی ندارد ولی نشنیده بودم و آن که از غمی نتالیده و دردی نچشیده باشد از حال درد مند و غم رسیده ای نا آشنا و بیگانه خواهد بسود، ندیده بودم، مگر اکنون که از تو می بینم و می شنوم این راز بر من فاش شده است که میگویند زمینی میدانند که بر آن آتش می سوزد و دل و خیالی که در اندوه و سودایی آشفته و نالان است. برو که از تو بر انصاف ترو بی عاطفه تر بیگانه را ندیدم چه رسد به آنکه ترا دعوی دوستی و مروت بامن در میان هست...!

صفحه ۴

گفتم، درست فکر نمیکنی تو خود بحال خود بی انصاف تر از هر کس دیگری که نتوانسته و یا نخوانسته ای از حدود تفکرات محدود بقودت فراتر بروی و در جهانی بدین عظمت و بزرگی غیر از ناکامی و نومیدی به چیز دیگری، براهی گه کامیابی میاورد و سر فرازی میسازد، بندیشی.

آنکه چون جغد اسیر ویرانه های خیال و تفکرات خود باشد از روشنی و لطفی که در نور آفتاب میسازد چه میداند و جز تاریکی درانتظار چه خواهد بود؟...

گفت: این جفای دیگر از تو که مرا می شناسی و تمنیاتم از تو پوشیده نیست. بار ها برایت گفته ام که غبار حسادت و همچشمی دیگران بار خاطر مرا سنگین تر می سازد، دو، سه پسر کاکایم گه نردبان تحصیلات عالی را پیموده و به مدارج عالیتر رسیده اند همه چشم و گوش شان متوجه حال و احوال امروز و فردای من است، چگونه میتوانم قناعت کنم که در همسری با آنان کفایتی ندارم؟ از اینجا درد اصلی و علت زبونسی او آشکار شد و فهمیدم چرا از آزمون نا کام بر گشته است.

گفتم: دوست عزیز خوب شد که خود، مرا تبرئه کردی و از تهمت بی انصافی وارستم... اکنون معلوم شد منظور که فکر میکردم هم درد پیش تو است و هم درمان دراختیارت...

برسید، چطور و چنین حکمی، بساز چرا؟

گفتم: درس و تحصیلی که بغاظر، آموختن و افزودن بر ذخیره دماغ و احراز تدریجی مقام دانشمندی و کمال نباشد اصلا بدرد نمی خورد و اگر مدارج تعلیمی را پیمودن، هدف آن باشد که سند و دست آویزی بدست انسان برسد تا موجب مباحثاتی گردد که دیگران بگویند و از ما تعریف کنند که فلان تا فلان مرتبه تعلیمی را حایز گردیده است، در واقع مابه خطا رفته

و عمری را در طریق خود فریبی و عسوام فریبی ضایع کرده ایم، دل خوش داشتن به چنین امری مانند ملمعی است بر روی زیورات قلبی و یا آرایشی است تصنعی که آرایشگران بر سرو صورت عروس زشترو می بندند تالی المجلس عیبی را بیوشند، بر چشم بی مزه، خنجر مصنوعی بزنند، رخساری را گلگون و لبی را یاقوت فام جلوه بدهند که چون چشم و لب دلشکان روی ستیز برای ساعتی تماشایی را اغفال کند، ولی وقتی محک حقیقت بمیان آید و آبی بر چنین سرو رو ریخته شود، آبرویی نماند که این رسوایی را وقایه کند.

فکر تو هم در طلب تحصیل، محصور چنین فریب کاری بوده اگر درس و مضمون را بغاظر یاد گرفتن و دماغ خود را ساختن دنبال میکردی، آنوقت مغزت متوجه فراموشی علم و کمال میشد و از تو انسانی ساخته میشد که بسی پروا از کانکور و آزمون موفق بگذرد زیرا در دماغت علمی و دانشی می بود که ترا در محضر استاد و امتحان یاری کند مگر وقتی از هدف بغضا رفتی، و رقابت و هم چشمی جای واقعیت را گرفت از تحصیل واقعی باز ماندی، دیگر خود قضاوت کن آنرا که علم واقعی نباشد ظلم نیست اگر آزمون موفق بگذرد؟

خموش بود و مبهوتانه می نگریست سایه مهیم تصمیم و رضا در چهره اش افتاده و نگاه کنجکاوش در مان میخواست...

گفتم: یک سال دیگر باز هم صبر کن تا کفاره تقصیرت را ادا کنی، تا کانکور دیگر درس و کتابت را بغاظر یاد گرفتن و آموختن دنبال کن و آنگاه بدون آنکه تشویش و نگرانی از عمو زاده ها با تو باشد در مجلس امتحان شجاعانه داو طلب شو، کامیابی ات بر عهده من!...

از آنروز سالی گذشت که باز به سراغ من آمد ولی بالبان خندان و چهره نشاط انگیز، کلمت آمده ام سیاسی بگذارم که مرا

بقیه در صفحه ۶۳

افغانستان آباد هدف انقلاب ماست

شماره ۵۲

بنامی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم طی بیانیهای در اجتماع بزرگ شهبان کندهار اتحاد فکر و عمل را وسیله پیشرفت يك کشور خوانده اند .

بنامی رئیس دولت و صدراعظم ساعت ۱۰:۴۰ دقیقه عصر دیروز در حالیکه بنامی سید عبداللہ وزیر مالیه بنامی محمدخان جلال وزیر تجارت بنامی علی احمد خرم وزیر پلان ، بنامی عبدالقدیر قوماندان عمومی امنیه بنامی وحید عبداللہ معین سیاسی وزارت خارجه ، بنامی سلطان محمود غازی رئیس عمومی هوایی ملکی و توپنرم ، والی ، قوماندان فول اردوی کندهار و بگنده از جنرالها و صاحب منصبان اردوی جمهوری با ایشان همراه بودند ضمن این بیانیہ در مورد اهداف نظام نوین جمهوری مطالبی ابراز نموده و به اجرا آتی اشاره کردند که طی یکسال و هشت ماه بعمل آمده است .

بنامی رئیس دولت و صدراعظم در حالیکه اظهارات شان با شور و هلهله هزاران نفر از شهبان کندهار و شعار های ژوندی دی وی جمهوری و موسس او ژوندی دی وی ستر داؤد بدرقه میشد گفتند :

برادران من !

از اینکه امروز موقع میسر شدی پس از چندین سال برادران خود را از نزدیک می بینم از صمیم قلب ممنون و مشغوف میشم .

البته و ظلمه من این بود که به تمام ولایات کشور سفر کرده و از نزدیک با مردمان آن ولایات ملاقات نمایم . و گذارشات و واقعاتی را که در کشور ما رخ داده است برای شان بیان کنم . متأسفانه بنا بر گرفتاری هائی نتوانستم تاکنون به این آرزوی خود نایل آیم . اما امروز که موقع میسر شد با اغتنام فرصت میخواهم بگفتم حقایقی را که بعد از انقلاب و تاسیس نظام جمهوری در وطن ما رخ داده با شما در میان گذارم .

برادران من !

همه ماوشما اولاد این کشور و همین خاک هستیم و همه ما از واقعاتیکه در خاک ما گذشته واقف میشائیم ، و میدانیم

که از انقلاب کشور ما یکسال و چند ماهی بیشتر نمی گذرد .

وظیفه خود میدانم که اول از همه از استقبال گرم و صمیمانه ای که تمام مردم افغانستان نسبت به نظام جمهوری خود ابراز داشته اند از صمیم قلب از طرف خود و رفقای خود تشکر نمایم .

برادران عزیز !

چرا در کشور ما انقلاب شد البته هیچ چیز بی سبب و بی دلیل نبوده است . دلایل آن به هر فرد افغان معلوم است . که عبارت از فساد اداری و بی عدالتی های اجتماعی و دیگر بدبختی ها بوده است .

برای مردمانیکه وطن خود را دوست داشتند و وطن پرست بودند غیر از این راهی نبود که بحرکت انقلابی انجام دهند و تحولی را به میان آورند . هموطنان گرامی : شما یقین داشته باشید که این تحول روی کدام غرضی بوجود نیامده است .

انقلاب ما فقط يك هدف دارد و هدفش افغانستان آباد و افغانستان باشرف میباشد . من به شما واضح میگویم که ما برای يك طبقه خاص خدمت نمی کنیم بلکه منظور ما خدمت به همه مردم کشور میباشد .

خواهران و برادران عزیز !

یقین داشته باشید طوری که اردوی فداکار شما در بوجود آوردن نظام جمهوری و انقلاب در افغانستان سهم فعال داشتند بعد از این نیز در راه تحقق اهداف و آرمان های ملی و دفاع کشور و طبقه خود را صادقانه انجام میدهند .

برادران عزیز !

من میخواهم چیز هائی بگویم که واقعیت نداشته باشند حقیقت اینست که وطن ما نهایت پسمانده است . الفاظ و کلمات درد مارا دوا نمی کند .

ما فوق العاده به کار و زحمت ضرورت داریم . همان طوری که انقلاب افغانستان به اثر اراده بالقوه ملت بوجود آمده است همانطور وطن ما به فداکاری بیرو جوان و زن و مرد ملت این خاک نیاز دارد و ممکن نیست يك ملت بدون زحمت ایثار و فداکاری به آرزو های

ملی خود نایل آید در دنیای امروز جز از ایثار و فداکاری امر دیگری پیشرفت را میسر کرده نمی تواند .

برادران عزیز !

امروز و طایف مابین نهایت مشکل است . ما وظیفه داریم کار های بزرگتر را انجام دهیم ، باید با قدمهای متین و با ایمان و به جرئت کامل پیش برویم و بدین وسیله بد بختی ها و پسمانی های خود را به یاری خدا و ایمان و عقیده راسخ و وطن پرستی رفع نمائیم تا در برابر دنیای دیگر بحیث يك ملت زنده و يك ملت سر افراز و برو مند زندگی کنیم .

شما میگویم که افغانستان از همه بیشتر و از همه اولتر به اتحاد فکر و عمل نیاز دارد و نا ممکن است يك ملت با تفرقه و بد بینی و خود غرضی بتواند کاری را از پیش ببرد .

هموطنان گرامی !

تاریخ خود را بخوانید ، یعنی تاریخ افغانستان را مطالعه کنید و انگام بوضاحت خواهید دید روزی که این ملت یکدست و يك زبان بود موفق و پیروز بود . و فقط به وحدت عمل و اتحاد فکر تمام ملت پیشرفت میسر شده میتواند و این یگانه کلید سعادت افغانستان شمرده میشود .

یقین دارم که مردم ما هر شب و روز بزرگ دشمنان ما را میشوند . دشمنان ما ، بدگونی ها ، توهین ها و تحقیر های آنها را استماع میکنند ، ما ازین دشمنان ما و از این بدگونی ها هیچ اندیشه ای نداریم و به شما اظهار می دهیم که همه آن بها زدانی رسانیده نمیتواند زیرا ملت افغان خود قضاوت کرده میتواند که حقیقت چیست ؟ و غلط کدامست ؟

من یقین دارم که افغانها هرگز قبول کرده نمی توانند بزرگان و گذشتگان آنها مورد تحقیر و نفرین دیگران قرار گیرد .

بگذارید هر چه دشمن میخواهد بگوید و برو یا کند کند چه این تبلیغات بی مورد و دروغ شانرا مردم ما بخوبی میتوانند تشخیص دهند که برو یا کند و خلاف واقعیت محض است و بناءً به نفع ما خواهد بود .

یقین داشته باشید تا روزیکه درین

خاک و سرزمین دلبران يك فرد هم موجود باشد به هیچ وجه از مطالبه حقوق برادران پشتون و بلوچ خود منصرف نمی شود .

طی یکسال و چند ماهی که گذشت ما و رفقای انقلاب ما وظیفه داشتیم نخست از همه امنیت داخلی را حفظ و تأمین نمائیم ، و هم وظیفه داشتیم سیاست خارجی را تنظیم بخسیم . و نیز وظیفه داشتیم تا بمنظور بسند بردن سویه حیات اجتماعی ، اقتصادی و رفاه قاطبه مردم خود قدمهای برداریم . اصلاحات اجتماعی یکی بعد دیگر عملی خواهد شد ، امید وارم که نتایج آن برای آینده ملت افغان مفید ثابت شود .

بار دیگر یاد آور می شوم که ما نمی خواهیم برای عده ای خاص و محدود و یا برای يك جمعیت خاص کار کنیم ، بلکه میخواهیم هر قسم ما و اهداف ما اولتر از همه متوجه اکثریت مردم افغانستان باشد .

برادران عزیز !

ریگانگان ما را گاهی باین منتهیم ساختند که انقلاب به کمک دیگران انجام شده است ولی به شما میگویم که این انقلاب انقلاب اصیل افغانی بوده و دران جز مغز و کله افغان و غیر از همت و ایمان افغانی هیچ کس دیگری داخل نبوده است . یقین داشته باشید که نظام موجود افغانستان فقط روی اساس ملی و ناسیونالیزم استوار بوده و خواهد بود .

آنچه دشمنان بها و رفقای ما نسبت داده اند همه ای آنها شنیدیم و خوب فهمیدیم که چه بود و از کجا سر چشمه گرفته بود . ما مسئله ان هستیم و به خداوند خود ایمان داریم .

در ظرف یکسال و چند ماه سعی کامل بعمل آمد تا از نگاه اقتصادی و اجتماعی به لطف خداوند قدم های مهمی برداشته و برای آینده کشور و تسلی های آینده آن کاری انجام دهیم . و نیز قدم های برای بهبود وضع اجتماعی رویدست بوده که یکی بعد دیگر عملی خواهد شد .

قانون اساسی افغانستان به میان خواهد آمد و در افغانستان حزبی نیز بوجود خواهد آمد .

بقیه در صفحه ۷

نو بهار بلخ

یا ناواویهارا

تبیہ و ترتیب از : ر. اشعه

ام البلاد بلخ در مسیر تاریخ با عظمت خود
مهد تمدن قدیمی و درخشان بوده و مورخین را
عقیده برین است که مهاجرت آریاییها از همین
نقطه شروع گردیده است . زردشت مشهور
از همین جا ظهور نموده و سرود های اوستا نیز
از همین سرزمین الهام میگردد .

شهرت و نام باستانی این شهر با عظمت
در ادوار تاریخ اشکال مختلف دارد . که یونانیان
اعراب ، هندیها و فارسی هادر ادوار قبل از اسلام
و بعد از اسلام آنرا بنام های با کثریتان ،
باختریشی ، بخدای ، باختر و بالهیک دیس ،
یاد نموده اند ، و این نام هادر تمام مراحل
ادبی و تاریخی مملکت شهرت بسزای دارد .

نخستین بانی این شهر بزرگ تاریخی
بنابر روایات متداوله «بلخ» بن بلاخ بن سامان
بن سلام ، بن حام ، بن نوح بوده است .
و برخی بنای آنرا به منوچهر بن ایرج بن فریدون
پیشدادی و برخی به گشتاسب نسبت میدهند .
از آنجا نیکه بلخ زیبا با بیری های بلند از
زیباترین و معمورترین بلاد دنیا محسوب میشد ،
چشم حرم و آرزوی تکیه گران به این سر زمین
شنگ و معمور دوخته شد و در اثر تهاجم
و حملات پی در پی تقریباً (۲۲) بار اشغال
و تخریب گردید ، بر علاوه در اثر حمله چنگیز

و سلاطین آن ، چندین مرتبه جمعیت و نفوس این
شهر ، قتل عام گردید ، سوختانده شد و بجاگدان
و خرابه زاری مبدل گردید .

و اینک در دوران تابان جمهورییت به سوی
روشنایی هایش میروود و عظمت تاریخی خود
را باز می یابد .

بلخ شهر باستانی ماکه از روزگاران قدیم
و بخصوص بعد از استقرار آریایی ها تا حالا در
تمام ادوار تاریخ ، مآخذ ، زبانها و لهجه ها
شهرت داشته و دارد .

درین شهر افسانوی معبد معروفی موجود
است که بنام (نوبهار) یا «ناواویهارا» یاد
شده و آوازه شهرت آن از حدود و نفور خاکهای
مآذات و در کشور های مجاور مانند هند ،
ایران و چین حتی دورترها انعکاس افکنده که
از اکثر نقاط جهان بوداییان ، زوارها و راهبان
برای زیارت آن می آمدند .

کلمه (نوبهار) ترکیبی از دو کلمه (نو) و
(بهار) میباشد که اشکال سانسکرت آن (ناوا)
(وویهارا) است که اولی (نو) و جدید و دومی
(معبد) معنی میدهد که معنی ترکیبی آن معبد
نومیباشد .

این نام در تمام دوره های ، اسلامی از بین
نرفت و یک محله و یک دروازه حصار بلخ بنام
نوبهار یاد میشد ، چنانچه دروازه نوبهار و کمان
بزرگ آن در ضلع جنوبی حصار کهن بلخ
هنوز هم موجود است .

نوبهار بلخ از نظر سوابق و اهمیت تاریخی
و موقعیت جغرافیایی و رسوم و آداب مذ هبی
تاریخچه مفصلی دارد که این مختصر از عهده
آن برآمده نمی تواند . لکن دوره های تاریخی
و اعجازنا بجایش گذاشته و (نوبهار) رابه حیث
یک معبد بودائی معرفی می نمایم .

از احتمال بیرون نیست که در جایگاه معبد
(نوبهار) قبلاً معبدی کهنه و قدیمی هم بوده
ولی تاریخ تصریح نمی تواند که معبد قدیم
و معبد بودائی بلخ به چه عصر و زمانی اعمار
شده است . اما امر مسلم اینست که (نوبهار)
بلخ در زمان امپراتور گنیشکا ، بزرگترین پادشاه
دودمان کوشانی افغانستان (اواخر قرن اول تا
نیمه قرن دوم مسیحی) اعمار گردیده است
و اولین کسیکه بزرگترین معبد بودائی بلخ
را بنام (ناواویهارا) یاد کرده زایر چینی هیوان
تسنگ است . که از روزگار سفاوردر بلخ
۱۲۲۷ سال سپری می شود .

نوبهار معبدی بود بزرگ که در ماحول آن
۳۶۰ حجره برای راهبان بودائی ساخته شده
بود و عده زیادی از روحانیون بزرگ بلخ در
آن حجره های زیستند و به معبد مذکور حیثیت
یک دانشکده بزرگ مذهبی راداده بودند .
اراضی وسیعی در جلگه پهناور بلخ وقف این
معبد شده بود .

مجسمه بزرگ بودا ، دندان بودا ، چاروب و
بعضی یادگار ها دیگر و ی دین معبد به
ودیمه گذاشته شده بود که از نقاط دور دست
تعداد زیادی پیروان بودائی به زیارت آن به
شهر زیبای بلخ می آمدند .

و هم باید گفت که پیروان مذ هب بودا
علی العموم به دو طریق تعلق میگرفتند پیروان
راه بزرگ نجات و پیروان راه کوچک نجات .
همه ماکم ویشی در تاریخ اسلامی کشور خود
از (برمکی های) بلخ اطلاع داریم که به حیث
وزیران منور و کاراگاه و دانشمند چه نقشی
را در دربار خلفای بغدادی بازی کرده اند .
ایشان اصلاً احفاد متوالی بانسی های معبد
نوبهار بلخ بودند . چنانچه خاور شناسان
فرانسوی شکل قسم نام برمکی هارا در (نوا-
گرمیکا) یافته و مینگارده (گرمیکاها) یا متوالیان
معبد نوبهار دودمان منوری بودند زیرا عهده
متوالی بودن معبد و تلیقه بزرگ و خطبری بود
گرمیکی ها که بعدتر از ایشان (برمکی ها)
ساختند با قدرت معنوی نفوذ و شهرت زیادی
در بلخ داشتند و معبد نوبهار کانون تریه علما
و دانشمندان محسوب شد و ازین باعث نقش
مهمی را در تاریخ فرهنگی افغانستان قد یم
بازی کرده اند .

اعلامیه مشترک افغانستان و هند

دائر دعوت بنامی فخر الدین علی احمد رئیس جمهور هند بنامی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم جمهوریت افغانستان از تاریخ ۱۹ تا ۲۳ حوت ۱۳۵۳ - از هند بازدید رسمی بعمل آوردند.

رئیس دولت افغانستان در دهلی جدید بارئیس جمهور، صدر اعظم و سایر رهبران هند مذاکرات کردند.

ایشان از موسسات فرهنگی و اقتصادی در دهلی چند یگس دیدن نمودند.

پوهنتون پنجاب درجه دکتور ای افتخاری حقوق رابه بنامی رئیس دولت افغانستان اعطانمود. رئیس دولت و صدراعظم افغانستان مورد استقبال بسیار گرم مردم و حکومت هند که نشانه روابط نزدیکی دوستانه است.

بین دو کشور و آرزومندی صمیمانه مردمان آنها برای تحکیم و توسعه همکاری در همه ساحات است، قرارداد گرفت.

افغانستان آباد

سیاست خارجی ما موفق بوده و یقین داریم به منفعت افغانستان میباشد. سیاست خارجی ما موفق بوده و یقین داریم به منفعت افغانستان میباشد.

یکبار دیگر از احساسات نهایت گرم و پذیرائی برادران کندهار از صمیم قلب متشکر هستم و از خداوند بزرگ برای همه تان سعادت میخواهم. گفتنی ها بسیار دارم و انشاءالله باز موقع خواهد رسید تا با هم ببینیم دیگر تایید کردند.

و با هم درد دل کنیم و در نهایت میگویم یک نظام و یک حکومت وقتی استوار و زنده بوده میتواند که ملت آن زنده باشد و در عقب آن باتمام قوت خود پایداری و تساند بین دول غیر منسلک موافقه کنند. نموده و فیصله کردند که در راه تامین

بنامی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگام ملاقات با شیخ مجیب الرحمن رئیس جمهور بنگله دیش.

بنامی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگام عزیمت از پنجاب جانب دهلی، در میان هوایی پنجاب از یکتن از مشایعین حمایتی از گل را می پذیرند.

بنامی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم و همراهان شان در میز مذاکره با مدیران اندرا گاندی و عدده از اعضای کابینه ایشان. بنامی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم حین پذیرفتن شمشیریکه وزیر اعلا ایالت پنجاب به نمایندگی از مردم پنجاب به ایشان اهداء نمود.



زی
چار
لانی
ف
سل
باز
اقع
او
بود
شد
ارد
م
نپ
خانه
گرم
و
رو
هند
ق
اس
دی
را
یلی
سی
له
س
رف
ل
رد
بی
نمین
ص
را
طر
ست
یب



بناغلی رئیس دولت و صدراعظم در اجتماع شهریان کند هار گفتند: افغانستان از همه بیشتر باتحاد فکر و عمل نیاز دارد

اعلامیه مشترک افغانستان و بنگله دیش

در اصرار دعوت رئیس جمهور و جمهوریت مردم بنگله دیش شیخ مجیب الرحمن رئیس دولت جمهوری افغانستان محمد داؤد از تاریخ ۲۵ تا ۲۳ جون ۱۳۵۳ از بنگله دیش بازدید رسمی بعمل آورد. در این بازدید بناغلی رئیس دولت جمهوری افغانستان بناغلی محمدخان جلاکر وزیر تجارت بناغلی علی احمد خرم وزیر پلان، بناغلی سید وحید عبدالله معین وزارت امور خارجه و یکمده از مامورین عالی رتبه حکومت افغانستان همراه بودند.

طی این بازدید رئیس دولت جمهوری افغانستان بر محل یادگار ملی شهیدان در سا وار ا کلیل گل گذر داشتند. رئیس دولت جمهوری محمد داؤد بناغلی شیخ مجیب الرحمن رئیس جمهور بنگله دیش نیز ملاقات کردند. رئیس دولت جمهوری محمد داؤد در طول مسافرت خویش با گرمی و صمیمیت زیادی که نماینده علائق عمیق دوستی، تفاهم و احترام متقابله بین مردمان برادر دو کشور است از طرف مردم و رهبران بنگله دیش پذیرایی گردیدند.

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان بناغلی شیخ مجیب الرحمن رئیس جمهور بنگله دیش روی مسایل مورد علاقه ذات البینی بشمول علائق دوجانبه و موسسات مهم بین المللی مذاکرات بعمل آوردند. این مذاکرات در یک فضای دوستی و صمیمیت و تفاهم و اعتماد متقابله کامل صورت گرفت طی مذاکرات مذکور بناغلی رئیس دولت جمهوری افغانستان را ذوات آتی همراهمی میگردند.

۱- بناغلی محمدخان جلاکر وزیر تجارت
۲- بناغلی علی احمد خرم و ذیو پلان
۳- بناغلی سید وحید عبدالله معین وزارت امور خارجه
۴- بناغلی عبدالله قادرشارژدافیر.

بناغلی رئیس جمهور بنگله دیش را اشخاص ذیل همراهی می نمودند:

۱- بناغلی سید نذر الاسلام معاون رئیس جمهور
۲- بناغلی ام منصور علی صدراعظم
۳- بناغلی خندکار مشتاق احمد وزیر تجارت داخلی و خارجی و عده ای از مامورین عالی رتبه جمهوری مردم بنگله دیش.

در جریان مذاکرات طرفین دریافتند که بر مسایل جاریه بین المللی و تقویت و استحکام مزید علائق برادری بین دو کشور تشابه نظر و توافق کامل

مهم بین المللی مذاکرات بعمل آوردند. این مذاکرات در یک فضای دوستی و صمیمیت و تفاهم و اعتماد متقابله کامل صورت گرفت طی مذاکرات مذکور بناغلی رئیس دولت جمهوری افغانستان را ذوات آتی همراهمی میگردند.

۱- بناغلی محمدخان جلاکر وزیر تجارت
۲- بناغلی علی احمد خرم و ذیو پلان
۳- بناغلی سید وحید عبدالله معین وزارت امور خارجه
۴- بناغلی عبدالله قادرشارژدافیر.

بناغلی رئیس جمهور بنگله دیش را اشخاص ذیل همراهی می نمودند:

۱- بناغلی سید نذر الاسلام معاون رئیس جمهور
۲- بناغلی ام منصور علی صدراعظم
۳- بناغلی خندکار مشتاق احمد وزیر تجارت داخلی و خارجی و عده ای از مامورین عالی رتبه جمهوری مردم بنگله دیش.

در جریان مذاکرات طرفین دریافتند که بر مسایل جاریه بین المللی و تقویت و استحکام مزید علائق برادری بین دو کشور تشابه نظر و توافق کامل



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم دو کشورای استخاری حقوق را از طرف پوهنتون پنجاب می پذیرند.



بناغلی رئیس دولت و صدراعظم، در پنجاب گورنر و وزیر اعظم ایالت پنجاب دسته گل به ایشان اهداء می نماید.



بنا غلی رئیس دو لت و صدراعظم موفیقه احترام گارد تشریفاتی را در میدان
عوایی داکه قبول می نمایند .



و ناممکن است يك ملت با تفرقه و بد بینی و خود غرضی بتواند کاری را از پیش ببرد.

بقیه صفحه ۷

اعلامیه مشترک افغانستان و هند

ایشان اقدامات اخیرى را که سبب تحريك مسابقه تسليحاتى و تشويق نیروه‌ی که خواهان مقابله و کشیدمى هستند گردیده و موجب تاخیر در امر عادى ساختن او ضاع جنوب آسیا میشود با تاسف متذکر شدند. ایشان موافقه کردند که در مورد انکشافات سیاسى، اقتصادى و سایر انکشافات منطقه در تماس نزدیک باشند.

جانبین پیشرفت همکاری اقتصادى تخنیکى و تجارى را بین دو کشور مورد مطالعه قرار داده و با رضایت ملاحظه کردند که در این ساحات پیشرفت هم‌تابى صورت گرفته است. ایشان تصمیم گرفتند که ساحات همکاری بین دو کشور را تحکیم و توسعه دهند.

رئیس دولت و صدراعظم افغانستان از رئیس جمهور و صدراعظم هند دعوت بعمل آوردند تا در فرصت مساعدى از افغانستان بازدید رسمی بعمل آورند. رئیس جمهور و صدراعظم هند این دعوت را با مسرت زیاد پذیرفتند.

اعلامیه مشترک افغانستان و بنگله دیش

جانبین پشتیبانى خویش را از نهضت ه‌ی آزادیخواهى و مبارزه علیه استعمار تسلط بیگانه و تبعیض نژادى ابراز نمودند. جانبین از انکشاف مثبت روابط

تهدید میکند گردیدند. ایشان موافقه کردند که این بحران باید بر اساس تخلیه قوای اسرائیل از همه سرزمین های اشغال شده حل گردد. ایشان اظهار عقیده کردند که صلح دایمى ناوقتى امکان پذیر نیست که حقوق ملی مردم فلسطین در وطن آبابی ایشان به آنها اعاده نگردد. جانبین اهمیت فرار گرفتن اوقیانوس هند را بحیث يك منطقه صلح و عا رى از پایگاه های نظامى خارجى و رقابت و کشیدمى کشور های بزرگ برای کشورهای ساحلى و غیر ساحلى منطقه تاکید کردند.

ایشان از همه کشور ها تقاضا کردند تا مساعى خویش را برای تحقق این هدف از سر بگیرند.

جانبین تصمیم خویش را بر اى تولید فضای صلح و همکاری در جنوب آسیا و دوام جستجوی راه حل برای اختلافات موجوده از طرق صلح آمیز بار دیگر تاکید کردند.

استقبال نموده و از اینکه موسسه ملل متحد به رهبران موسسه آزادى فلسطین موقع داد تا نظر خود را در مقابل این کانون جهانی بیان دارند اظهار رضایت کردند.



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم حنیکه از طرف ام.ام چودری گورنر ایالت پنجاب پذیرایی گردیدند.

افغانستان و بنگله دیش در همه ساحات بشمول ساحه تجارت اقتصادى کلتور معارف و هوانوردی ملکی استقبال نیک کردند. ایشان عزم خود را برای توسعه مزید ساحات همکاری مشمر بین دو کشور دوباره تأیید کردند. ایشان امکانات تزئید بیشتر تجارت و علاقای اقتصادى را بین دو کشور بصورت مثبت ارزیابی کردند. دورئیس دولت موافقه کردند که يك پروگرام دوجانبه همکاری تکنیکى در ساحات منتخب ترتیب و تطبیق گردد. برای این منظور يك هیات اقتصادى و پلان گذاری بنگله دیش عنقریب از افغانستان دیدن خواهد کرد.

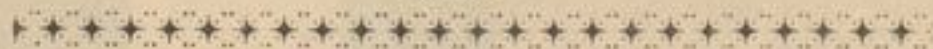
جانبین با رضایت ملاحظه کردند که بازدید بناغلی محمد داؤد رئیس دولت افغانستان سهیم قابل ملاحظه و دوامداری در تحکیم روابط دوستی و تقاهم برادرانه بین دو کشور داشته است.



مترجم : ناهض

اگر برای طفل نان مادر خوب باشید! غذای طفل باید همواره کنترل گردد

دقت در این امر وابستگی مستقیم به صحت و سلامت جسمی و روحی او دارد.



نازمانیکه احساس راحت نمایند اهمیت ندارد. البته اگر دروضع فعالیت معده يك تغییر کل پیدا شد چنان معنی میدهد که نقصی دربین

است و باید بهدکتر مراجعه نمود. اگر قبلا مواد غایبه غلظت داشت پس ممکن است

تغذیه معده باشد چه تغیری در بوی مواد غایبه نیز پدیدار خواهد گشت. وقتی عمل طفل به تعویق افتد و بعد از آن بطور غیر طبیعی بیاید معنی آغاز يك سر ما خوردگی، گلودردی و یا کدام نوع مرضی دیگر را دارد، اما ضرور نیست چنین باشد. بطور عمو می وقتی يك طفل اسهال می شود بلغم درمواد غایبه عمومیت میداشته باشد و این موضوع علامه دیگری است که روده ها تکلیف دارد.

وقتی جدیداً درغذای طفل سبزی یجات علاوه میشود، هرگاه این موضوع نیز علامه تکلیف روده ها و معده را سبب شود مانند اسهال، بلغم در دفعه دیگر آنها بسیار کم بظلم دهد و اگر دادن سبزی یجات سبب تکلیف نشود آنها ادامه داده و یا تدریجاً افزایش بخشید تا آنوقت که بتواند طور مطلوب هضم نماید. بخاطر باید داشت که

نوشته - رفیع الله

توس در اطفال

از حس صیانت ذات یعنی از میل فطری که موجود زنده به حفظ جان و تامین مصالح حیاتی خویشستن دارد و جنب و جوش و تکا پویشی برای انست - در عا طفه منشعب میگردد که عبارت اند از ترس و خشم. ترس در صورتی عارض میشود که شخص خطری را (از فرود آمدن سوزن در پوست بدن گرفته تا ناخوشی سخت و خطر مرگ -) احساس کند و حالت دفاعی بخود بگیرد - و خشم هنگامی دست میدهد که شخص در رسیدن به هدف خود به مانعی بر خورد و نتواند به آرامی و آسانی آنها از بین ببرد (بقیه در صفحه ۵۸)



پدر و مادر درحالی صمیمیت و مهربانی را که نیاز نخستین طفل را می سازد از او دریغ نمی ورزند

ش
بو
خ
د
م
د
م
ن
ک
ر
ن
ب
د
د
ه
ا
ب
و
ا
ع
خ
ن
ب
ج
ر
ب
ت
ن
ج
ه
ک
و
ا
د
ا
ب
ن
ش
ن
ک
م
ب
ن
ب
س
ک
ب

در پر تو نظام نوین

بهار زندگی زنان در کشور مامی شگفت

نوشته: راحله راسخ

طبق قانون طبیعت فصل اول سال یکی بی دیگر می آیند و یکی جای دیگر را میگیرند ، بهار هم از جمله يك ورقیست از اوراق سال که طبیعت آغاز نوشتن همه پدیده های طبیعی و اجتماعی را در بر داشته و در فضای عطر آگین و گوارایی این فصل است که مرحله زندگی نباتات و حیوانات و رشد و نمو ی آنها در دشت ها و کوه ها و در دستگاہ های پیچ در پیچ کائنات آغاز میگردد و هم تاثیر شگرفی در خانواده بشریت میگردد .

بهار با ارتباط ناگسستنی خود با جوامع ، در

میان ملل گوناگون با موج های متفاوتی بسراغ هر کوه و برزخ میرود . و مردمان نیز با تفاوت های محیط زندگانی و اجتماعی ، بهار را استقبال نموده و به پیشواز آن میروند .

از آنجائیکه بهار پیام آور پدیده های نو و یک خوشبختی هاست در کشور ما آنرا (نوروز) می نامند و با خوشی و سرور وصف ناپذیری در دشت ها و دره های زرخیز و در گوشه های دور و نزدیک این مرز و بوم بغاظر احترام و بزرگداشت فصل نیکی ختی و شادمانی همه یکجا برای آن کف میزنند .

در بهار است که سبزه هاسر میزند ، گل های می شگفتند ، لاله های سرخگون می رویند و بلبلان خوش العان الهام آور کار و بیکار و همکاری و همنوایی اند .

اینجاست که زنان هموطن ما با الهام از آمد ، آمد بهار از ترنم پرندگان خوش آواز با روحیه نشاط آواز نسیم آکنده و روح پرور بهار با سرور و خونواز بلبلان مزده بخش ازین فصل استقبال مینمایند و آنرا برای آیندگان به فال نیک میگیرند . امیدواریم بهاری را که در انتظار آن زمان میگذرانیم برای همه و مخصوصا برای زنان رزمنده این خطه باستانی سال موفقیت ها و پیروزی ها باشد ، سالیکه بوی دوبهار از آن به مشام جان میرسد ، بهاران طبیعت و بهاران جمهوری .

عطف با بهاران طبیعت و جمهوری است که منادی بهار با بانگ رسا از فراز ابر پارچه های زیبا ، ازورای قله سربه فلک کشیده ، از خلال زمزمه های شورانگیز جویبار بیام پیروزی و تو آوری رامی آورد و در لابلای آن وظایف و مسئولیت های مارا بر ملا و نمایان میسازد ، بلی! بر اصل ایده و مقصد ، بر مسوولیت های زنان است که نسیم دل انگیز بهار خط زربنی در شفق روشنایی آور فصل

اول سال می کشد و زنان ما را متوجه تلاشهای خستگی ناپذیر میسازد و این تلاشها و تقوی شاعر پیروزی را در آغوش دارند تا از هم تفکیک و روشن شوند و به همین هدفست که به استقبال بهار بر رسالت زنان در جامعه انگشت میگذاریم . به این ارتباط نیازی به اثبات ندارد که زنان مادر بهاران سال نو با خود می اندیشند و از گذشته ها جدی تر و زیاده تر در سایه نظام مردمی جمهوری روحیه نزدیک و همگرایی را مینمایند و در پرتو آن در تریه نسل آینده به حیث عضو فعال و مساوی الحقوق جامعه میکوشند .

بخصوص اینکه جمهوری جوان ما امکانات وسیعی را برای گسترده شدن سهمگیری زنان در حیات اجتماعی در نظر داشته که این دید وسیع برای زنان کشور در بیانیه (خطاب مردم) با امیدواری چنین برجسته شده است : «دولت جمهوری برای ایجاد شرایط لازم جهت تامین و تساوی حقوق زنان افغان با مردان در کلیه شئون حیات اقتصادی ، اجتماعی سیاسی و فرهنگی اقدام خواهد نمود . با گذشت اندک زمانی دیده شد که دولت جمهوری اندرین راه در محدوده امکانات تصامیمی را اتخاذ نموده و مخصوصا در تجلیل از سال بین المللی زنان درین طریق کار ها شده که در مقطع تجلیل زمانی ارزشمند می باشد .

بقیه در صفحه ۶۴



حمیرا شریف دختری شایسته در تعلیم پیراسته

در هنرهای زیبا

مصاحبه از پیغله ر، ر

از بازی با پنسل رنگا رنگ، پاستل
ورنگ آبی مضمون میسازد و زیبایی
میاورد

جای بس خوشی و مباحثات است که امروز
زنان محروم ورنج کشیده افغان، در جهت
احراز حقوق مدنی و آزادی اجتماعی، این آرزوی
دیرین خود، بزرگترین موفقیتها و نوید های
رادر آئینه تابناک آینده مشاهده می نمایند .
و در تمام شئون مملکتی بامردان دارای حقوق
مساوی اعلان میگردند ..

زنان روشنفکر و تحصیل کرده ما، بغوی
درک نموده اند و میدانند، در صورتی قادر خواهند
بود به معنی واقعی از لمرات موهبت عظیم
مساوات برخوردار گردند که تمام مسا یل
اجتماعی را بطور آگاهانه و اصول درست تعقیب
نموده و نتایج صحیحی از آن بگیرند .

اکنون که در کشور ماوسایر کشور های
جهان طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور
ملل متحد اصل تساوی حقوق زن و مرد اعلام
گردیده بر کلیه زنان و دختران تحصیل کرده،
روشنفکر و فاضل ماکه دارای وجدان بیدار
اجتماعی هستند و نسبت به نیک و بد و وضع
اجتماعی و چگونگی سطح معلومات و شخصیت
انسانی خواهران و مادران هموطن خود احساس
مسئولیت می کنند فرض است که از هیچگونه
کمک و همکاری اخلاقی مفید و سالم و آموزنده
دریغ ننمایند .

همچنان شمول زنان در کلیه وظایف خطیرو
حساس اجتماعی نشانه بزرگ اهمیت شان
در جامعه است بر آنهاست که از این فرصت
طلانی که عدالت و مساوات و دیموکراسی
حقیقی و واقعی در معرض تطبیق و تعمیل است
مصدر خدمات مفید برای مردم و جامعه خود
گردند .

چنانچه نظریه پیغله حمیرا شریف محصله
جوان پیرامون موقف اجتماعی زن و آزادی و
مساوات در شرایط فعلی چنین است .



پیغله حمیرا شریف در دیکور منزل ذوق و مهارت هر دو را نصیب است



وی ضمن تماس با سابقه این هنر در دنیا وبخصوص دراروپا چنین اضافه کرد : هنررسانی ونقاشی بعداز رنسانس اروپا مخصوصا دریکی دوقرن اخیرکه زنان دست به این هنرها یافتند، آنقدر درحیطه آن پیشرفت کردند که دربعضی جاها بامردان رقابت کرده وگاهی مردان نقش پای زنان را تعقیب میکردند وامروز دارای مکاتب بخصوصی در رسانی ونقاشی میا سند ازآن جمله میستوان از (سوفونیسبا) ایتالیا بی نام برد، این دختر زیباوبراستعداد به سال ۱۵۲۷ در سپر (کرمون) چشم به جهان کشود .

این محصله جوان وبااستعداد که آرزودارند درآینده وظیفه مقدس معلمی راانتخاب نماید نظریاتش رابیرامون کمی وکیفی معارف و ریغورم بنیادی که تازه درمعرض اجرا قرار گرفته چنین گفتند :

ازآنجاییکه آینده افغانستان عزیز به جوانان متعلق است روی همین مفکوره بودکه دولت جمهوری تصمیم گرفت درچوکات معارف کشور ریغارم وپالیسی تغییر بنیادی رابرای رسیدن به اهداف اساسی وهمه جانبه طرح نما ید. تانسل جوان بتواند ذوق ها واستعداد های خویش راتبارز دهندوشگوفان سازند وباروحیه وطن پرستی وتقوا درمیدان کار زار تاریخ به حیث معماران وسازندگان افغانستان نو ین، اجتماع مسعود ومسبح بفرهنگ مترقی را ایجاد نمایند .

همچنان بغاظر انکشاف بیشتر صنعت در کشور پروگرامی درریغارم مترقی و بنیادی معارف گنجانیده شده که اقدامیست امیدوارکننده زیرادر مورد انکشاف صنعت قبلا هیچگونه پالیسی وجود نداشت .

پیغله حمیرا دخترپرست روشنفکر و ذرف اندیش، سخنانش سنجیده ومعقول وقتی نظرش رادرباره تجلیل ازسال بین المللی زن پرسیدم نظر اش ابراز کرد:

تجلیل ازسال بین المللی زن دوی ایسن منقول برگذار شد تاجپانیان یکبار دیگر رسم احترام خاص به شخصیت اصیل و کرامت جمیل زن رابجا نمایند .

این مراسم درمیدان عزیز ماکه روزگارانسی خیلی پیشین گهواره پرورش مدنیت های جهانی بوده وزنان ومردان دوران ساز واقتخار آفرین رادر آغوش تاریخ کهن ودامان مادران ووشن خود بزرگ کرده است، بانسکوهمندی تمام که بیانگر علاقمندی عمیق دولت انقلابی ما، دراراج گذاری صادفانه به نهاد های دیموکراتیک وعالی انسانی میا شد تجلیسل خواهد شد، چنانچه رهبر انقلاب در پیامشان به مناسبت روز اعلامیه حقوق بشر چنین تادکر داده اند :

(بامسرت ملاحظه میکنیم که سال ۱۹۷۵ از طرف مجمع ملل متحد بنام سال بین المللی زن اعلام شده است . قرار است به منظور تساوی حقوق سیاسی واجتماعی با مردان اقدامات وسیعی درسطح بین المللی انجام گردد .

درترسیم تابلو هایش ازسبک ریالیزم بیروی می کند

تأمین حقوق، آزادی ومساوات (زن) در شرایط فعلی معنایش اینست که جامعه باید زمینه رشد شخصیت معنوی زنرا طوری فراهم سازدکه اوکرامت خودرا ازابتدال مصئون نگاه دارد ودردطی وطریق حیات خانوادگی بااعتماد واتکاء به نفس خودحرکت کند. امروز که روزنه های ازماید به سوی آزادی، مساوات وحقوق بیروی زنان باز گردیده وزنان ما با شکستاندن (دیوار های حرامسراها وقسرار گرفتن دریکانقلاب آرام) درجهت دست یافتن به مقام ومنزلی که شایسته زن است به پیش درحرکت اند. تجلیل به سطح ملی وبین المللی ازموقف اجتماعی زنان خیرپرست مسرت انگیز باشکوه وتاریخی . واستقبال صمیمانه و گرم ازین سال درپرتونظام نوین ومترقی جمهوریت جوان مامیتر وامید بخش تر است .

اکنون زن افغان میتواند مطمئن باشد که درپناه یک چنین نظام ملی ومترقی آزادی . کرامت وموقف اجتماعی اوتا مین گردیده و باغرور واقتخار ازموقف اجتماعی کنونی خویش رضایت داشته ومنظر نمره های نیک در زمینه اند .

حمیرا شریف راعصریکی ازروز هادر دفتر مجله ملاقات کردم اورا دختری یافتم نهایت گرم وصمیمی اماکمی خجول وتشریفاتی . وقتی درباره خودش درباره مکتبوفاکولته اش پرسیدم چنین گفت:

تحصیلاتم راتاصنف ۱۲ درلیسه ملالی ختم نموده وشامل پوهنخی تعلیم وتربیه گردیدم واکنون درصنف سوم دیپارتمنت انگلیسی این پوهنخی درس میخوانم . ودر امتحان نهائی درین صنف محصل ومحصله حایز درجه اول گردیدم .

وقتی ازپیغله حمیرا درباره مصروفیت های فامیلی اش پرسیدم چنین توضیح داد : مصروفیت های فامیلم رابانندسایر دختران هموطن مطالعه کتب ، خیاطی، بافت و غیره امور مربوط به منزل تشکیل مید هد همچنان به رسامی ونقاشی نیزعلاقه مفرط دارم وهمیشه وقت فراغتم رابارنگ ومویک وپنسل رسامی میگذرانم ...

پیغله شریف همچنان ادامه داد: کودکی بیش نبودم که توجهام راپنسل های رنگارنگ پاستل ورتک آبی وغیره به خودمعطوف کرد. وبعلموقتی بزرگتر شدم فامیلم درک کردند که دررسامی ونقاشی استعدادم هرآن شگوفان تر میشود لهدازمینته رابیشتر برایم مساعد کردند وتشویقم نمودند تابتوانم روزی تابلوهایم را استادانه وموفقانه درنهایت مهارت ترسیم نموده ورسام چیره دست گردم.

گرچه آرزو داشتم تانزد استادی این هنر رامطابق اساسات فنی بیاموزم مگر درگذشته متاسفانه به علت محدودیت های اجتماعی و قیودات خانوادگی ازجهت آمیزش بامردم چنین امری مجاز نبود واما باید افزود که پرداختن به این یک مقدار زیاد تعلیمات وتمرنیات را ایجاب می کند اما نات آن به سهولت دردسترس زنان نمی توانسته قرار بگیرد.

ولی کار درین جایان نمی پذیرد و همراه
با بهار طبیعت درین مسیر کامیاب جدی تسر
برداشته خواهد شد و در آن صورت رسا است
و وظیفه نیز حکم می نماید که در اجرای امور از
خود دلگرمی نشان دهیم و با گرفتن انرژی از
فضای برابری بهار با جدیت کوشا باندیم .
چنانچه گذشت زمان و آینده میرساند که
زنان میتوانند در امور نوسازی و بهسازی و
ساختمان جامعه نقش فعال و اکتیف داشته باشند
و گذشته ها نیز به این مطلب اذعان و اعتراف
میکنند .

باساس امیدواری هایی از بهار و وطنین آرزو
های پیشرفت درین فصل باید توجه داشته
باشیم . برای خدمت به هموطنان و وطنداران تا
انجا که خود گذری یک مادر و شگوفانی
نویسالیان حکم مینماید و احساس می آفریند با
تعقل . همراه کاروان ارتقاء و تعالی پیش برویم
و عقب ماندگی را نپذیریم و چون عنکبوت بدور
خویش نه بچیم . و این خواسته را آنچنان که
سایسته زنان پاکدامن و زحمتکش افغان است
در بخش های آبادانی وطن . هم در اقتصاد .
فرهنگ . سیاست و فنون مختلفه در گرسری
خواهند نشانند .

به استقبال از دوز بهار . یعنی بهار طبیعت
و بهار پرورزی های زنان افغان می بینیم که
وطن ما . مردم ما و مخصوصا زنان مادر حالیکه
به استقبال این دوسال نومیروند به چه
مشکلات . بروییم ها و عقب ماندگی های
واجبه اند که متأسفانه از قرون گذشته بها
میراث مانده است .

اکنون وظیفه زنان روشنفکر و جویزیم گزور
است که در چوکات شرایط وطن . وظایف و
مسئولیت های را که به عهده دارند درست
انجام دهند .

زیرا وضع کنونی زنان افغان نظریه ایجابات
عصر و زمان و ناموس پیشرفت و تکامل سخت
عقب مانده و درخور تعجب و شستکار جدیدست .
و درین فرصت که سال بین المللی زن درجه
نقاط کشور تجلیل میشود و بهار زیبا یعنی
فرصت کار و فعالیت آغاز میگردد . که البته بزده
رسان پلانهای انکشافی در همه ساحات مینماید
به این ملحوظ باید گفت که تبدیلی و خودسازی
و تقلید های بی جا و بی مورد و در خود فرورفتن
و از جهل بی اطلاع بودن هرگز دردی را دوانه میکند
و کاری را پیش نمی آرد . در توانی جدیدست .
خودگردی . مطالعه و درک حقایق است که در
عملی ساختن وظایف کمک می کند و بر حقیقت
زنان می افزاید .

درین شرایط که برای آبادانی و کار های
خلاق می کوشیم جهت رفع تعارض و زدودن
گردهایی از خاطر های ملول . رسالتی را که
در راه صلح و دینتانت در منطقه و جهان داریم
باستجاش ژرف درین راه قاطعانه و فعالانه با
تائیر باشیم و از بهار به وجه احسنی استقبال
نمائیم .



کودکی بیش نبودم که توجهام را بسسل های رنگارنگ . باستل . رنگ آبی و غیره . خود معطوف کرد.

زیرا به وضع ناگوار و واقف انحط نگه داشته
بود .

بیغله همرا در حالیکه طرف دار بارتی های
سالم جوانان میباشد نظرش را درباره مسئولیت
های اجتماعی جوانان چنین اظهار کرد :

از آن جائیکه جوانان معماران و بنانگذاران
تمدن جدید و یگانه وسیله ترقی و ارتقای
اجتماع و کشور خویش اند . لهذا هر جوان
وظیفه و مسئولیت هائرا نسبت به اجتماع
و مردم خود داراست که فقط به انکاء نرزی
اکام جوانان در گذشته . حال و آینده و تسلسل
منطقی پرورزی های امر نو بر گشته را میرساند .
همچنان وظیفه ایمانی همه جوانان است که
بادت . وفاداری . خودگردی . وحدت و اتحاد
در کار هر یک برای سعادت و سادگای هموطنان
مفید است کوشا بوده و رسالت خویش را در
پوتو نظام نوین جمهوری ادا نمایند .

و جوانان امروز که سازندگان افغانستان
اینده اند بکوشند تا خود را طور شاید و باید
به زیور علم و دانش آراسته نموده تا از میدان
عمل بیروزمندان و موفقاته بدر آیند و مصدر
خدمات ارزنده تر و مفیدتر برای اجتماع گردند.

حکومت افغانستان از این تصمیم مجمع عمومی
استقبال نموده و در راه تطبیق پروگرام مربوطه
در افغانستان مساعی لازم را معمول خواهد
داشت .

این استقبال صمیمانه بنام علی محمد داود
رئیس دولت و صدراعظم جمهوریت جوان
افغانستان که خود بنان گذار نهضت نوین
زبان در کشور اند روح تازه تر و پویاتر
جامعه نسوان این مرز و بوم می بخشند .
اینکه سازمان جهانی سالی را به اسم زن
سمتا نموده و آنرا برای تکریم و تجلیل از مقام
و منزلت او اختصاص داده معنایش این نیست که
اهمیت و ارزش زن دیگر سالها محلی ندارد
و با باید فراموش گردد . و با اینکه پیش از آغاز
سال ۱۹۷۵ زن اصلا از حقوق انسانی خود و از
اصالت ذاتی خود آگاه نبوده است . تا اخیر
زن مادر بشر و صانع حیات بوده . و خواهد بود .
مقام والای زن در واقعیت امر به نص قانون ازل
تعیین و تائید گردیده است . نظام آفرینش و
سازمان خلقت از دیر زمان اهمیت بسزای را به
زن بخشوده و حقوق کامل را به او اعلام نموده
است . ولی باناسف یاد آور می شویم که
تعدی به حقوق زن و غضب آنچه خدایش داده



بیغله همرا شریف فرصت فراغت را به
مطالعه کتاب مفید و ارزنده سپری می کند

آرایش و

پیرایش

در مصر

زن مصری به قدری که عطر و بودر ورنک ناخن صرف میکنند، غذا نمیخورد و به همان اندازه که به نجل و زیبایی خود علاقه دارد به خورد و نوش خود باشوهر خود علاقه مند نیست. همه ساله یکمقدار هنگفت پول از این ز هگذر به جیب مؤسسات زیبایی و آرایش موی میریزد و بکصدویست کار گاه که محصولات آن به خارج نیز صادر می گردد بایک میلیون و سه صد و پنجاه هزار پوند سرمایه خود اسپاب تجمل و آرایش زنان را تهیه میکنند. سالانه سی و هفت هزار در جن لبسین روی لبهای زنان مصری آب می گردد و دو صد هزار دسته «فون دی تان» دور چشم نشان را می دهد. سالانه سی و پنج هزار لیتر کلونیا به اندام زیبای شان خوشبو میبخشد اما مصرف روی با سنتنای گردن نه هزار دسته سامان آرایش است و بیست انگشت دست و پا مقصدار زیادی است و تین ورنک ناخن به مصرف می رسد.

برای اینکه زن مصری همیشه زیبا بماند هفت هزار مرد در ششصد و پنجاه مؤسسه آرایش در قاهره و اسکندریه کار می کنند. در اوایل اکتوبر کنفرانس بین المللی زیبایی در قلب پاریس تشکیل گردید که سه هزار نفر به نمایندگی از هفتاد و پنج مملکت در آن اشتراک نموده بودند. در این کنفرانس که هدف آن بحث و مذاکره پیرامون تازه ترین طریقه های فن آرایش بود از طرف جمهوری عربی متحد نیز پنج نفر متخصص آرایش موی اشتراک داشتند. اکنون آرایش شکل فنی و صنعتی را در مصر گرفته است که متخصصین شب و روز به آن اشتغال دارند و با استفاده از اسرار این فن نواقص و عیوب چهره ها را می زدایند. تاریخ آرایش در مصر بسی طولانی است و دانسته آن تا عصر فرعونها امتداد دارد. فن آرایش در این کشور تاجنگ عمومی دوم دچهار

زن از هر نگاه

هنکا میکه سخن از زیبایی میان می آید، بلا درنگ تصویر زنی در نظر مجسم می شود. چرا که زن، برای مرد، مظهر همه زیبایی ها و جلوه های بهشت آسای زندگی می باشد. زن نه تنها در نظر ممالک متمدن دارای ارزش و اهمیت است بلکه آن عهده ز ثانیگ در میان قبایل سیاهپوست آفریقا و استرالیا و در نژادهای مختلف و در دشت های سیب و خاموش قطب شمال زیست دارند، نیز مظهر زیبایی ها و معجزات خلقت شناخته شده است. چنانچه همه شعرا، غزلهای شو انگیز خود را به عشق زینا روئی که دل در گرو او نهاده بودند سروده اند تمام نویسندگان کلاسیک ورماتیک و مکاتب دیگر، قهرمانان خود را، و اله و شیدای ماهر خستاری ساخته اند و انگیزه های داستانی های خود را تحت تاثیر جذبه حائز آفرین او بوجود آورده اند. تمام نقاشان و بیکر ترانسان مدل های قابل ستایش خود را به الهام از چهره و اندام او پروراندند. تمام آهنگسازان، ابتداء دل خود در مجرای عشق ملکوتی زن به نیا و داشتند و آنگاه نغمه های شو انگیز و جاودانی خود را از زبان ساهای زهی و نای های نی سروده اند. داستان های عشق مجنون به لیل خسرو به شیرین، و رتر به شارلو و ر مئو به ژولیت و جهانگیر یاد شد هندوستان به مهر النساء و آلبا عشقی و تاریخی بسیار دیگر که استایش زیبایی زنان حکایت می کند شهرت جهانی دارند.

در وصف صبحی

آمد بانگ خروس موذن میخوارگان
 صبح نخستین نمود روی بنظار گمان
 که بکتف بر لکنند چاند بازار گمان
 روی بمشرق نهاد خسرو سوار گمان
 باده فراز آورد چاره بیچارگان
 فوموالسرب الصبوح، یا ایهاالناهمین
 می زدگانیم ما، دردل ماغم بود
 چاره ما بامداد رطل دمام بود
 راحت گزدم زده، کشته گزدم بود
 می زدمراهمبمی دار وومرهم بود
 هرکه صیو می زند بادل خرم بود
 بادولپ مشکبوی، بادووخ حورعین
 خوشا وقت صبح، خوشبامی خوردنا
 روی نشسته هنوز، دست بمبررد نا
 مطرب سرمست را باز هس آوردنا
 در گلوی اوبطی باده فروگردنا
 گردان در پیش روی بازن وگردنا
 سائرت اندر یسار، باده ات اندریمین

کرده گلو پر زبادهری ستچاپ پوش
 کبک فروریخته مشک بسو راخ گوش
 بلبلکان بانشاط، قمریکان باخروش
 در دهن لاله مشک، دردهن نعل نوش
 سوسن کافور بوی، گلبن گوهر فروش
 زمی اردبشت کرده بهشت برین
 شاخ سمن بر گلو بسته بود مخفه
 شاخ گل اندریمان بسته بود منقه
 ابر سیه را شمال کرده بود بدرقه
 بدرقه رایگان بطمع وحققه
 بادسحر گاهیان کرده بود تفرقه
 خرم در وعقیق برهمه روی زمین
 جوك زشاخ درخت خویشتن آویخته
 زاغ سیه بردوبال غایه آمیخته
 ابربهاری زودر اسب برانگیخته
 وزسم اسب سیاه لولو تر ریخته
 در دهن لاله، باده ریخته وپیخته
 بیخته مشک سیاه، ریخته در نمین

سرو سماعی کشید بردولپ چوپیار
 چون دور ده جتر سبز درد وصفکارزار
 مرغ نهاد آشیان برسر شاخ چنار
 چون سیر خیزد ران برسر مرد سوار
 گشت تگلارین تلرو پشپان در مرغزار
 همچو عروسی غریق درین دریای چین
 وقت سحر که کلنگتعبیه بر ساخته است وزلب دریای هند تاخزران تاخته است
 میخ سبه بر لغاش تیغ برون آخته است طبل فرو کوفته است، خشت بیتداخته است
 ماه نو مخسف درگلوی تاخته است
 طوطیکان باحدیث، قمریکان با اینین

گویی بط سید جامه بصابون زده است
 کبک دری ساق پای در قدح خونزده است
 بر گل تر غنڈلیب گنج فریدون زده است
 لشکر چین در بهار خیمه بهامونزده است
 لاله سوی چوپیار خرگه بیرون زده است
 خیمه آن بیوز گون، خرگه این آتشین
 ازدم طاووس نر ماهی سربرزده است
 دستکی موره تر، گویی بربرزده است
 سانککی زانبوسس، اهدد برسرزده است
 بردو بنا گوش کبک غایه قرزده است
 قمریک طوقدار گویی سر دوزده است
 درشبه گون خاتمی، حلقه اوبی تگین

چون تو بگیری شواب مرغ سعادت کند
 لاله سلامت کند، زاله وداعت کند
 ازسمن ومشک ویدباغ شراعت کند
 وزگل سرخ وسید شاخ شفاعت کند
 شاخ گل مشکبوی زیر فراعت کند
 عنبر های لطیف، گوهر های کزین
 باز مراطیع شعر سعادت بهوش آمده است
 کم سخن غنڈلیب دوش بگوش آمده است
 از شغب مردمان لاله بهوش آمده است
 زیر بیانگ آمده است بمبغوش آمده است
 نسترن مشکبوی مشک فروش آمده است
 سیمش در مردن است، مشکش درآستین

باد عبیرالکند در قدح وجام تو
 ابر گبر گسترد در قدم وگام تو
 باز سمن بردهد بوسه براندام تو
 مرغ روایت کند شعری برانام تو
 خوبان نعره زنند در دهن وگام تو
 در ایشان سبیل درکشان باسمن

جوش بهار

قامت سرو تو برده زحیاء تاپ بهار
 چشم زیبای تو برده زبرم خواب بهار
 گل وگلریز بود سینهی سیماپ بهار

ای بر از گل زرخ دامن مهتاب بهار
 صرفزیبائی تو رنگ گل وآب بهار

محو زیبائی حسن تو گل وباغ وچمن
 آتش افروخته برکوچه وبازار ودمن
 سکن زلف تو بنمود، به عشاق سکن

میکند از رخ وزلفت گل وسنبل خرمین
 بسکه آورده به هم حسن تو اسپاب بهار

قامت سرو شود پیش تو در پای سجد
 دموزون تو در گلشن امید نه بود
 نالهی زار مرا گوش تو نه شنود چه سود

جلوه خط چقدر رونق حسن تو فرود
 میتوان گفت که این سبزه بود باب بهار

موسم جوش بهار دامن صحرا کم نیست
 تشق بارد زوفا سینهی مارا نم نیست
 آهوی تیز روم میرود ایشان دم نیست

اینکه بر چهره گل می نگری شبتم نیست
 محور خسار تو شد دیده پر آب بهار

اشعهی خانه عشق پر تو رخسار تو نور
 خوش بیساموسم زیبای بهار است سرور
 عاقبت کرد مرا قامت زیبای مسحور

بلبل از نشهی او سر خوش و نرگس مطهور
 تا که در ساغر گل ریخت می ناپ بهار

سحر چشمان بتان ولب نوشین بنسگر
 طرز رفتار ببین چسپره بزوین بنسگر
 عشق سرهاد بیا از لب شیرین بنسگر

دانهای جگر لاله غونین بنسگر
 هر نداری خبری از دل بیتاب بهار

اشک حسرت شود از دیده عاشق چساری
 دربی لیلی عشق پیشهی مجنون زاری
 عاکف) المسوسس که در هیچ توهم خوباری

دوسه روز یکه بود جلوه گلشن (قاری)
 دامن گل مکش از گل شب مهتاب بهار

در وصف بهار

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
صوفی از صومعه گوخیمه بزین بر گلزار
که نه وقتست که درخانه بغفتی بیکار
بلبلان وقت گل آمده که بنالند از شوق
نه که از بلبل مستی تو بنالای هشیار
آفرینش همه تیبیه خداوند دلست
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
این همه نقش عجب بردود دیوار وجود
هر که فکر نکند نقش بود بر دیوار
کوه و دریا و درختان همه درتسبیحند
نه همه مستعمی فهم کنادین اسرار
خبرت هست که مرغان سحر میگویند
آخرای خفته سراز خواب جهالت بردار
هر که امروز نبیند اثر قدرت او
غالب آنست که فرداش نبیند دیدار
ناکی آخر جو بنفشه سر غفلت در پیش
حرف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار
که تواند که دهد میوه الوان از چوب
یا که داند که بر آرد گل صد برگ از خار
و دت آنست که داماد گل از حمله غیب
بدراید که درختان همه کردند نشا ر
آدم زاد اگر در طرب آید نه عجب
سرو در باغ برقص آمده و بید و چنار
باش تا غنچه سیراب دهن باز کند
بامدادان جو سر نافه آهوی تشار
مزدگانی که گل از غنچه برون میاید
صد هزار آنچه بریزند درختان بهار
باد نسوی درختان چمن شا نه کند
بوی نسوین و فرنگل بدمد در افطار
زاله بر لاله فرود آمده نزدیک سحر
راست چون عارض گلجوی عرق کرده یار
بادبوی سمن آورد گل و نرگس و بید
در دکان بچه رونق بکشاید عطار
خبری و خطمی و زلفی بستان افروز
نقاشیکه در او خیره بهاند اصرار
ارغوان ریخته بر دره خضراء چمن
همچنانست که بر تخته دیبا دینار
این هنوز اول آثار جهان افروز است
باش تا خیمه زند دولت نیشان و ایار
شاخها دختر دوشیزه با غنچه هنوز
باش تا حالمه گردند بالوان شمار
عقل حیران شود از خوشه زرین عنب
فهم عاجز شود از حقه یاقوت انار
بند های رطب از نخل فرو آویزند
نخلبدان قفا و قدر شیرین کار
تانه تاریک بود سایه انبوه درخت
زیر هر برگ چراغی بنهند از گل نار
سیب راهر طرفی داده طبیعت رنگی
هم بر آنگونه که گلگونه کند روی نگار
شکل امرو تو گویی که ز شیرینی و لطف
کوزه ای چند نباتت معلق بر بار

هیچ دربه نتوانگفت چه گفتی که به است
به ازین فضل و کمالتش نتوان کرد اظهار
حشو انچیز جو حلوا گر استاد که او
حب خشخاش کند در غسل شهد بکار
آب در پای ترنج و به و بادام روان
عجوز در زیر درختان بهشتی انبار
گو نظر باز کن و خلقت نارنج بین
ایک باور نکنی فی انشجر الاخضر نار
یا که و بی عیب خداییکه بتقدیر عزیز
ماه و خورشید مسخر کند لیل و نهار
یا دشاهی به دستور کند یا گنجور
نقشبندی نه بشتگر ف کند یا زنگار

چشمه از سنگ برون آردوباران از میغ
انگبین از مگس نعل و دراز دریا بار
نیک بسیار بگفتیم در این باب سخن
واندکی بیست نگفتیم هنوز از بسیار
تا قیامت سخن اندر کرم رحمت او
همه گویند و یکی گفته نباید ز هزار
آن که باشد که نبیند کمر طاعت او
جای آنست که کافر بگشا ید ز نار
نعمت بار خدا با ز عدد بیرون است
شکر انعام تو هرگز نکند شکر گذار
این همه پرده که برگرد ما میبوشی
گر بتقدیر بگیر ی نگذاری دیار

نا امید از در لطف تو کجا شایدرفت
تاب قبر تو نیاریم خدایا ز نهار
فعلپای که ز ما دیدی و نپسندیدی
بخداوندی خود برده بیوش ای ستار
سعدیا راست روان گوی سعادت بردند
راستی کن که بمنزل نرود کج رفتار
چندا عمر گر انجایه که در لغو رفت
یارب از هر چه خطارت هزار استغفار
درد پنهان بتو گویم که خداوند منی
یا نگویم ؟ که تو خود مطلق بر اسرار
از شا عر متصوف سعدی شیرازی

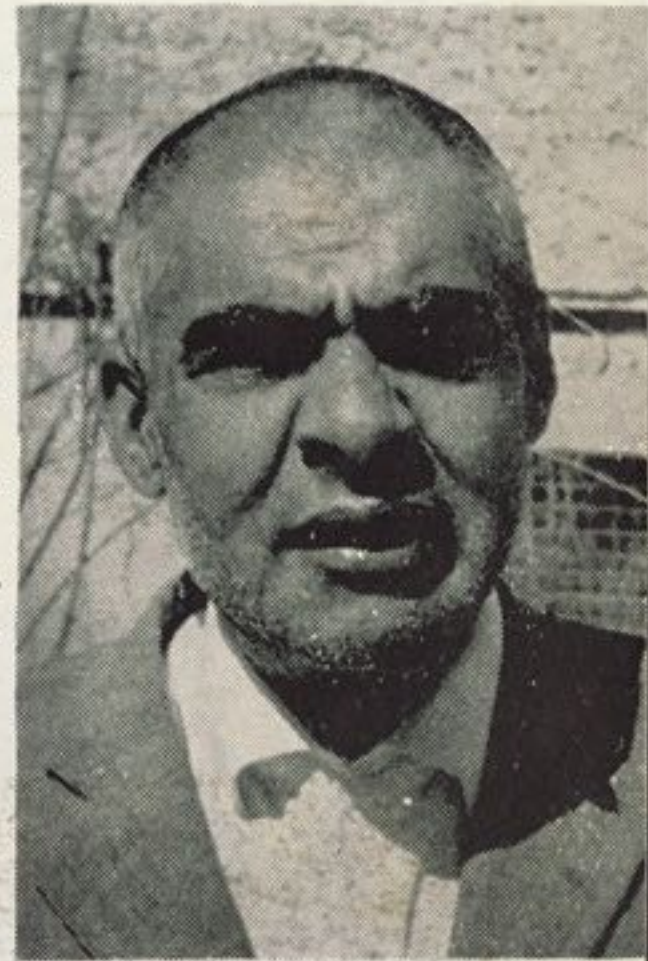


بلبل

ای پرنده زیبا که شبان دراز بیداری، بهام
چه میگوئی ؟ برای خدایادست از نالیدن بردارو
خاموش شو، یا هسته تر بنال !
مگر نمی بینی ماه نه بناله تو گوش میدهد زنه
زمزمه آسار را می شنود !
نمی بینی که خاموش براه خود میسرود و
پاسخی بتو نمیگوید؟ اما من از پنجره خویش
گوش بنغمه موزون تودادهام و در شب زنده داری
خود، هنگامیکه همه چیز و همه کس در خواب
رفته، روح مشتاق خویش را بسوی تو میفرستم.
ای پرنده عزیز و کوچک من، کاش من نیز
بالهای ترا داشتم ! خوب میفهمم که تو مراد
نغمه سرانی دلپذیرت بگدام سو میخوانی .
امامیله های فلس مرا ببین، چطور از من توقع
پرواز داری ؟
ای پیامبر سبکروح شب، خیری در انسان
بمن ده : آیدار گلشسته، توانستند آشیان ترا
در زیر شاخه های غرق گل نسترن پیدا کنند ؟
بگو: آیا هنوز آنها را مثل گلشسته در چمنزاریکه
از زاله های بهشتی سیراب میشود سر گرم
خنه و بازی می بینی ؟
بگو: آیا هنوز انجیر ها جامه برگهای بهاری
را بر تن دارند؟ آیا هنوز مادرمن بکنار آنها میاید
تا با بچه های زیبای خود بازی کند؟ آیا صدای
اوبه همان اندازه گلشسته شیرین و لطیف است؟
او میشنید تا نوشته کتابی را کلمه به کلمه
عجی کند؟
آیا هنوز کوچکترین این بچه هابرو ی زانوی

بامدادی از آن مینوشی ، زمزمه کنان در حوضچه،
غرق گل فرو میریزد ؟
آیا هنوز آب آن چشمه ای که تو پیش از سپیده
آیا مادرمن هنگام شنیدن این صدای اختیار
قطره اشکی سوژان از دیدگان خود در آیکه
گلهارادر برگرفته است فرو نمی چکاند ؟ بگو:
آیا هنوز آنرا که عزیزش دارم بدیدن این جویبار
که تصویرم رادر عالم خیال در امواج آن منعکس
می بیند ؟

ساربان در هاله فراموشی



مرکز او را اینطور شناخته اید:



مردم با دلچسبی می شنوند ..
ساربان بیمار است .. او دیوانه شده...
ایشان، سخنانی است ، که از ذهن هاس
شنیده میشود ..
وقتی آنروز می خواستم ، بدیدن او بروم
بخودمی اندیشیدم که او را چگونه خواهم
یافت؟
آیا او دیوانه است آیا با من حرف خواهد
زد؟
ولی وقتی بایک دوستم ، که ساربان را، از
دیرزمانی به این سو می شناخت، دروازه
اتاق راگشودیم ، او را طوری دیگری

اوجر لحظه تعارف میکند .. میگو شد،
تایاله بی بیشتر ، جای رابه خورد مسا
بدهد..
می پرسم
- ساربان .. گذشته را بخاطر می آوردی؟
میگوید:
- بلی!
می گویم :
- چرا به هنر علاقه گرفتی؟
لبخندی می زند ، چشمانش که هر لحظه
حالت عجیبی پیدا میکند اینبار گرد تر می
شوند... میگوید :
- وقتی به مکتب می رفتم ، ترانه می

مرا تحت فشار قرار داد.. ولی نشد.. من
راهی را که آغاز کرده بودم، ترک نکردم...
گفتم:
- نخست به صحنه رفتی .. چگونه به آنجا
راه یافتی ؟
ساربان می گوید:
- صاحب .. یکروز در حمام با خودم
زمنه می کردم .. یکی بپلویم نشسته بود..
او برایم آدرسش را داد و فردا نزدش رفتم..
بلی فردا به تئاتر رفتم از من امتحان گرفتند
و از آن روز به بعد در درام های بسیاری حصه
گرفتم.. طبیب اجباری ، شعله های سرد،
پرنده مجروح و درام های دیگری ساربان
بسیار ساده و صمیمی حرف می زند جملاتش
روان و فصیح است، اما نگاهش حالت عجیبی
دارد و از غوغای فکری اش ، حکایت میکند...
او میگوید:

- من در وقفه های تئاتر آهنگ می
خواندم، رشید جلیا، برایم در برابر هر
کنسرت شانزده پول میداد.. بلی صاحب
شانزده پول.. و هر روز ده تایم کنسرت می
دادم و در برابر ده تایم کنسرت، دو ونیم روپیه
حق الزحمه من میشد ..
یکروز هم، جلیا سی روپیه برایم بخشید
و یکروز هم برایم نهونیم هزار افغانی دادند،
میدانید صاحب نهونیم هزار افغانی پول
بسیاری بود.. من این پول را برای خسرم
دادم، تا خرج کند.. او دکان برنج فروشی
داشت.. و لی پول را قبول نکرد..
می گویم:

- کی ازدواج کردی ؟
ساربان بروی کوچ کمی دراز میکشد،
بالشت را بزیز شانه اش می گذارد.. بعد می
گوید:

- صاحب .. نمی دانم پانزده ساله بودم یا
شانزده ساله ، که ازدواج کردم.. حالا چهار
اولاد دارم می پرسم..
- با همسرت زندگی میکنی ؟
میگوید :

- نه آنها جدا زندگی میکنند ..
دلتم نمی خواهد بازتم باشم .. اینطور -
بهترم ...
اصه لاخوش دارم تنها باشم .. تنها..
وراستی هم ساربان تنها است.. برادرش
درگوشم میگوید:

- امروز های اول بیماریش بسیار عصبی
میشد همه را فحش میداد.. همه چیز را می
شکست... ولی حال آمدت ها ست آرام شده..
بسیار آرام روز ها تا شام تنها در زیر لحفای

ژوندون :
* بیاید ... ای هنردوستان!
تاساربان را نجات دهیم !
* او دیوانه نیست ... مردی
غمگین، افسرده و گوشه گرا
شده است ..
* مردم فریاد می زنند که
آهنگهای ساربان کهنگی
ندارد !
* لحظه به لحظه زندگی
هنر مندی بیمار ...

خواندم .. به درس و تعلیم ، چندان علاقه ای
نداشتم .. مرا به مکتب تختیک بردند.. بالا ای
دستگیر دروازه می ساختند .. از مکتب
گریختم..
تختیک را ترک کردم .. به سوی تیا ترو
آوردم روزی (خیال) مرا برادری خواند (سایر
هراتی) با من مشق کرد و فرخ افندی، مرا با
موزیک باس-تال آشنا ساخت.
او خاموش میشود ، سگری بر میدارد، بها
تعارف می کند.. تشکر می کنم .. وقتی دود
سگرت فضای اتاق را می شگافتد و بالا می
رود، باز صدای ساربان را می شنوم... ادامه
میدهد:
- صاحب.. پدرم بسیار قهر شد.. مدتی

یافتیم...
او دیوانه نبود. باصمیمیت با ما دست داد.
ریشش کمی رسیده و موهای سرش ماشین
کرده بود با گونه های استخوانی و چشمان
عمیقش، حالت خاصی داشت .. یک جفت
ابروی سیاه، پر پشت و بیهم پیوسته، او را
ساربان را، از دیگر برادرانش مشخصتر می
ساخت.
جای آوردند ، بیاله بی نوشیدم .. او
حرف میزد از این درو آن درو.. از هنر.. از
هنر مندان و از کتاب هایی که می خواند...
و من به او خبره شده بودم ، به هنر مندی
که روزی سر آمد تیاتر بود، به آوازخوانی
که آهنگ ها یش ، هنوز هم شنیده می است..

(سوچ رادیو را می چرخانید، صدایی
برمیخیزد موزیکی می شنوید و بعد آهنگی..
ساربان می خواند .. با دقت به آن گوش
میدید.. لحظات میگذرد و وقتی آهنگ
پایان میرسد ، سری تکان میدهد و زیر لب
میگوید:
- چه خوب خواند !
سالها گذشته از آنروز یکه ، ساربان بر
پشت میکرو فون رادیو ایستاد و آخرین
آهنگش را لبث کرد، زمانی طولانی سپری شده
ولی آهنگ ها یش ، آهنگ ها یش که معدود
اند، کم اند و بسیار زیبا، هنوز کهنه نشده،
هنوز خاطر عارانه آزرده و هنوز آنها را،

می خزدوبا هیچکس سخن نمی زند ..
 بسوی ساریان نگاه می کنم لحظه بی با
 خیال خودش رفته .. می پرسم :
 - چندسال با رادیو همکاری داشتی ؟
 - خودم نمیدانم .. ولی آنها می گویند پانزده
 سال همکاری داشته ام ..
 باز می پرسم :
 - بیشتر کمپوز های کی را می خواندی ؟
 میگوید :
 - کمپوز های خیال ، سر مست ، فرخ افندی
 تنگالی ، بی نواز ، شاه ولی آهنگ ، شاهین ،
 سلیم و دیگران ...
 ساریان حافظه عجیبی دارد .. او حتی تک
 تک کلمات رول هایش را ، در درام ها ، به یاد
 دارد ...
 راستی چرا ساریان ، از رادیو رانده
 شد ؟
 این سوالی است که همه علاقمندان آوازش
 می پرسند من از خودش ، از هنرمند بیچاره ، از
 جوان صمیمی می پرسم ، صادقانه جواب می
 دهد .. و در هر کلمه همان تکیه کلامش
 را ، صاحب ، صاحب را تکرار میکند . میگوید :

- یکروز به شعبه رفتم .. من رادیو فرار -
 داد ، دانستم که هر ماه چهار آهنگ ثبت کنم
 نمیدانم چه گفتم .. پیاده شعبه اعتراضی گرد
 خشمگین شدم .. او را بالکل زدم .. کار به -
 ماموریت کشید .. و روز دیگر مرا از رادیو
 بیرون کرده بودند .. آنها حق داشتند اعصاب
 من بسیار ضعیف شده بود .. بسیار خشمگین
 می شدم .. من ۱۳ و نیم روزها ضری را امضاء
 کرده بودم و حال سالهاست ، سالها که هنوز
 سبزه و نیم روز معاشم را ، رادیو تیر داخته
 است ...
 می گویم ..
 - ساریان .. اگر باز از تو بخواهند آهنگ
 می خوانی ؟
 می خندد . خنده غمگین .. چشمانش حالت
 اندوهباری پیدا میکند .. میگوید :
 - بلی .. ولی به شرطی برایم وقت بدهند
 برایم آزادی بدهند و یا من تمرین کنند ...
 آخر سالهاست که من نخوانده ام .. نمی
 دانم نفسم توان خواندن را دارد ، یا نه ..
 می گویم :

- چه سر گر می بی داری .. زندگی ات
 چگونه می گذرد ؟
 ساریان می گوید :
 - مطالعه می کنم ، من کتاب های کهنه سبک
 سابق نوشته شده باشد ، حروف درستی
 داشته باشد ، می خوانم .. ولی بسیار پیرشانم .
 نگاهش را ، بسوی برادر کوچکترش می
 گرداند .. بعد میگوید :
 هر کدام از برادر هایم را که می بینم ، پنج
 رویه و ده رویه می گیرم ..
 ساریان ، لحظه به لحظه زندگی اش را بیاد
 دارد . او قدم بقدم سفر هایش را بخارج ، برایم
 قصه میکند .. بعد از نزدش خدا حافظی می کنم
 رویش را نزدیک میکند ، تار های سیدریشش
 می درخشند .. رویش را می بوسم و از ساریان
 وداع میکنم .. از هنر مندی که در ها لسه
 فراموشی رفته ..
 راستی ، چرا هنر مندان ، برای پیشگام نمی
 کنند ؟
 به عقیده من اگر هنر مندان یکی دو کنسرت
 دایر کنند و عاید آنرا ، برای ساریان بدهند ،



هنر مند فراموش شده ای که لحظه به لحظه زندگی را به یاد دارد ، قدم به قدم سفر های خارجش را برایم قصه کرد .



نگاه، جفایی و نیلوفر در صحنه‌ی از درام عشاق ابله

آشنا شویم :

نامش ستار جفایی است ، از فارغان موسسه هنرهای زیاست، در رشته اکت و تمثيل مدتی هم، در هنرهای تحصیلات عالی پرداخته است . درام های زیادی را، دایرکت کرده و خودش ازین نمایشنامه های که بروی صحنه آورده، قصه باغ وحش و کجری قروت را می‌بسنند. ازدواج نکرده و تنها زندگی میکند. او سال گذشته جایزه اول دایرکتوری را، در اولین جشن جمهوریت بدست آورد.

هنر، بایستای وسیع و با مفهوم گسترده بی‌که دارد، هرچه در آن بیجیم و تاهربیمانه یی ، که از آن گفتگو کنیم، باز هم تازگی دارد و تکرار آن، ملالتی نمی آورد .. هنرمند، همیشه پرازاز است، پرازگفتنی ها و پراز خاطرات ... سخش شیرین است و خاطراتش دلچسپ و شنیدنی ...

ایشان سخن از اوست ، از ستار جفایی، مردی که روزی هنرمند تیاتر بوده، زمانی دایرکتور و اوقاتی هم عکاس ... - هنر وسیله برای تفنن و شالوده نخل است، چگونه میتوان ، آنرا، در خدمت اجتماع گماشت ؟

جفایی، در برابر این پرسش، میگوید : نخست باید هنر، با مفهوم حقیقی آن، به جامعه شناسانده شود، وقتی مردم ، با شناخت کاملی از هنر، با آن روبرو شدند، خود، هنر را برای می گمانند و در جهتی رهبری میکنند، که در خدمت اجتماع قرار گیرد و به عبارت دیگر، هنر زمانی، تاثیر دارد که آشنایی محیط و جامعه ، از پدیده های آن، کامل باشد. - هنر چیست و تاثیر آن، در جامعه چگونه است ؟ این پرسش را نیز، ستار جفایی، پاسخ میدهد ، او میگوید :

• تیاتر نمایانگر واقعیت هاست !

• مهارت يك عكاس، در تزئین اوست و ضبط حالت ها، چه بیروزی یا شکست، از ریزه کاری های عکاسی ...

• تیاتر ممثل احساسات و خواسته های انسانی است .



نمونه یی از عکاسی مدرن ...

ستار جفایی : -

ازگ، سراب

**وقتی هنر به مردم
شناسانده شد
آنرا خود، در خدمت اجتماع
قرار میدهند**



بلکه آنچه دیگران کرده بودند، روی خودخواهی از بین برده و خود خواسته راهی تازه و مسیری نو، در پیش گیرد... به این ترتیب هنر در هر دوره، گاهی به پیش رفته و زمانی عقب مانده است .

می پرسم :

هنر تئاتر را چگونه میتوان انکشاف داد؟ سگرتی روشن می کند، گوگرد را، به طرز مخصوصی خاموش میسازد، بعد میگوید :

نخست باید ببینیم که مردم را چگونه می توانیم با تئاتر عادت دهیم ؟

وقتی مردم ، باین هنر آشنا شدند و آشتی کردند آنوقت تئاتر در افغانستان ، انکشاف سریع تری میکند .

به عقیده من باید تئاتر را، جزء سرگرمی های مردم بسازیم، تئاتر را به معارف راه دهیم تا نوجوانان دانشجو، فردا حامیان و پشتیبانان تئاتر گردند .

(بقیه درس ۴۸)

عواطف، احساسات و خواسته های انسانی است که در قالب حرکات و کلمات ارائه میشود. تئاتر، در کشور ما چگونه است؟ جغایی در برابر این پرسش سکوت میکند، لختی بر اندیشد، بعد میگوید :

- وقتی به تاریخچه این هنر، نگاه می یاندازیم، بی می بریم که، هنر تئاتر، در طی عمر طولانی اش، یک مسیر انکساری را طی کرده است، روزگاری روزه ترقی نیاده و ایامی هم، در برابر حوادث، به شکست و تا سرحد سقوط به پیش رفته است، از عواملی که باعث پسمانی هنر، در کشورمانند، خودخواهی دسته یی و احترام نگذاشتن به هنر هنرمند ، دسته یی دیگر است .

هنر تئاتر ، هر چند صباحی، بدست هنرمندی قرار داشته و هر یک، که درین راه پیشگام شده، راه هنرمند، یا آنکه قبل بر او، درین راه تلاش کرده، به پیش نگرفته است،

- هنر ، در حقیقت امر، برشی از نیم رخ جامعه است، که واقعیت عاریبان میکند و به نحوی از انحاء، حقایق را، با همه تلخی ها و شیرینی هایش واپس، برخ جامعه می کشد... اما در مورد تئاتر آن، به عقیده من هنر، در یک اجتماع خواهی نخواهی، تاثیر می اندازد ، اما نحوه تاثیر آن در هر اجتماع، بسته به پذیرش مردم ، آن است .

وقتی می پرسم :

تو که هنرمند تئاتر هستی، این رشته از هنر را، چگونه تعریف میکنی ؟

او، طبق عادت همیشگی اش، دستی به بروت های پایین آمده اش میکشد ، آنگاه میگوید :

- هنر تمثیل را میتوان ، هنر اجتماع، یا اجتماعی خواند در ابتدا انسانها به وسیله حرکات، افهام تفهیم می کردند، تمثیل ترجمان



عکسی که با استفاده از تخنیک های مدرن عکاسی از آخرین درام خود گرفته است

در یکی از نمایشنامه هایش وقت شکست میخورد خود را بدار می

يك منبع مدیریت فورکاست ، در مورد تحلیل اوضاع جوی و پیشگویی های هوا ، میگوید :

- فعلا پنجاه استیشن اقلیمی، در نقاط مختلف افغانستان نصب و فعالیت دارد، که این دستگاه ها، اوضاع جوی ساحات مربوط را ، به مرکز مخابره می کنند. در پهلوی این معلومات شعبه فورکاست، با استیشن های هوا شناسی ممالک همجوار و دوروز نزدیک نیز در تماس است و قسما نتایج بررسی های آن ها نیز مستقیما ، یا توسط مرکز آنها، که در بیروت است، همه وقت مخابره میگردد .

منبع می افزاید :

- در هر يك از استیشن های اقلیمی نقاط مختلف افغانستان مامورین فنی، موظف اند و راپورکار و نتایج ثبت شده ماشین ها را، بصورت متواتر، شب و روز، به مرکز مخابره می کنند .

مخابرات استیشن های اقلیمی پنجاه نقطه افغانستان توسط رادیو تیلیفون های مرکز ، که در میدان هوایی بین المللی قرار دارد ، اخذ گردید . و به موظفین شعبه فورکاست سپرده میشود، در اینجا معلومات حاصله مطالعه و نتیجه گیری شده، به اساس آن به پیشگویی اوضاع جوی يك منطقه پرداخته میشود .

منبع میگوید :

چون افغانستان يك کشور کوهستانی است گاهی جبهات جوی، در قسمتی از فضا نابود میگردد و بعضی اوقات، اختلال در سیستم مخابرات استیشن های اقلیمی، سبب میشود، تا در پیشگویی های ما، فیصدی کمی، غلطی رخ دهد. البته این نقیصه نیز در آینده با ازدیاد دستگاه های اقلیم شناسی در کشور، مرفوع میگردد .

این منبع در برابر پرسشی ، طرز کار، استیشن های هواشناسی را، اینطور توضیح میدهد :

- در هر يك از استیشن های ما، که در نقاط مختلف ولایات افغانستان نصب است، آلات فشار سنج، ترمومتر، بارومتر و آلانی برای اندازه گیری ضخامت طبقه برف و مقدار باران بادستگاه های مخابره وجود دارد، مامورین موظف مقدار فشار، وضع هوا و نتایج ثبت شده ماشین های مذکور را، به مرکز مخابره می کنند و پرویت آن، ساحه حرکت و تاثیر جبهات فوقانی و تحتانی بررسی و تعیین میگردد .

منبع ، در برابر سوالی میگوید :



معلومات استیشن های هوا شناسی تحلیل و بررسی می شود .

در تحلیل اوضاع جوی ۵۰

استیشن در افغانستان

فعالیت میکند

راپور از : - زاء - نون

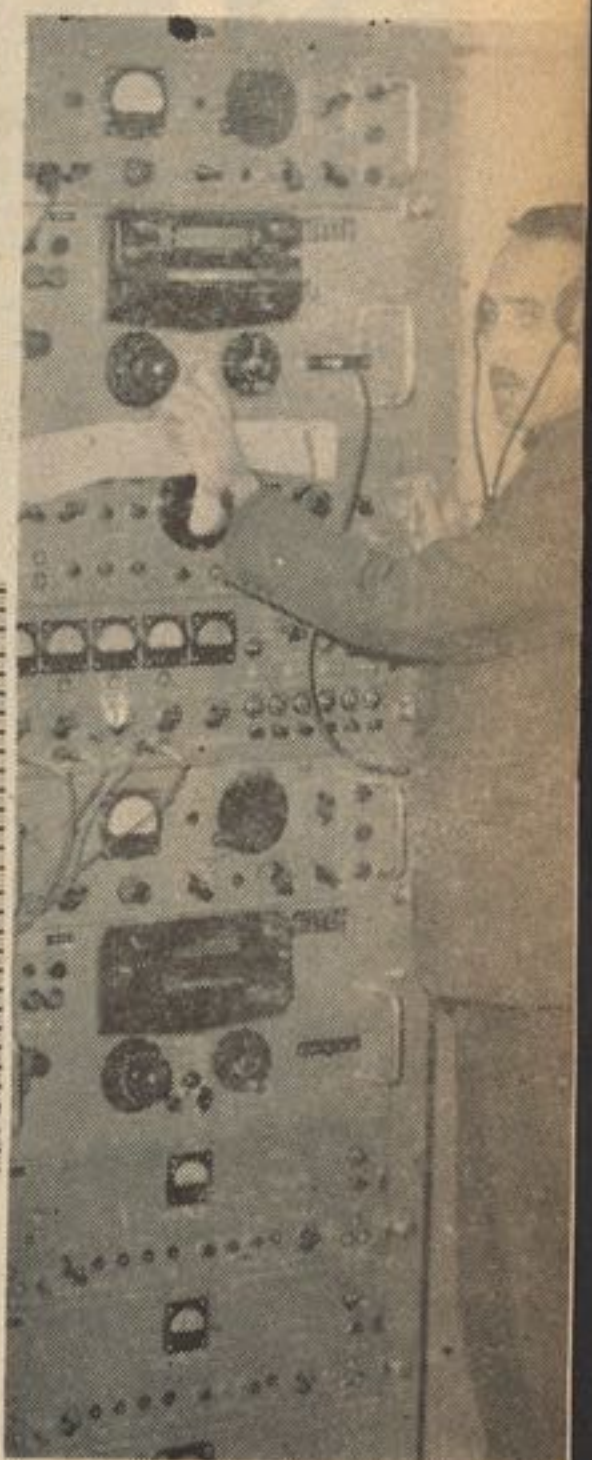
هر شب ، پس از اخبار رادیو ، تحلیل اوضاع جوی کشور را می شنوید و چه بسا اوقات که به اساس پیشگویی های وضع هوا که از طریق شعبه فورکاست صورت می گیرد و نشر میشود، کار های روزانه خود را عیار میسازید ... در کشور های پیشرفته جهان، در پهلوی فعالیت های هوا نوردی ، ساپروگرام ها و امور پروژه های اقتصادی و اجتماعی ، بسا استفاده از تحلیل های اوضاع جوی و پیشگویی های وضع هوا، تنظیم و عیار میگردد .. در افغانستان، در پهلوی موسسه هواشناسی شعبه (فورکاست برای تحلیل و پیشگویی وضع جوی کشور فعالیت دارد .

فشار های پست و بلند، درجه حرارت گرم و سرد نقاط مختلف کشور، مسیر بادها، جریان های هوا، سرعت بادها، مقدار بارندگی و برف همه، توسط همین شعبه بررسی ، ثبت و تحلیل و تجزیه میگردد .

در تحلیل اوضاع جوی و پیشگویی های عمومی افغانستان با استیشن های ممالک مختلف در تماس است .
دستگاه های هواشناسی ، شب و روز متواتر فعالیت میکند .
معلومات جالبی پیرامون ، هوا، جبهات جوی و هواشناسی ...



دستگاه هوا شناسی که هر روز اوضاع جوی را پیشگویی می نماید.





تاشکند، امرتسر، ستانبول، روم، دهلی، لبنان، انقره، فرانکفورت، تهران، آبدان، کراچی، لاهور، جده و بغداد، همکاری دارند. حالت عمومی اقلیم منطقه افغانستان مستقیماً یا از طریق مرکزین استیشن ها که در بیروت است، به اختیار آن ها گذاشته میشود و از آنها به کابل مخابره میگردد.

همچنان تاشکند، نقشه های جوی رادریافت و توسط رادیو های مخصوص، به کابل و شیر های فوق الذکر خارج مخابره میکند.

منبع از ارتفاع سه هزار متری تا شانزده هزار متری فشار، طبقه فوقانی و پایتتر از آن را، طبقه تحتانی خوانده، میگوید:

- در افغانستان جریانات جوی در طبقات تحتانی و فوقانی فرق میکند. معمولاً در پنج ماه دوم سال حرکت جبهات، از سمت غرب به سوی شرق میباشد.

پرسش دیگرم در مورد پیشگویی های طولی المدت است. منبع در پاسخ میگوید:

- در موسسه هوا شناسی، شعبه فعالیت آغاز کرده، که درین مورد کار میکند، این شعبه در آینده قادر خواهد شد، تا در عوض ۲۴ ساعت، وضع جوی یک منطقه را، از یک هفته یا بیشتر از آن پیشگویی کند. منبع در اخیر میگوید:

- مقدار بارندگی امسال در افغانستان بسیار زیاد بود و ارقام واحصایه های ما نشان میدهد، که فیصدی باران و برف، در نقاط مختلف افغانستان به تناسب سال گذشته، بسیار زیاد تر است و این امر، نوید سال شاداب و مساعدی برای زراعت میدهد.

- دونوع ابرها، معمولاً در فضا مشاهده میگردد، یکدسته ابرهای محلی است، که به اثراتیرات کمی و زیادی درجه حرارت بوجود می آیند و بدون بارندگی می باشند:

دیگر ابر های جیبی هستند که با باران و برف همراه می شوند. به اثر بلند رفتن انرژی قشر زمین، بسوی فضا کثرت در تابستان پراکنده است. اما ابر های جیبی حالت دیگری دارند، در موسسات هوا شناسی، وقتی راپور ابرنازکی، مثلاً در یک نقطه افغانستان داده میشود، نشانه دگرگونی هوا است. ابرهای نازک در یک منطقه ثابت میسازد که در فاصله چند کیلومتری دور تر از آن، یک جبهه در حرکت است ...

مشاهده ابرها، در نقاط مختلف افغانستان و کشور های همجوار و بیامانه فشار و درجه حرارت، با تحلیل فشار های فوقانی و تحتانی شعب فورکاست راقادر میسازد، تا در مورد هوای یک منطقه پیشگویی دقیق نمایند.

منبع پرسش دیگرم را، در مورد ممالکی که درین ساحه با افغانستان تماس دارند، اینطور پاسخ میدهد:

- معمولاً شعبه فورکاست هوایی ملکی دو نوع فعالیت دارد، یکی تحلیل اوضاع جوی داخل کشور و سنجیدن مقدار بارندگی ها، در هر منطقه است، که البته ازین تحلیل ها در پرواز های طیارات در داخل نیز استفاده میگردد.

نوع دیگر فعالیت های ما، بررسی دقیق مسیر پرواز طیارات افغانستان و طیارات ممالک دیگری که از فضای افغانستان عبور میکنند، می باشد.

پیلوت های طیارات قبل از پرواز از میدان های هوایی کشور، بررسی وضع هوا، سرعت باد، مسیریاد، درجه حرارت و پیشگویی وضع می پردازند.

هوا را، از یک نقطه تا نقطه دیگر پرواز، از ما دریافت میکنند و بعد مطابق آن به پرواز میبردارند معمولاً درین مورد، ما با شعب فور کاست



از تاسیسات مودرن هواشناسی در کشور بالا: دستگاه نقشه گیری از وضع هوا. وسط: اپریتر هوا شناسی در شعبه تحلیل اوضاع جوی. پایان: آلات تثبیت درجه حرارت.



قمر گل وایي:

زموږ هنر لاهم پخپلې پخوانۍ لارې روان دی

دمحبوبې سندرغاړې مېرمن قمرگل سره يوه مرکه :

ددې په عقیده :

دېښتنو اوبلو خو وروڼو مچا هدی خپل وروستی پراوته رسيدلې دی .
قمر گل دخپل ژوندانه يوه لنډه کيسه گوی

تمامه شپه واوړه اوباران وريدلي، کوڅې اولارې له واوړواوڅټوچکې دې، خواوسوړڅ اوژدې لس بجې کيدونکې دې، هو اتوده دماو دزير لمر تودې پلوسې ورو، ورو واورې ويلوې اوله هری خوانه څڅوې را څاڅې، زه دنوی کارنی په ديار لسم سړک کې ورو، ورو پرمخ روان يم، څوچې يودوه پوړيز گورته رسيرم ددروازی مخې ته درېرم او گوته دزنګ تکمې ته وروړم، دروازه خلا صيری او زه دننه ننوځم دانگر له يوه اڅخه دمحبوبې سندر غاړې قمر گل سترگې راباندې لگيری، زما هر کلي ته رادروم، په څوړې زې اوساده کلماتو راسره روغپړگوي اوبوی کوټې ته می بيايي، زه هلته کينم خوف قمر گل دکوټې نه بهر په کوم کار مشغوليری، بيا هم يو ځل کوټې ته روانه وځی اوله مانه معافې غواړی او دوی لنډې شيبې لپاره بياانگر ته ځی، زه يوه شيبه دکوټې شاوخوا له نظره تيروم، آخوا پريوه ميز باندې يو ښکلې گلدان ايښودل شوی او څنگ ته يې يوه وړه ښکلې مجسمه پرته ده، زه ددې خوږ زې هنرمندی دژوندانه ددې واپه محيط څرنگوالی ته په چرت کې تللی وم او دافکرې کاو چې ښه ده دميرمن قمر گل دکورنی ژوند ظاهري بڼه خوښه او ددما وړه زه همدې چرت کې ورک وم چې ميرمن قمر گل راتنه وځی اوماله جای راوړی، په بيالی کې راته جای اجوی او څنگ ته می پر څوکسې کينی او خوښیې دخپلو ور څڼو مشغو ليتو نو په باب پخپل کور کې راسره په څندا څندا اوبوه خاص انداز کې خبرې کوی، زه هم دچای په څښلو بوخت يم، څوچې بوښتنه می څښي وگره .

شپه نو، نورې خبرې به پرېږدو! او س نوکه نه خپه کيری نولومړی تر هر څه د خپل ژوندانه يوه لنډه کيسه راته وگره! په دې خبره ځاندي بياسر څوړی اوبه هاسی حال کې چې خپل نری څړو کسې په سر سموی نو وایي :
... ها .. ژوند ؟ .. دغه ژونده نو... گوره يې!
بيا يوه شيبه دکوټې ددروازی خوا گوري، ماشوم زوی يې کوټې ته راتنه وځی او څنگ ته يې کينی او پس له لږ فکره به داسی حال کې چې راته په څرڅير گوري وایي :
... اصل کې خوداسی ده چې زما نيکونه دوزير اوکړی په سيمه کې اوسيدل، ډير عمر و نه يې هلته تير کړی و... څوچې بيا خداشته څه ور پيښيری او له هغه ځايه دکنړو نو ښووه او شگې ته را ځی، هغوی هم محلی سازيان او هنرمندان و، ډير يې د خلکو ترمنځ محبوبيت درلوده، زما پلار گلشيرين خان هم يوولسی سازی و، او همداسی زموږ ټوله کور نې هنرمند ان و، ورور می څان شيرين خو تراوسه هم دهغې سيمي يوولسی هنرمندی! دخپل زوی په سر ورو، ورو لاس راگاری اوبيا پس له يوې موسکاوايي :

شپه نوچې کيسه اوږده نشي، پوره پنځه ويشت کاله پخوا مامم په همدې هنرمندی کور نې کې سترگې دنيا ته را پرانيستی . ها، څوچې پسې رالويه سوم او خپل پسې او کين لاس می وپيژانده او همداوخت زما په ژوند کې دوه پيښې منځ ته راځی، اوله داچې همدا وخت ز ماسره دستروو دبللو سخته مينه زهه ته را لو پيری او زه دلومړی ځل لپاره دخپلې هنر مندی کورنۍ له خوا دی ته هڅيرم چې زه دی دښځو له ډلې هنرمند شم، داهم کيری خوبله مېمه پيښه داوی چې زه دخپل دتره دزوی په نامه کيرم او څو کاله لاتير نهوی چې ورسره واده کوم خو سره ددی هم زه له خپله هنره لاس نه اخلم اوبه ولسی و دونو کې سندرې وایم، څوچې ورو، ورو خلک زما لږ خوبسوی او هر کله چې زه پنځلس کلنې ته رسيرم نودنگر هار دوليت اوښاروالی لغوا له مانه داهيله کيری چې زه دخپلوا کې دچښتن په وياړ دستيز پرمخ سندرې ووايم زه داغوښتنه منم اوبه ډير سوق او وياړدی ته حاضريرم چې دخپلوا کسې دچښتن په وياړ دخپلو خلکو تر منځ سند ري ووايم، داوخت هم دټولو له خوا زما پوره پوره او تود هر کلي کيری او زه لایسی تشويق کيرم اولا ډير کلونه نهوی تير شوی چې زه دزا خپل اوښاغلی خيال به مرستی او تشويق را ډيو افغانستان ته راځم او پس له څو ورځو څخه پنځه سندرې په راډيو کې ليتوم نو کله چې زما لږ په دنگو غرونو، ښکلو درواو په زړه پورو سيمو کې دراديو افغانستان دخپو لاری دخلکو تر غوږه کيری نو بيا هم زما پوره هر کلي کيری او ټول زما لږ خوبسوی .

قمر گل يوه لحظه راته گوري اوبيا به داسی حال چې خپل دکيس لستو يې ورو، ورو پورته کوی وایي :
... دغه وه نوزما دژوند کيسه : اوس نو کولسی چې نورې بو ښتنې راته وکړی او زما لږ دنگو غرونو، ښکلودرو اوبه زړه پورو ولسی بڼه لری پام کيری او تری بوښتم :
... لکه چې دموږ سره ډير مينه نه لری که څنگه ؟ ځاندي، خپلو جاموته گوري - او وایي :
... هو ! ټک ده... زما څو دولسی جامو سره ډيره مينه ده اودا څکه چې جامی څو زموږ دکلتور نه څه ناڅه نمايندگي کوی، اوزما تر هر موږه داولسی جامی څو ښيری بله بوښتنه می تری داده :
... آباديوې ښکلې سندرې لپاره کوم تعريف کولسی؟! يوه شيبه سر کښته اجوی اوبيا به موسکاوسکا کې وایي :
... شپه سندر زماله نظره هغه ده چې د خلکو له غوښتنو او خوبسو سره برابره وی ښه شعر (تصنيف) ښه موزيک اود سندرغاړې ښه غږ او په ښه استعداد اوڅوند سره دهغې بلل هم راگاری اوبيا پس له يوې موسکاوايي :



خاوند ده نو ددی یو بستنی خواب چی (آیا له خپلو سندرو څخه دی کومه یوه پخپله ډیره خو بستیری او آیا کومه سندره ستا دډیر شمیرت سبب شوه) دا سر راگوي:

... یوه هنرمند ته خپل هرڅه بڼه ښکاري ، دافصاوت دنورو په لاس کېدی ، اوداهم ویلی نه شم چی زما کومی سندری ماته ډیر شمیرت وگاڼه ځکه زما ټولې سندری ښی استقبال شویدی اوزه له ټولو گرانو اوریدو نکسو څخه ډیره خوښه یم ، خو هغه یوه سندره چی زما ډیره خو بستیری دهغی سردادی (مازدیگر رانه په نلو ارکه زما یاری !) قهر گل چی افغانی احساسات یی په کړو وړو کی له ورايه بریښی اولاهم هسی بهر په او صورت ځوانه تر نظر گیری نوزما مادی بوښتنی ته په خواب راگو لو کی چی (آیادهنر اوسنی وضعه زمونږ په هیواد کی څنگه ده ؟) لږ څه سوچ وهی اووایی :

زمونږ هنر لاهم پخپلی پخوا نه لاری روان دی ، نه بیرته پاتی شوی اونه هم برمنځ تللی دی ، بیا ورته وایم :

... ښه نو ... دا خو څرگنده ده چی تا دبستو نستان لپاره هم ډیری سندری ویلی آیا دبستونستان په باب څه احساس لری) ټولږ جندی گیری او هسی چی دیوی میرنی میرنی بڼه غوره کوی وایی :

دبستو نستان آزادی زما دژوند وروستی ځله ده ، او اوس خوځو شخاله بهدی یم چی د بستو اوبلوځو وروڼو مجاهدی خپل وروستی پراوته رسیدلی او خامخا به خپله آزادی گټی ! اوپه دی لاره کی به ښځی اونارینه څنگ تر څنگه سربازی کوی ..) احساساتو ستاینه یی کوم او بیا ورته وایم :

... ښه ... دخپلو هنری سفرو نو او هنری تقدیرو نوبه باب هم لږ څه خیال څر گند کړه ؟) نووایی :

زه په هغه اول کال کی چی راډیو ته راغلم نو شوروی اتحاد ولاړم .. اوتر اوسه پوری څلور واره شوروی اتحاد ، یوځل یوگوسلاویا او څلور ځله هم بیښورته تللی یم .. او زما ډیر لوږ تقدیر د سرو زرو یوممهال دی .) بله بوښتنه داسی کوم :

... آیا کولی شی دخپلی هنر مندی څخه دلاس اخستلو لپاره ځانته کوم مالومه موده وټاکي ؟) بیا هم جندی گیری او به خندا خندا کی وایی :

دیوی ښی سندری له مشخصاتو څخه گټم . بیا ورته وایم .

... آیا ستاسو له نظره سندری بلل ښکلی اومشکل هنری اوکه موسیقی ؟

بی له کومه څخه نه نری وروځی پورته وهی ، سرخو زوی اووایی :

... څرگنده ده چی دواړه هنرو نه ښکلی دی ، خو زما پخپل نظر سندری بلل تر موسیقی لږولو آسانه بر ښی ...) اوله دی خبری سره سم یی وختلی بیامسی تری بوښتنه وکړه :

... له بله کومه هنره سره مو ډیر علاقه ده ؟ او آیا د موسیقی له کومی آلی سره هم بلده یی اوگنه ؟ له ټنډی یی لږ خواشیننی را بریښی اووایی :

زما د موسیقی د لږولو له زدکړی سره ډیره مینه ده اوددی مینی د تر سره کیدو په خاطر می غوښتل چی باجه (هارمونی) ښه زده کړم خو ځینو مشکلا تو له امله تر اوسه بریالی شوی نه یم . ورته وایم :

... دښتیا داراته ووايه چی آیا یوه سندره غایری هنرمند څنگه خپلو خلکو ته خدمت کولی شی ؟ یوه ښه بڼه لری او بیا وایی :

زما دا خیال دی چی هر څوک لکه دنورو ضرور یانو په څیر د موسیقی او سند رو اوریدلو ته هم اړه لری اوابته ... دا یواځی سندره غایری یاسندره غایری ده چی دی معنوی اړتیا ته خواب ویلی شی ، میرمن قهر گل چی نری اومتوسطه ونه لری زما ددی یو بستنی په باب چی (آیا ستاسو په نظر زمونږ له اوسنیو هنرمندانو څخه کوم کوم دوخت له غوښتنو سره سم پخپل کار کی بریالی دی ؟) په شمیرلو کلماتو خواب راگوي :

... البته چی ټول ښه دی ... خو اوس چی زه وینم نوبه ښځمنو کی مېوش او په نارینه وکی احمد ظاهر پخپل هنر کی مخکی دی .

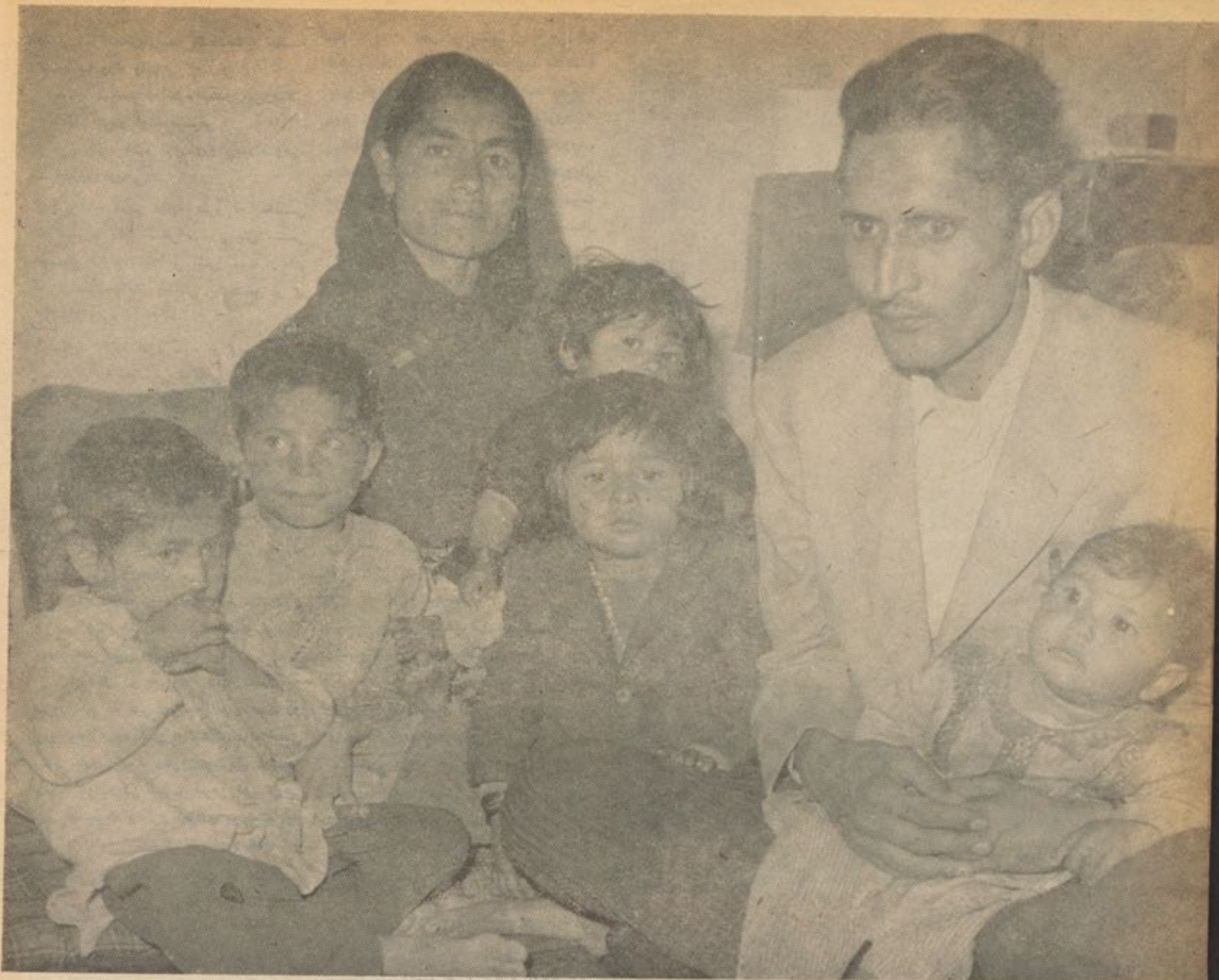
قهر گل چی تر اوسه پوری یی له څلور سوو اهنکونو څخه زیاتی سندری پخپل غږ په راډیو کی لږ کړی نو زموږ دولسی او اما تور سازونو او ولسی سندرو په باب وایی :

زه پخپله دخپلو ولسی او فلکلوری سندرو اوساز ونو سره ډیره مینه لرم ، ښه یی گټم او پخپله یی هم زیاتی وایم خو دوخت د غوښتنو او ځوانانو د هیلوسره سم آما تور موسیقی هم بده نه گټم ! قهر گل چی د سواد له نعمت څخه دخینو عوا ملسو له امله بی برخي پاتی شوی خو دپوره ذکاوت



پورته : دښه او زړه وړونکی آواز خاوند قهر گل دخپل کوچنی ماشوم سره دمور ولی مینه تمثیلوی .

ښکته : قهر گل د موسیقی دسر متدل نومی دیوی آلی سره چی دغه سندره غایری دارمونیی برخای ورڅخه کار اخلی ، دتمرین او مشق په حال کی .



دراډيو افغانستان د پښتو سندر غاړې ميرمن قمر گل له خپلو ماشومانو او ميره سره.

نه نه! خو چی ژوند یی یو نوخپل هنر به
 مخکی بیایم ... حتی تردی چی که یوه خوله اووایی :
 ساه می پانی وی نو هم که کندی شود سندی
 په ویلو به یی له لاسه ورکوم! ددی یا هم
 ستاینه کوم او ورته وایم :
 - آباغواړی چی ستاسو اولادونه هم ستاسو
 بهمان هنرمندان شی؟! نو لږ پتمه تریوووی
 خوایی؟! نو دخویشی یوه خیه یی پر منځ
 غوریزری اووایی :
 - دا خو ډیر ښه دی چی دښخو دښمنه
 دژوندی ساتلو په باب په نړیواله سوبه یو کال
 طرحه کوم :
 - دښمنو دکال دتمانځلو په باب
 خوایی؟! نو دخویشی یوه خیه یی پر منځ
 غوریزری اووایی :
 - دا خو ډیر ښه دی چی دښخو دښمنه
 دژوندی ساتلو په باب په نړیواله سوبه یو کال

بقیه صفحه ۵۴

افسانه جهیل سیستان

روزی قلعه وحصار صابرشاه زیرآب شو د
 وکمال خان ازخسک آبی بهیرد .
 همان بودکه بعداز عروسی مجلل دختر
 صابرشاه گامه که کاروان عروس به سوی
 خانه داماد به راه افتاد توفان آب هم به سوی
 زمین های صابرشاه حمله بردوبه زودی برج
 وبارۀ صابرشاه به حلق امواج آب فرورفت .
 سطح آب جهیل سیستان نیزبایان افتاد و
 داماد و عروس نزدعوام به بدطالعی ونگون
 بختی شهرت یافتند ولی باقسمت و نصیب
 ساختند. سعی وکوشش بخرچ دادند. تادوباره
 بنای بند وسدی رابه کمک مردم گذاشتند .
 زمین های کمالخان نیزآزآب بدوروتشنه لب
 ماندند. این تشنه لبی مزارع وسیع وحاصلخیز
 رابه صحرای خشک و بیابان شن زار تبدیل کرد
 وعمرهابدین مثال گذشت .
 زمین هاواملاک بی حاصل ابرای خانواده ها
 تقسیم کردند تا هرکدام به همت خود آنرا آباد
 سازد واز اینکه طبیعت ازدل کوهها ی پربرف
 سرزیر میسازد همه بهره بگیرند. هنوزفرزند
 کمال خان ودختر صابرشاه زنده بودند که
 آبادیسهای وسیع ومزارع پهناوری بجای دشت
 های بی آب وعلف عرش وجود نمود ومردم
 درسایه تدبیر آنان به زندگی راحت وآسوده
 حالی دست یافتند .





رونده به جایی نرسید

ناچار رفته اند ره آنکه رسیده اند

یادی از امیر بلخ

از مریم محبوب



در مجلس یاد بود امیر خسرو بیست چند از اشعارش دیگلمه گردید.

تاریخ بر میگردد . مرزها فرو میریزند ، حصارها و دیوارهای پیشین هستی شانرا با ذکر این نام از دست میدهند بیاریکه اندیشه ادب را در لایق چندین قرن پیچیده است زود وده میشود . فاصله زمانی و تکلیف در خلال این یاد بود محو میگردد و زمانی در سطح ذهن شکل میگیرد که خارج از دنیای عادی و معمولیست . زما تنکه امیر خسرو با تنسی چند از ادبها و شعرا همواره اشق در بزم شاعران نشسته درجلسه که بیانگر احسانات درونی و الهامات هر شاعر بیست فرو رفته و بناگام با کلمات کهن با خویش که گویی از قعر دریا برمی خیزد بزم شاعران را چنین رنگین می سازد .

لذت وصل نداند مگر آن سوخته یسی که پس از دوری بسیار به یاد برسد قیمت گل نشناسد مگر آن مرغ اسیر که خزان دیده بود پس به بهاری برسد و ما با آواز این با شاعر شیرین کلام خلوت میکنیم و به سیر و سفر معتاد میشویم و به سیر و سفر معتاد میشویم و لحظه اتمام بلورین شعرش سیراب میگرددیم . با خضوع و خشوع یا دی از امیر الشعراء می نمایم و سخن چند پیرامون شخصیت فنا ناپذیرش قلم میسازیم و مشق اعضا نه آستانه ای

پر عظمت و جلالش را ستایش می کنیم و اکنون بر میگرددیم به هفت قرن قبل به سال ۶۵ هجری قمری . امیر خسرو بلخی معروف به دهلوی یکی از پیشانیان مکتب شعر دری در ادبیات شرق است . اشعارش از بحر خضوف سیراب و ساینگر الهامات و روح های درویش که

شاعر بزرگ

نوشته ش. شاه محمد اف

ترجمه از: شرعی

سختی که زنگ اندوه و الم قلب آدمی را بزداید ، از هر خاها ای بیرون نمی ترواد .

(امیر خسرو)

در دانه های آثار گرانبهای که از خامه استاد بزرگ ، سخن امیر خسرو (بلخی سم) بیرون تراویده ، بمشابه ترووت بزرگی در گنجینه ادبیات بدعی جهان جا گرفته است ...

عذشیرنوایی این شاعر بلند پایه را که



از محیط زادگاهش بروی مسئولی شده است
سز چشمه میگیرد وی تاحد توان کوشید. آن
غنائی را که در اثر حمله چنگیز و هم
رکابانش از زبان دری و شعر دری به یغما
جو رچیا ول رفته است. باز گرداند و تاریخ
ادب کزی رابی مایه نگذارد. اشعارش مشتمل
برغزلیات، رباعیات، قصیده، مثنوی و به

هزاران بیت می رسد وی به عمر ۷۴ سالگی
دنیا را بدرود گفت: در حالیکه معانی بیگرانی
از سرمایه ای معنویش بجا ماند و سینه به
سینه از فرنی به فرنی دیگر بهار ت رسید.
اکنون هفت قرن از تولدش و شش و نیم
قرن از زمان شاعریش سپری میشود در رادیو
افغانستان به همین مناسبت مطلقاً ترتیب

سده یکتعداد زیاد از دانشمندان خار جیرو
شخصیت های ادبی کشور پیرامون این مرد
تاریخ، سخن رانی های کردند. چنین فکرمیکم
هرکس وقتی داخل تالار رادیو میشد این
برگشت تاریخی راباهمه عظمتش میدید، تابلوی
خیالی از امیر خسرو، آن بالا چنان چشمه را
جلب می کرد که روشنی خیره کننده تا

اعماق جان و احساس آدمی نفوذ میکرد،
روشنی از برقی که بیاد امیر خسرو بلخی
تجلی کرده و بر مغل یاد بو دش پر می -
افشاند ... من چنان احساس میکردم که گویی
همین اکنون امیر زنده است، امیر در بزم
شاعران است امیر در خیالات نامحدود -
چنان پهنادوش غرق است، امیر در آن
خلوت سرایی که اندیشه ها در اطراف او
جان میگیرد میخواهد بزمش را روشن کند،
و فر آورده های ذهنش رابروی صفحه ای
هستی بریزد هنوز تالار همچنان درخاموش
بر عظمت و بر ابهتی غرق و نیمه روشن معلوم
میشد که :

مجلس باقرات پیام بنا فلسی رئیس
دولت رهبر محبوب ما افتتاح گردید و این
افتتاحیه چنین بود .

هموطنان عزیز دانشمندان گرامی:
مسرورم که یکبار دیگر موقع میسر می
گردد تا مغل یادبود یکی از فرزندان این
سرزمین رابوسیله این پیام افتتاح مینمایم
ده ماه قبل درجلسات علمی و تحقیقی یاد -
بود و تجلیل یکی از مدافعان سرسخت آزادی

ورق بزیند

انسان دوست

آفریده های ادبش، قلب آدمی را شوروشوق
پایان ناپذیر میبخشد و سخنانش مشحون
از اندیشه های ژرف و لبریز از نکته های مختلف
فراوانست، بنام ((ساحر هند)) یاد کرده
بود .

نام کامل او یحیی الدین ابوالحسن خسرو
(معروف به) دهلوی است. وی در سال ۶۵۱
(۱۲۵۳ میلادی) متولد گردید. نام پدرش
سیف الدین محمود است ... او هنگام
استیلا چنگیزیان ناگزیر شد زادگاه خود

کیش (۱) راترک بگوید و به هندوستان هجرت
نماید. یحیی الدین خسرو یکی از فرزندان
برومند او بود.

از آنجا که امیر خسرو یک قسمت زیاد
عمر خویش را در دهلوی سپری کرده بنام
(دهلوی) شهرت یافته است .

یکی از سلاطین دهلوی شمس الدین ایلتو
تمیش (التمیش) - ۱۲۱۱-۱۲۳۶ عنوان امارت
بوی بخشید و او در سرای سلطان حیثیت و
اعتبار بزرگی بدست آورد.

(۱) عدد بزرگی از محققان تاکید نموده اند
که زادگاه اصلی سیف الدین محمود، بلخ
میباشد. بنابراین او فرزند بلخ گزین است.

مترجم

امیر خسرو در محیط نزدیک بزمی در بار
نشو و نمایانت و امکانات آن، برایش میسر
گردید تا نیکو پرورش یابد و خوب دانش فرا
گیرد. هنگامیکه پدرش در سال ۶۶۰ (۱۲۶۱)
طی جنگی بشهادت رسید، خسرو هشت
ساله بود.

نظریه گفته خودش را عر جدش حماد الملک
به تریب و اهمیت زیادی قایل شد و در راه
آموزش و بلند بردن سطح دانش او توجه
فراوانی مبذول داشت. تحصیل اساسی
خسرو در دهلوی صورت گرفت .

خسرو بیست ساله در سال ۶۷۱ (۲۷۲)
به سرای کیسلو خان که بنام خواجو شهرت

مناسبت این حادثه در د انگر چنین انعکاس داده است :

يك هفته ز بخت تفته من
گم شد دو سه دو هفته من
ماتم دو شد وغمم دو استاد
فر یا د که ما تمم دو استاد
خو نشد دلم از دریغ خو ر دن
و ز ناله همچو تیغ خو ر دن
چو مادر من بز یو خا گست
گرخالک بسر کم چه با گست
ای مادر من کجا بی آخر
روی از چه نمی نمایی آخر
رفتی وزیشت من تو ان رفت
بی پشت شدم چو پشتیان رفت
نام تو ز نقش دو لست ا نیاز
هم دو لست بند بود و هم ناز
نماند دو لستم چفت
ناز از که کنم چو دو لستم خفت
نی نی که ترا چونام ز نده است
خود دولت من همان بسته است

طوریکه از آثار شاعر و برخی منابع دیگر برمی آید، خسرو دودختر و چهار پسر داشته است .
شیخ نظام الدین اولیا که سمت مرشد امیر خسرو را داشت ، در حیات او موقع خاصی را اشغال میکند . همچنان تأثیر این شخصیت معروف عرفانی را میتوان در ایجاد های ادبی شاعر و نیرومندی ایده های صوفیانه در وی بو شاحت مشاهده کرد.
عبدالرحمن جامسی در مورد مناسبات امیر خسرو بانظام الدین اولیا چنین نوشته بود :

((بعد از وفات سلطان محمد شاه بلخی در خدمت دایمی حضرت شیخ نظام الدین اولیا قرار گرفت و به ترک دنیا روی آورد ...))

شاعر که از حیات فاسد سرای بستوه آمده بود، طبعاً برای تحقق بخشیدن به ایدآل های خویش در آن روزگار، راهی جز تصوف نمیتوانست سراغ نماید.
ایده های تصو فی که طی قر نهای ۱۲-۱۳ در سراسر هندوستان انتشار یافته بود ، شدیداً اوراتحت تأثیر قرار داد. شرا یسط زمان نقش مبر خود را به صفاً زندگی و تمام آثار وی بجا گذاشت.

یکی از شاعرانی که در ایجاد ادبی ، مخصوصاً در غزلسرای بی روی تا بیس بخشیده اند، شیخ سعیدی شاعر بزرگ است .

امیر خسرو در آثار سعیدی عمیقاً وارد بود و نسبت بوی احترامی عمیق داشت ، از میراث ادیبی الهام میگرفت و ستن او را در غزلسرای و انسانی دوستی ا دامه میداد .

باقی دارد



پوهاند دکتور نوین در محفل یاد بود امیر خسرو بلخی در تالار رادیو افغانستان هنگام ایراد بیانیه

زینت داده است، ناگهان این صدا باآله دیگر موسیقی در هم می آمیزد، اوج میگیرد، در عقب آن کف زدن و ابزار شور و هلهله استاد سرآهنگ رابه وجد می آورد . صدایش که یکی از راگهای امیر را میخواند در تالار می پیچید بلند میشد و لحظه به لحظه اوج میگرفت همه مانند من خود را فراموش کرده بودند و لای سرو تالوزیر ویم آهنگ های موج - چشمان بیننده زمانی به تار های دوتاروگاهی به انگشتران سحر آفرین که طبله را نوازش میداد خیره می ماند و زمانی هم صدای دلانگیز استاد سر آهنگ همه را متوجه کیفیت و جذبه عرفانی خود میساخت و به این قسم در لابلای سرود های نرم و ملایم مجلس افتتاحیه پایان پذیرفت.

با سرودن اشعار شیو ای عارفانه و داستانی و تاریخی که تعداد ادبیات آنها کمتر از یکصد هزار بیت نبود راه را برای گسترش ادب و بحری انتشار فرهنگ خراسا در سرزمین هند باز کرد.

بعد از بیانیه پوهان نوین پیام سکرتر جنرال یونسکو به مناسبت مجلس بزرگداشت امیر خسرو بزرگ کشور توسط شاعر بلخی با تویک آمراداره پروگرام انگشتری موسسه ملل متحد در افغانستان قرائت گردید.

سر انجام بعد از سخنرانی هایی از جانب دانشمندان اشعار وی همراه ، با موسیقی دکلمه شد :

بعد صدای بر می خیزد گویی از آنطرف قرنها و دیوار ها از بزم امیر ره آورده و مجلس را

ولما میت وطن ما بایزید روشن تو سسط دانشمندان افغانی و کشور های دوست تذکار به عمل آمد و در تجلیل احوال و آثارش یک صفحہ از تاریخ مبارزات آزاد یغوا هی مردم مادر برابر تجا وزانه بیگانه در انظار مردم جهان جلوه خود را تجدید کرد .

امروز که از هفتصدمین سال تبارز عرفانی امیر خسرو بلخی مشهور به دهلوی تجلیل بعمل می آوریم به جنبه های عرفانی ثقافت باستانی خویش در آثار پر ارزش این شاعر متصوف دقیق مشویم و سلسله پنهان و معارف اسلامی را که از سنایی غزنوی تا جلال الدین - بلخی آفاق بیکران را طی کرد دنبال می نماییم امیر خسرو شاعر متصوف عالم متفکر و عارف کامل بود.

ما یاد بود این دانشمند گرامی را با اظهار حق شناسی بی پایان در برابر دانش و پیش روی احترام و تجلیل مینماییم و با افتتاح - سیمینار تحقیق احوال و تحلیل آثارش توسط این پیام سخن مختصری به نسلهای امروز و فردا میسپاریم و آن اینکه بزرگترین راز بقای ملت با در بپلوی حفظ میراث گران - بهار فرهنگی شان، شناسایی کامل واقعیت ها بیست که قانون تکامل اجتماعی آنرا در جلوشان قرار داده است و مردم ما خوشبختند که با درک این واقعیت بزرگ غنای فرهنگی خود را از نسلی به نسلی به شکل تکامل مسل آن تسلیم نموده و با وصلت گذشته با حال ساختمان زندگی فردا خود را با تضمین و امیدواری تکامل و بی ریزی نماید .

تاریخچه ره رفته به جای می نماند سسط ناچار رفته اندر آنکه رسیده اند بعدا پوهاند دو کتر نوین وزیر اطلاعات پیرامون این مرد بزرگ و اشعار آبدار و سخنرانی نمود و اظهار داشت.

(امیر خسرو مشهور به دهلوی یکی از فرزندان بلخ است که در قرن هفتم هجری در آنبنگام که سیر ادب بر ارحمله چنگیز در این ناحیه آسیا متوقف و رکود تهدید میشد

شاعر بزرگ

داشت فراخواند ، شد و سراز همان تاریخ در ارتباط با سرای حیات بسر برد و از نزدیک شاهد حملات مباحین مغل بر هندوستان گردید.

شاعر در یکی از اشعار خود این سالیها پراز مصائب را چنین تصویر مینماید :

واقعست این یا بلائز آسمان آمد پدید آفت است این یاقیامت در جهان آمد پدید راه در بنیاد عالم داد سیل فتنه و آ رخنه ای گامسال در هندوستان آمد پدید مجلس یاران پریشان شد چو برک گل ز باد بر گریزی گویی اندر بوستان آمد پدید

امیر خسرو از سال ۱۲۹۰ تا ۱۳۲۰ در سرای سلاطین دهلوی بخدمت اشتغال داشت. او که در طول حیات در خدمت هفت سلطان منسوب به سه نسله قرار گرفته بود ، ناگزیر بود مطابق سنن آن زمان آثار خویش را بنام آنها اهدا نماید.

با اینکه امیر خسرو خود شاعر سرای بود، شرایط محیط زندگی آنجا را نکو هشی میکند و

در یک سلسله آثار خویش از پنکه میجو ر است در خدمت اشخاص مادن از خود بگذراند ، سخت مینالد :

مسکین من مستمندی تو ش
از سو ختگی چو دیگ در جوش
شپ تاسحر وز صبح تا شام
در گوشه نم تگسرم آرام
باشم ز برای نفس خود رای
پیش چو خودی ستاده بر پای
تا خون نر وی ز پای بسر سر
دستم نشود به آب گس تر

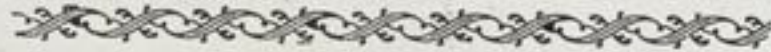
شاید نتیجه چنین حیاتی بوده است که شاعر در اواخر زندگی خویش دستخوش حالات صوفیانه میگردد و به اندیشه های عزلت پسندانه روی می آورد.

از خلال آثار شاعر میتوان بخصوصیات تمام جوانب زندگی او پی برد .

سال ۶۹۸ (۱۲۹۹۸) برای امیر خسرو سال دشوار و غم انگیزی بود، در همان سال او مادر مهربان خویش بدولت ناز خانم و برادر کوچک خود حسام الدین قوتل سوغ را از دست داد. شاعر تأثرات عمیق خویش را

سرزمینی که در بهار از سبزه و گل

جوش می زند



مزار شریف مرکز ولایت بلخ است که از ولایات تاریخی و مشهور کشور بوده ، بسا انکشاف صنایع جدید و آبادی های عصری که روز بروز درین شهر تاریخی تعمیم وتوسعه میابد از یکطرف اهمیت تجارتنی واجتماعی آن بیشتر تبارز می نماید واز جانبی این گوشه باستانی کشور از نمود های مدنیت امروز آباد و آبادتر عرض وجود میکند .

ولایت بلخ در قسمت شمال افغانستان به جنوب دریای آمو تقریبا بین خطوط ۶۶ درجه ۲۵ دقیقه و ۶۸ درجه و ۴۰ دقیقه طول البلد شرقی ۳۵ درجه و ۱۰ دقیقه و ۳۷ درجه و ۳۰ دقیقه عرض البلد شمالی واقع است .

در قرون وسطی شهر مزار شریف که اکنون مرکز ولایت بلخ است بنام دهکده خواجه خیران یاد میشد این شهر به فاصله چارده میلی شرق بلخ افتاده است ، بعد از سال ۵۳۰ هجری (۱۱۳۵-۱۱۳۶ میلادی) در زمان سلطان سنجر و نیز در ۸۸۵ هجری (۱۴۸۰-۱۴۸۱) میلادی در دوره سلطان حسین بایقرا آرامگاه خلیفه چهارم شاه ولایت مآب در اینجا کشف شد و باین اساس بنام مزار شریف مسمی گردید .

آب و هوای مزار شریف نظیر وضعیت اراضی صحرا بی و دوری از بحر تابع وزش باد و تلاش آفتاب بوده اقلیم آن خشک و بری است ، در تابستان روز ها گرم و شب ها نسبتا سرد می شود ، موسم بهار و خزان آن کوتاه است زمستان بارانی و تابستان دراز و خشکی دارد در ولایات شمال کشور عموما هوا بسرعت تبدیل و گاهی بشدت گرم گردیده و بعضا نهایت سرد میشود که از همین جهت در بین مردم به ملک پکه و پوستین شهرت یافته است .

در اوایل بهار دشت ها و بادیه های مزار شریف تماما سرسبز و برگل میشود ، لاله

صنعتی واستفاده بیشتر از قوای بشری منطقه

میسر میسازد

باین مقدمه مختصر از خوا نندگان عزیز دعوت می کنیم تا همرا ی ما با مطالعه این صفحات به یکی از شهرهای باستانی کشور که درین شب وروز از هجوم سیاحان داخلی ، جهانگردان خارجی وزائرین وعلاقتمندان میله گل سرخ پر جمع وجوش است سری زده بمسافرت مختصری بپردازند تا از منظره بدیع ودلکش گل و سبزه که دشت هارنگارین ونیه هارا خرم ساخته است بی بهره نمانند و ضمنا با عرف ، عادات ، رسوم و رواج ساکنان یکی از گوشه های معروف سرزمین خویش مختصر معلو ماتی کسب کنیم .

بعد از عبور از شاهراه سالنگ و گذشتن از بلخغمری ، سمتگان و خلم به شهر پر خروش مزار شریف می رسیدم . این شهر میان دشت شور ، دشت شادیان ، دشت گورمار و دهات متعلق بلخ با همه جنب وجوش روبه افزایش وشگوفانش قرار دارد . علاوه بر شبکه آبرسانی عصری آب مورد احتیاج مردم از نهر شا می نیز قسما بدست می آید که این نهر یکی از عژده نهر یست که از دریای بلخ جدا شده است گادی های فراوان در میان کوجه ها و بازار هاسروصدای غریبی ایجاد کرده وسکوت نیمه جان آنرا می شکند .

مردم مزار به اصطلاح خودشان غریب کار اند . غیر از تجارت ، صنایع دستی چون آهنگری زرگری ، مسگری ، نجاری وغیره آنجا بازار گرم دارد . مردم زمین دار فیصندی بیشتری را تشکیل میدهد . وبزرگترین زمین دار تاده هزار جریب زمین دار که دهقانان زیادی در آن مصروف عمرگریزی اند . دهقانی اکثراتی است . پدران دهقان فرزندان دهقان ونواسه های دهقان بار می آورند . تربیه مواشی بنا بر وجود چراگاه های کافی در نزدیک شهر رواج دارد ومردم با تبه پشم و پوست قره قل در تسریع و تقویه چرخهای اقتصاد کشور عزیز سهم بسزورگ وموتری دارند .

مزار خربوزه فراوان دارد وانواع مشهور آن خربوزه دشت شادیا نی ایشان توغناق ، بوری کلسی ، برگنی ، (سبزمغز) ، امیری است همچنان انواع انگور مانند اقلی ، قندهاری ، شور تالک ، حسینی ، کشمشی وغیره نیز پیدا میشود . گذشته از این هامیوه های دیگر مانند سیب ، ناک ، شفتالو ، زرد آلو ، بیی وغیره باغهای مزار شریف وبادیه های ماحول آن را تمبر بار می سازد .

توب دنده ، کشتی ، سنگ اندازی بین بچه هادر شمار بازی ها و ورزش عامه معمول است . بزکشی وتربیه اسب های خوب ، اسب دوانی طرف علاقه مردم آن سامان میباشد . تربیه کبوتر برای پرواز وتربیه کبک ومرغ گلنگی برای جنگ وتربیه بوده برای خاندن وجنگ بین مردم معمول است .

مردم شهر مزار عشق مفرطی به تعلیم و تربیه دارند و بنا بران در مورد بنا و افتتاح مکاتب عزیز همواره همدست وهمنوا بوده اند . لیسه باختر با سابقه بیست و شش ساله اش برای پسران ولیسه سلفطانه رضیه که تاکنون چندین دسته فارغ التحصیلان خود را به جامعه سپرده برای دختران مراکز تعلیمی سوبه عالی حساب میشود

علاوه بر اینها تخنیک عالی مکتب های ابتدایی برای پسران ومکاتب ابتدایی برای دختران دارد .

مکتب لیلیه امیر شیرعلی خان که در سال ۱۳۳۸ تاسیس گردیده شاگردان اطراف ونواح شهر را می پرورد و در راه آموزش فرزندان روستاهای مزار مفید ثابت شده میتواند .

خرابه های بلخ بامی و یاد های از گذشته پرافتخار با خاطره های جنگ و لشکر کشی هنوز ذهن مردم آنجا را به خود مشغول میدارد و از آن رومردم نیمه باسواد آن سرزمین بخواندن جنگ نامه ها و کتب تاریخ تمایل شکفت آوری دارند و گذشته از آن این روحیه و این خواست مردم سبب به وجود آمدن موزیم تماشایی وبا ثروت مزار گردیده است که همه داشته آن توسط مردم آن ولا فراهم شده است . مزار حضرت علی از آبادات تاریخی است که در مرکز شهر قرار دارد که زیارتگاه عام وخاص است . آتش بریده ، منتو ، چشپیره و یک نوع قابلی مخصوص از غذاهای طرف علاقه مردم است . مردم مزار چین میپوشند ودستار می بندند . چین سازی واله چه باقی آنجا زیاد معمول است واله چه های مزار در سراسر کشور نظیر ندارد . در کوجه های مزار لنگی بافی ، کلالی ، و کرباس بافی به صورت پراکنده وغیر متشکل از سالبان دراز بنظر میخورد که هنوز هم از جانب مردم با همان علاقه پیشین استقبال میشود .

از آلات موسیقی ، طنپور ، دنبوره ، زیر بغلی ورباب رامردم دوست دارند و در عالم ادبیات وشعر هم نظام الدین انصاری ، ناقب ، نیازی مرحوم خسته ، جاهد ، رقیم ، ندیم بلخی ، ونصف ومضطرب را این سرزمین ادب پرور به جامعه تقدیم داشته است .

در حوالی مزار شریف چشمه شفا از محلات معروف ولایت بلخ است آب این چشمه که از لحاظ مزه شور آن قابل شرب نیست با داشتن مواد معدنی برای امراض جلدی مفید است و از این لحاظ منبع این آب به چشمه شفا شهرت یافته است .



روضه مطهر شاه و لایتما آب (رض) درمزد ارشرف که با حلول سال نومردم فر او ان به زیارت آن می شتابند و میله گل سرخ با فراشتن علم مبارک آغاز میگردد.

مادر سالون تهرین قرار داریم پیشروی
 مایینه عریضی سراسردیوار را فرا گرفته و پکه
 های برقی بالای سر ما در حرکت است.
 در سالون به آهنگ موزون قدمهای دهها
 دختر جوان که با نهایت دقت و ظرافت روی
 زمین نهاده میشود، خادوشانه گوش نهاده-
 ایم. چند لحظه بعد هنگامیکه جوان دختران
 لباسهای قشنگ مواج دراز خود را دربر
 نمایند، در نظر تماشاچیان طوری جلوه -
 خواهند کرد که گویی بدو نتماس پایزمین،
 در هوا شنا ورنند. اما حالا همه در سالون
 تهرین با لباسهای عادی گرد آمده اند.....
 یکی پیراهن دراز (کیسه یی) دیگری لباس
 کوتاه بر تنهای روشن و سو می پتلون عادی
 پوشیده است.. با آنهم حرکات و قص آنها
 چنان هماهنگ و موزونست که بیننده وجود
 لباسهای مخصوص و قص را از یاد میس
 برد.

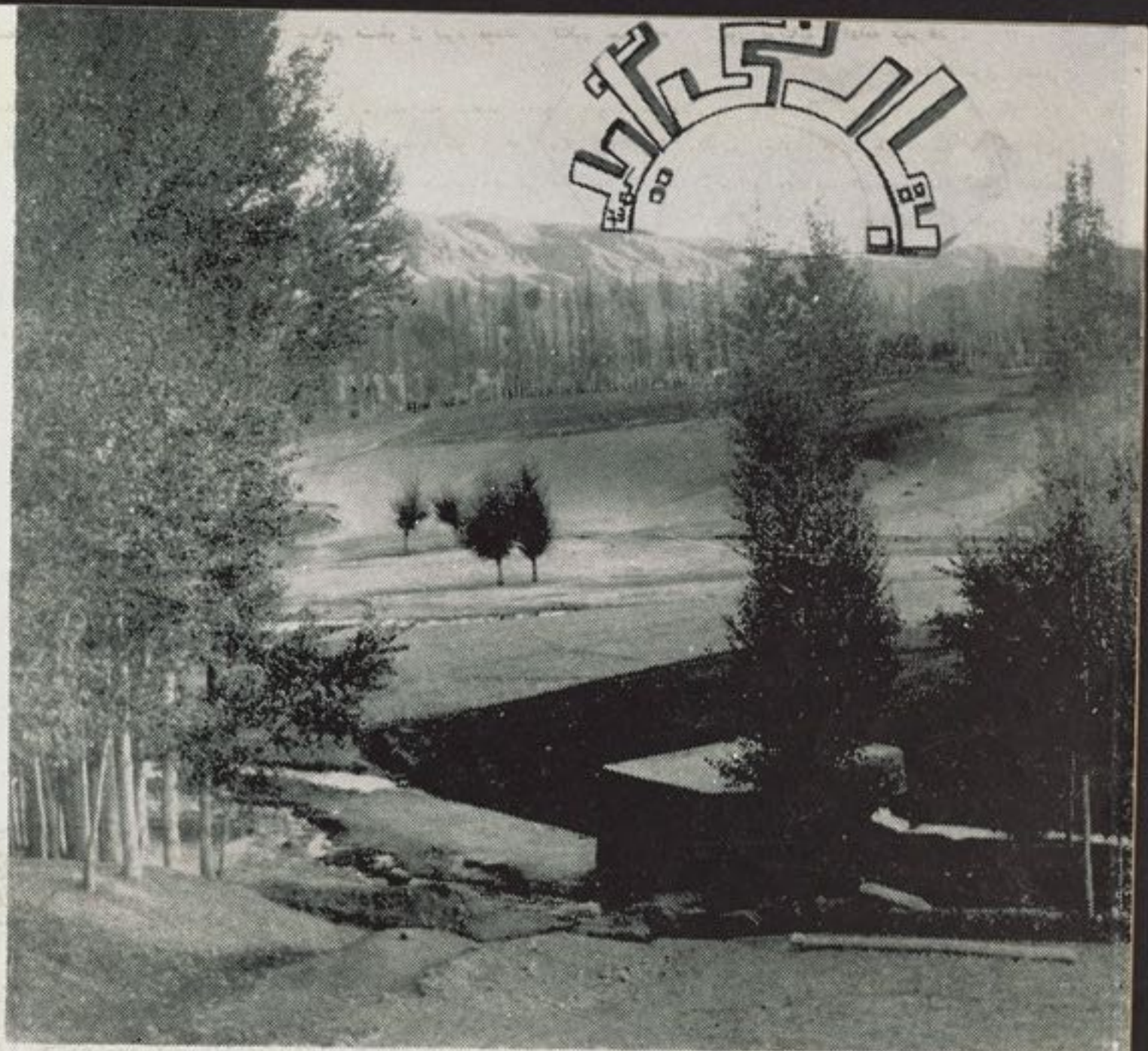
جنبه دراماتیک

مکر مه تور غو بنا یوا - ر هیر انسامبل
 (بهار) به دریافت عنوان (هنر پیشه مردم)
 موفق گردیده و دارند ه نشا نهایی متعددی
 باشد. او از تمام رقاصه های گروه خود سطح
 بسیار عالی اجرا ودر ک عمیق جنبه های
 دراماتیک هرر قص جدید را حتی در ابتدایی
 ترین مراحل مشق و تهرین توقع دا رداو
 میگوید:

دختران باید قبل از هر چیزی و ظایق را
 که برای شان سپرده میشود در ک نمایندوبه
 عمق آن پی ببرند.. بعدا یکجا با همه اجرای
 رقص مورد نظر آغاز مینماییم. بنظر من هر
 گاه انسان مطمئن گردد که در ورای کاری که
 انجام میدهد، چه هدفی نهفته است. باسانی
 میتواند دشواری ساعتهای طولانی کار
 شبانه را تحمل نماید.

انسامبل (بهار) حیثیت یک اکادمی-
 رقص های مردم را دارد که از همان آغاز
 تاسیس خود توسط مکر مه تور غو بنا یوا
 رهبری میگردد. او ضمن صحبت به گفت:
 در قصهای دستجمعی بزرگ متضمن
 مشکلات زیادی است که در رقصهای فردی
 وجود ندارد از همین ر هگلر آماده ساختن
 گروهی در کب از پنجاه هنر پیشه برای -
 اجرای رقص جمعی، عملیه ای بس دشوار
 و طاقت فرسا میباشد. زیرا مثلا تنها بر ای
 اینکه رقاصه ها قدرت توقف را در فواصل
 معین داشته باشند و بتوانند خط حرکت
 متناسب را حفظ نمایند، به مشق و تهرین
 پیگیر و دو مدار روز مره نیاز مندند. فعالیت
 مابر اساس بر نسبی (همه برای فرد و فرد
 برای همه) متکی میباشد.

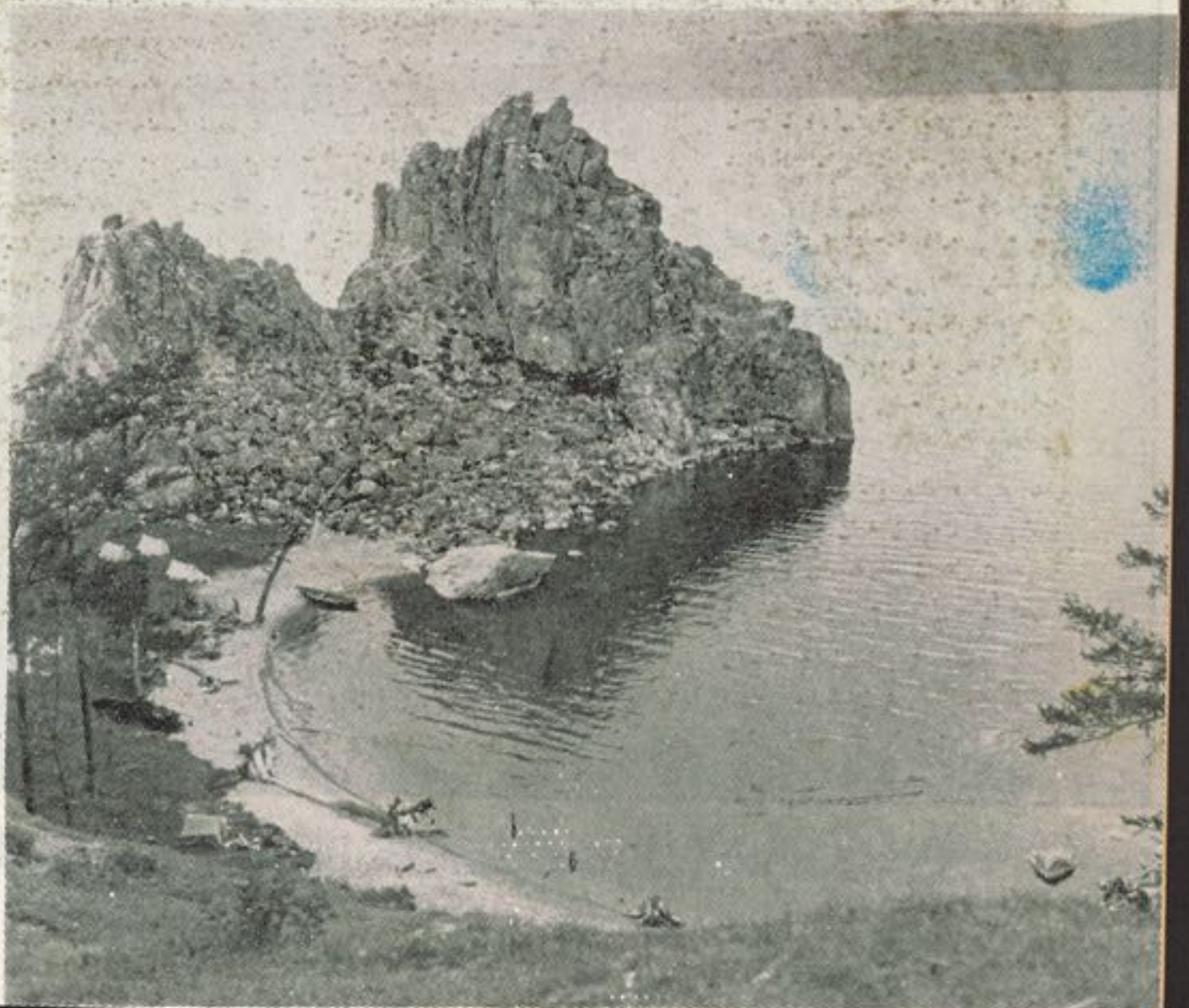
دلسوزی به هنر پیشگان خرد سال
 غالبا جذب واقع میشود که آدم به نسبت
 دشواری مشق و تهرین طولانی و نبودن
 فرصت کافی، به هنر مندانی که سن شان -
 بسیار زیاد نیست، دل میسوزاند همه
 ژوندون



ترجمه: شبتاب

هنگامیکه بهار میرقصد

بهار و مز شادایی و سمبول جوانی است.
 این هنر پیشه در ۱۶ سالگی نقش یک مادر مسن را در دیک اوپرا بازی کرد



آنها جوانان نوسندجه ميتوان کرد، خود آنها اين رشته دشوار - پيشه رقص را بر گزيده اند... بنا بر آن تسمينه اين گروه بنام (بهار) که رقص شادابی و سمبول جوانی می باشد، تصادفی نیست....

م. تور غوبنا یوا شاگرد پانزده ساله یکی از مکاتب فرغانه بود که روی سستیج چوبی مورد توجه استاد علیم و تمارا خانم قرار گرفت. آنها از وی دعوت بعمل آوردند تا در تئاتر موزیکال تجربی سمرقند که تازه افتتاح گردیده بود، کار کند دختر راهشیر سمرقند را در پیش گرفت و بتاريخ ۱۶ سپتمبر ۱۹۲۹ به (گروه) هنر مندان تئاتر ملگور پیوست و سر از همان تاریخ سمت حرکت خود را بسوی دنیای هنر - دنیای رقص معین ساخت.

در آن روزها تئاتر از قلم هنرپیشگان با مشکلات زیادی مواجه بود. لذا او را موظف ساختند تا نقشهای مختلف و متفاوت نقش اطفال و کلا نسلان را ایفا نماید... او در آن واحد هم میرقصید و هم میروود دوستانش او را (امبولانس سر یح السیر) لقب داده بودند، زیرا حافظه نیرو مند بوی کمک می کرد تا متن تمام نمایشنامه هارا حفظ نماید و این برایش امکان میداد در صورت غیاب هر یک از رقصها نقش - بنابه مجبوریتهایی که برای شان دست میداد - در نقش آنها روی سستیج ظاهر شود. بنا بر آن هیچگونه وقفه ای در کار نمایش روی نمیداد و این عدم توقف در آن روزها خیلی ضروری بود.

واینده کشور

در آن روزگار نمایندگان هنر جدید در هر گامی که می نهادند، آینه در خشان کشور خویش را در نظر داشتند هدفی که در برابر ابداع و ایجاد آنان قرار می گرفت نه تنها مقتضی مهارت هنری عالی، بلکه مستلزم - مبارزه اجتماعی حادی بود که در سر اسر مملکت جریان داشت و این امر روح قهرمانی و فداکاری بزرگی میطلبید که نمیشد بدون داشتن احساس عالی و بلند وستی از انجام آن موفقانه بدر آمد.

کند:

م. تور غوبنا یوا هنوز سن ۱۶ را تکمیل نکرده بود که نقش یک مادر قهرمان مسن را در او برای (حلیمه) موفقانه ایفا کرد. وی - خاطرات آنروز را چنین یاد آوری میکند. - هنگامیکه اجرای این نقش را بمن محول ساختند، خیلی متردد و ناراحت بودم با خود میگفتم: در صورتیکه رولهای حقیقی را بمن نمیسپارند، معلوم میشود که شایستگی اجرای هیچکاری را ندارم. من به ایفای نقش زنان و دختران زیبای جوان بسیار علاقمند بودم. اما رفیقهایم که تجربه و سابقه بیشتر از من داشتند می بردند که در جمله آنها فقط من شایستگی ایفای اینگونه نقش های ممتاز و فوق العاده را دارا میباشم...

تمثیل این شخصیت ها بسود من است و - ساحه تجاریم را وسعت می بخشد. باری چنین اتفاق افتاد که چند نقش مختلف را در یک نمایشنامه ایفا کردم... واقعا ایمن موسسه برای من آمو زشکار زیبایی بود. از تجارب و معلوماتی که در آنجا آموختم، بعدا هنگامیکه بحث طراحی و پرو دیوسر رقص بکار پرداختم زیاد استفاده کردم. همچنان اشتراک در نمایشنامه های دراماتیک بمن موقع داد تا مواد بی شماری برای موضوعات هنری رقصهای آینده جمع آوری نمایم. زیرا هنر رقص حرکت مجرد محض نبوده، امری محسوس، نمایشی و دراماتیک است که از مشخصات هنری متعددی ترکیب میابد.

زنی که منتظر دلدار خود است

یکی از مهمترین کارهای م. تور غوبنا یوا نمایشنامه (تاتور) در سال ۱۹۴۲ میباشد که بارقص اجرا میشود و این اثر را با خاطر بزرگداشت از زمانی که شوهران دلیر شان در جبهات جنگ بزرگ وطنی علیه دشمنان

مهاجم مسغول نبرد بودند، تنظیم نموده است. .. زنی در انتظار دیدار محبوب خود است همیشه به باغچه منزل قدم میگذارد، می بند او به فاصله ای نزدیک در کنار درختان استاده است... اما جرات نمی کند بسوی نزدیک شود. چه عاملی جرات او را سلب میکند... حجب و حیا ترس؟ هیچکدام... احساس و مشاعر زن بعدی از عشق خود رسیده و به سوی (او) متمرکز گردیده که حتی بر داشتن یک گام هم در نظرش دشوار مینماید: اما آیا (او) میتواند این نکته را درک نماید؟... خیر... پس بهتر است خودش نزدیک بیاید در اولین لحظه بر خورد سعادت و شادگامی آغوش میگشاید زن، محبوب خویش را در کنار خود می بیند، بر رویش چشم میبوزد و باوی راز و نیاز میکند. بنظر تماشاچی چنین میرسد که او خوب خود را موردتعالی قرار میدهند و با زبان می برد... تمام این حالات با حرکات گویا و هماهنگ افاده میگردد.

تور غوبنا یوا ادامه میدهد: - هر چند اجرای جنبه های هنری ایمن رقص با مشکلات بزرگی مواجه نگر دید، با انهم (تاتور) مرا خیلی خسته ساخت. زیرا برای من ممکن نبود حتی برای یک لحظه هم از دقت و مراقبت دقیق چشم بپوشم، چه هر حرکت و اشاره ای میبایست در اوج قدرت و زیبایی اجرا میشد.

بنا بعقیده من (بازی صامت) دشوارترین وظایفی است که بر دوش هنر پیشه گذاشته میشود.

باین حساب او باید این نقش را در کمال مهارت اجرا نماید تا در افاده خود بلیغ تر و رساتر از کلمات باشد.

سمبول عشق لطیف و آتشین

نمایشنامه (تاتور) در از پاکستان شوروی سمبول و فاداری و رقص عشق لطیف آتشین شناخته شده است این نمایشنامه مولف خود را که در عین زمان نقش اول را در آن بر عهده داشت، باو چشپرت رسانید (تاتور) بقیه در صفحه ۵۵



دیوانه‌یی در

کوچه ما

سگ سبید و کوچکش همیشه با او بود و هیچگاهی اندو چنا، چنا دیده نمیشدند، زمانیکه هوا سرد شده میرفت نگاه روزها هر دویشان در (بی تو) عالم میدادند، او بروی دوبامی نشست دامن پیراهن گیبی خود را تا بجلک‌ها پایین می‌آورد و دست خود را بالای زانو میگذاشت سر خود را روی دستهایش قرار میداد و فکر فرو میرفت، همینطور سگ سبید و فتنگش پهلوی او ایستاده و مقابلش با سرو بدن پشم‌آلود گوشهای لوله‌بند و پرت پر دراز میکشید و سخود را بروی پاهای خود می‌نهاد و مثل آنکه چیزی را بغاظر می‌آورد، در اندیشه دور و درازی فرو میرفت.

تابستان هاهم هر دو در سایه دیوار هاویا زیر درختها کسل و تنبل می‌خوابیدند و سگ سبید در حالیکه زبانش را از شدت گرمی بیرون می‌کشید و با تنفس‌های بی‌پیمش تکان‌های مرتب می‌خورده، نیز صاحبش را تسرک نمی‌گفت:

در آنوقت‌ها همه مادر یک کوچه زندگی میکردیم، کوچه ما هم از همان کوچه‌های کهنه شهر بود با همان خانه‌های پست و بلندش، بادبوارهای «سنجی» یک خسته و صاحب این سگ نیز با ما و از بچه‌های بالاخره با همه خصوصیات زمانش.

اهل کوچه خود مابود، هر چه سالها یکی پشت دیگر میگذاشتند مگر نام‌ها و خاطره‌های

آن زمان هنوز با من است و هرگز این‌گشتن زمان نمیتواند آنها را از خاطر بردارد. در آن کوچه دوستان بشمار می‌آید که یکی از آنها ربانی صاحب همین سگ بود. ربانی راهمه کوچگی‌های شناختند، دوگانه‌داران وسط کوچه، صاحبان خانه‌های باحتی بچه‌های کم سن و کوچک کوچه نیز بانام ربانی آشنا بودند.

ربانی از لحاظ سن و قد با همه دوستان کوچه‌های فرق داشت، و لی چون هیچ‌کاری نداشت همیشه در کوچه و بعد از ظهرها با ما می‌بود، وقتی مانتو پدیده میکردیم او کلاه‌های مارانزد خود نگه میداشت و خیره خیره به بازی و دویدن‌های مامی تگریست و خودش هیچگاهی با ما بازی نمی‌پرداخت.

ربانی وقتی کمی از کوچه خود دورتر میشد بچه‌ها آزارش میدادند و تاراه دوری دنبالش می‌کردند، همه با یکصد می‌خواندند:

«دیوانه جان، دیوانه»

ربانی با سرش را پایین میگرفت و هیچ نمی‌گفت و با سرعت از کوچه می‌گذشت، سگش هم یازدنبالش او را تعقیب میکرد و زمانی پیشاپیش او میدوید و نزدیک دیوارها و پایه‌های چوبی لاین برق می‌ایستاد و بعد از بوییدن آن پای عقبش را بالا می‌برد و دوباره پراش ادامه میداد و یا اینکه ربانی با شنیدن این

اواز بچه‌ها لبپایش را از هم میگشود و این اواز از لای دندانهای زرد و چرکینش بیرون میشد و در کوچه می‌پیچید:

«برین گمشین»

ربانی همیشه باعث سرگرمی مابود و وقتی مشغولیت دیگری نمیداشتیم یا ی صحبت اومی نشستیم و می‌خندیدیم.

ربانی با چشمان گود افتاده و الاشه‌های فرورفته و استخوانی و لباس نامرتب زولیده اش بیشتر ساعات روز، وقت خود را در کوچه میگذاشت، کاکایش که سرپرستی او را بعهد داشت هرگز به این امر مغالفت نمیکرد.

سه سال پیش کاکای ربانی که در عین حال سرپرست او نیز بود، فهمید که از او چیزی ساخته نیست و حافظه و مغز درست و حسابی ندارد از مکتب اخراجش کرد تا بدرنگارهای خانه بخورد ولی اینکار هم سودی نبخشید زیرا بارها صبح خمیر رادر نانوائی برده و ناشام دیگر بغانه برنگشته بود و در هر جا یسی که اسباب سرگرمی اش فراهم میشد می‌نشست و همه چیز را از یاد می‌برد.

او پدر و مادش را پیش از آنکه دست راست و چپ خود را بشناسد، از دست داده بود و با کاکایش که صاحب چند فرزند دختر بود زندگی میکرد.

ما هم هیچ وقت از کوچه یا بر نمی‌چیدیم و همیشه زمانیکه مورد خشم و عتاب پدر و مادر هاقرار می‌گرفتیم طعنه‌ها را قوت باربانی را میشنیدیم.

هرگز فراموش نمیکتم که یکشب پدرم مرا نیز که بارها توصیه کرده بود از کوچه و بازی با بچه‌ها صرف نظر کنم. گوشمالی مفصلی داد و سپس رویش را به من برگشتاند و گفت:

«تو هیچ وقت از کوچه گشتی سیر نمی‌کنی از صوب تالی شام کتی همی بچه‌های کوچه گم هستی نفرام که چه وقت اصلاح میشی وقتی مادرم این‌ها را می‌گفت پدرم که دل خوشی از اینکار نداشت میان حرفش می‌گفت:

«خوبش کدی، نی شو آرام داره نه»

روز، نی سبق خاندنش مالوم اس نی نبشته گدش»

پدرم با لحن خشمگین و عصبانی علاوه میگفت:

«ای کور شده سبکه چی میکنه، سبکش همو گپای کوچه اس، ای ده‌اژاو دیوانه‌چه یادخات گرفت»

کتی از اولانگیری بشینه وسر مردم، سرگیا و سگ ربانی خنده گتن غیری برن جنگ گتن و لت بغرن و شوزده و زخمی ده‌خانه‌باین»

پدرم کاملاً حق بجانب بود و شب هیچگاهی نمیتوانستم درس بغوانم زیرا در طول روز آنقدر می‌تیدم که دیگر حوصله و توانی برای

درس خواندن نمیداشتم و صبحها هم با عجله چند جلد کتاب را از روی تقسیم اوقات بر میداشتم بسوی مکتب می‌شتافتم و اما هنگامیکه زنگ مکتب رخصتی را اعلام میکرد برایم مثل آن بود که زنگ خوشبختی بصدایم درآمده باشد با همان عجله که مکتب آمده بسو دم با همان شدت سوی خانه میدویدم و آنهم بعلت اینکه باز در کوچه با بچه‌ها می‌بودم یا با آنها بازی میکردم و یا اینکه ربانی را بیادشوخ می‌سخره می‌گرفتیم.

ماسر گرمی‌های زیادی داشتیم، (پرزده) گفتن بر بچه‌های دیگر، جدال و جنگ با آنانیکه از کوچه ما میگذاشتند، شوخی با ربانی و... با گذشت روزگاران که ما بزرگتر شده میرفتیم، ربانی بهمان حد آرامت و کم حرفت شده میرفت و بیشتر از هر چیز دیگر توجعش بسوی سگش که او را (پایی) صدا میکرد، معطوف میشد.

(پایی) ربانی همیشه پاک و چون برف منم و در ربانی درین باب توجه خاصی داشت روزها ربانی نزدیک (پایی) می‌نشست و در گوش او چیزهایی زمزمه میکرد و (پایی) هم خموشانه به چهره استخوانی صاحبش دیده میدوخت و به نجوایش گوش میداد و باتکان دادن منظم دمش نشان میداد که به قصه‌های دل صاحبش گوش داده، وقتی ماهه آنسو نزدیک می‌شدیم، ربانی هم صدایش را می‌برید و خاموش میشد و اینطور وانمود میکرد که هیچ مطلبی در میان نبوده و اگر می‌پرسیدیم:

«ربانی، کتی سگت چی میگفتی؟»

ربانی با صدای گرفته و آرام جواب میداد:

«چیزی نمی‌گفتم»

اما دست بردار نبودیم و بالحن خشمگین میگفت:

«بشما چی؟»

و ما هنوز دست از آزارش بر نمیداشتم:

«(تر والله بگو)»

لحظه‌یی خاموش میشد و بعد با شرمندگی میگفت:

«(سرم خنده میکنن، رشخندم می‌سازین؟)»

ما قول میدادیم و می‌گفتم:

«(چرا سرت خنده کنی؟ چرا رشخندت کنیم؟ بگو»

ربانی چهره اش می‌شگفت و با منتسبای ساده دلی شروع میکرد:

«(برش میگفتم: اگه زمین پیدا کنم ده مابیش یک کو تی جور میکنم، دماو گوتی کاکایم کتی اولادایش می‌برم، بری خودم خانه می‌سازم برسگم جای جور می‌گم)»

و ما با کنجکاو و شوخی بیشتری پرسیدیم:

«(دگه چی میگفتی؟)»

«(می‌گفتم که ... می‌گفتم که باز او

وخت ...))

وربانی خاموش میشد، مامی فهمیدیم که اوچه میخواست و یکی از بچه ها صدا میکرد.

- « باز اووخت مریمه میگیره. »

- ((آن- گتی مریم آروسی میکنم))

باکفتن این جمله رنگش سرخ میشد و چهره اش گل میکرد، دهانش می شکفت و خنده های ناخوش آیندی روی لبهاش نقش می بست. ماهم می خندیدیم و او از جیش برمیخاست و برآه می افتاد و سگش نیز از دنبالش ازجا بلند میشد و بدنش را بر روی پاهایش کش می کرد تاخستگی رفع کند و بعد بنویدن آغاز میکرد.

ربانی به مریم دختر کاکایش دلپا خسته بود، مریم دختری بود باقدر سا و اندام متناسب، چشمهای سیاه و گیرنده و موهای چوتی بسته، مریم هر روز او را بیاد استیزا و مسخره میگرفت و وقتی چشمهای سیاهش را بطرف ربانی بر میگردداند او در خود لرزید و لذت بخشی احساس میکرد و به مریم میگفت: - ((مریم مه که تره می بینم دلم می لرزه، دل تو ام می لرزه؟))

و مریم با آنز و مگری چوتی های د راز موهای سیاهش را از جلو به پشت شانه هایش می انگذ و میگفت:

- ((برو دیوانه، خدا گمت کنه، تره مانده وای گیا، اگه یک دله دگه بگو بی بابمه میگم تو برو پیش سگت تو و امو سگ)) .

ربانی وقتی که این گپ هارا از زبان مریم می شنید ترس برش میداشت و از تکرار آن تدبیر زمانی خود داری میکرد. ربانی این جمله را بارها با وجود ترس واضطراب به مریم به نحوی از انجا بیان کرده و هر بار بجای روی خوش دستانم شنیده بود.

این قصه ربانی راهمه مسا می فهمیدیم و زمانیکه دیگر مصر و فیتی نمی داشتیم به آزارش می برداختیم و او میگفت:

- خنده کنین، خوب خنده کنین، مه دیوانه استم، مه بری خنده شماستم، آخر چرا؟

مگم مه دل ندارم؟ وربانی همواره این جمله اش را با خشم ادا میکرد و ما از او می پرسیدیم:

- ((خی چرا قصه بری سگت میکنی؟))

- بری ایگه شما سرم خنده می کنین، کاکایم ام سرم خنده میکنه، (او) ام سرم خنده میکنه، مگم سگم، پایم، او دگه سرم خنده نمی کنه و گیایمه گوش میکنه و دم خوده شو رمیته و گیایمه قبول میکنه.)) روز ها، ماهها و سا لبها بست سر هم گذشتند و بچه هاهم آهسته آهسته بزرگ شدند، گوچه هانگل و قیافه دیگری بقود اختیار کرد، بسیاری از باشندگان خانه های کهنه شان را با ارسی های رنگ و رو رفته اش ترا گلتنده و به گوشه های دیگر شهر پناه

بردند، عدهای زیادی از بچه های کوچک دیگر از جمع بچه هادور شدند و من با ما میلم نیز از جمله همین اشخاص بودیم.

چندسالی ربانی و هیچ یکی از کوچگه می هرا ندیدم، گاهگاهی که تنها می شدم فکر ربانی مرا بخود مشغول میکرد بیادم می آمد که ربانی میگفت:

- (سرم خنده کنین ریشخندم مسازین) و خنده ام میگرفت و قول دادن هایادم می آمد، و باز:

- (خنده کنین، خوب خنده کنین مه دیوانه استم، مه بری خنده شماستم، مگم مه دل ندارم؟))

گیچم می ساخت و در فکر فرو میرفتیم که چرا ربانی قصه هایش را در گوش سگش می گفت؟

چرا اینقدر نسبت به هر چیز دیگر به (بابی) اش علاقه مند بود؟ و این چرا هاهمه

برایم بی جواب بودند و احساس عجیبی به من دست میداد.

پس از چند سالی بدیدن ربانی رفتم تا شاید مرا بشناسد و ای تبار قصد داشتیم پای صحبتش بنشینیم و بدرد دلش گوش دهیم.

گوچه مادیرگ رونق سابقه را نداشت، نی از آن بچه ها الری بودونی از خانه هایش از دور چشم بنگی از کوچگه می های سابقه خود مان افتاد به کریم که از همه ما بزرگتر بود، او از همان بچه گی به مکتب علاقه

نداشت و روز ها از صنف و مکتب فرار میکرد حال هم او را در دو گانی دیدم، به اونزدیک شدم، تاخواستیم خودم را معرفی کنم، کریم

پیش از من به نام صدایم کرد و مراد بقول خود فشرده، منبهم خوشحال شده بودم و تا دیر ساعاتی باهم بودیم، دستم را گرفت و بلدرون

دوگان برد و برایم جای خواست، از کوچگی

عاصبت کردیم، از گلشته ها، از توپ دنده ها و از مشغولیت ها و سالی که به سرعت برق از نظر ها گذشتند.

هیچ دلم نمیخواست از دوگان کریم خارج شوم، هر دوی ما احساس مشترکی داشتیم تا خواستیم از ربانی بیروسم، روی لبهای کریم لبخندی نقش بست و پیشانی فراخس فراختر شد و گفت:

- (کاکا یش یکسال پیش از اینجه رفت) پرسیدم:

- (ربانی چطور اس؟) - جواب داد:

- (یکشو زمستان که هوا بسیار سرد بود و برف می بارید، ههو پایش مریض شد و مرد و صوب که ربانی فامید سگش (پاپش) مرده بسیار گریه کرد و مرده سگت خوده



کتابخانه



فصل چهاردهم

ترجمه: ح. ش. ت. آی بیک

عیشیر نوایی

خبر باز گشت عیشیر نوایی بهسرات و انتصاب او به حیث میر دار دولت، چون حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقرر را بغال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میوزند.

جندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان (بیکها) شهر هرات را اشغال نماید.

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی بر هرات هجوم میبرد و بیاری نوایی قدرت از کف رفته (دوباره بدست می آورد و میرزا یادگار را بقتل میرساند.

در زمستان همان سال بر اساس یک فرمان عیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین تیزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد.

روزی بعد از آنکه پیشنهاد هانی نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خارج میگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میروید.

لزومی ندارد، به مطلب پی بردیم - صاحب دارا حرف جوان را برید - لفظهای صبر کن. جوان در کنار جوی رفت و بیانشسته محو تماشای باغ شد، مثل این بود که دلش نمی خواست از مناظر لطیف و جاندار باغ بزرگ چشم بردارد. صاحب دارا ریشش خود را خاریده به تیلی از جابو خاست. بارامی چین نازگی را که بر شاخه درخت سیب آویخته بود در بر کرد و دستار سفید بزرگ خود را بر سر نهاده جوان را مخاطب ساخت:

بیا، تاهر دولتهای در کنار (انجیل) برگشت و گذار بردازیم. آیا آنجا رادیده ای؟ تعریفش را شنیده ام، اما تاکنون نتوانسته ام خودم آنرا ببینم.

هرات، خود یک دنیا است، اما حضرت نوایی میخواهند دنیای نوینی در آن برپا دارند... هان، معذرت میخواهم، نامت چیست؟ حتما از نزدیکان سلطان مرادی... نامم ارسلانکول است از آشنایان جناب مدرس میباشم... بعد از آنکه به «انجیل» رسیدند، ارسلانکول در میان انبوه جمعیت وهای وهوی سازندگان بنای عمومی، همراه خود را گم کرد، و بعد از آنکه مدتی اینطرف و آنطرف به جستجو پرداخت، بی اختیار تحت تاثیر کار بزرگ پر جوش و خروش قرار گرفت و به گشت و گذار آغاز کرد. به امتداد کناره «نهر» در ساحه ای وسیع، کار جوش میزد. چند صد نفر غرق در عرق، با جوش و خروش در حرکتند: صدای عرابه های حامل بار، نغمه های خشمگین شترها، گامهای سنگین و بر صلابت فیل ها و فریاد های تند (باشی ها)، حواس ارسلانکول را بغود متوجه ساخت. او مثل اینکه مسحور شده باشد، بی اختیار در برابر سنگتراشان توقف کرد. در اینجا استادان سنگتراش با دقت و اهتمام شگفت انگیزی بر سنگهای مربع و مستطیل شکلی که از حیث حجم با هم متفاوت بودند، انواع نقوش میکشیدند، برخی سطح درست سنگها را میسازیدند و صیقل میدادند و مانند سطح آئینه لشم میساختند. برخی از استادان بر سطح صاف و هموار تخته سنگهای مرمر، به کشیدن گلهای ریز ریز اشتغال داشتند نظرات و نفاست گلهای برجسته ای که بانوک خامه های فلزی استادان بر روی تخته های مرمر می شگفت، ارسلانکول را به حیرت فرورده و او با خود می اندیشید: «من تصور میکردم که هیچ کاری

دستوارتر از زرگری در جهان وجود ندارد، اما کار اینها از آنهم دشوار تر بود است!»

نوسط فیل هاستگهای بزرگ را انتقال میدهند، جوانان تنومند در تحت هدایت فیلبانان بارهای سنگینی را فرود می آورند و آنها را بدوش گرفته با قامت خمیده انتقال میدهند. در گوشه ای دیگر خرا دان مصروف کارند: صدای انواع تیشه ها، چکش واره باهنگی عجیب هرسو وطن می آنگند.

ارسلانکول در بین آدمها که بسان مورچگان در رفت و آمد بودند، حیرت زده به تردد پرداخت و در هر قدم با معجزه های هنرو فن مواجه گردید و ناگهان چشمش به صاحب دار افتاد که در مقابل بیشتاق مدرسه نویسیاد بانوجوانی خوش لباس سرگرم گفتگو بود. کمی دورتر از آنها استاده مانند، به مهارت و سرعت کار استادان بناکاری که دستار و کلاه بسر داشتند و بالای بیشتاق مرتفع و شکوهمند مدرسه، بجای کسی «داربازان» مصروف کار بودند، چشم دوخت. در میان آنها پیر مردان ریش سفید و خمیده قامت نیز بنظر میرسیدند. این پیر مردان که سنسال نیز روی خوازه هابسان جوانان تنومند و پرتوان، بایی پروایی در حرکت بودند. بر روی دروازه بزرگ و پر دیوار های با عظمت جانب کوچک، ده ها تن از نقاشان مصروف کارند. تابش رنگارنگ نگاره ها در پرتو خورشید میدرخشد و چشم ها را خیره میسازد ارسلانکول برای اینکه صاحب دارا را در میان این جمعیت مزدحم برهیا هو مفقود نکند، خود را بوی نزدیکتر ساخت.

صاحب دارا با جوان خوش لباس چنان سرگرم مباحثه بود که به آمدن ارسلانکول متوجه نشد ارسلانکول لفظه ای بگفتگوی آن دو گوش نهاده بآبیس می معنی دار رو بر گردانید و بسا خود اندیشید:

«باز هم غزل! باز هم معما! آه، هرات، هرات! هر جا نگاه کنی چشمت به شاعر می افتد، هر جا بروی - در مسجد، در مدرسه، در بازار و در آشپزخانه، می غزل خوانی است و جنجال غزل! حتما این هر دو هم شاعرند!»

بالاخره جوان خوش لباس مثل اینکه نتوانست مباحثه بیشتر را تحمل کند و همینکه با صاحب دارا با وضعی نسبتا سرد وداع نمود ارسلانکول سرفه ای کرد و رو بروی او گذاشت. صاحب دارا خنده کنان گفت:

- برادر، اصلا نمیشود در اینجا راه

خود را کم نکرد، بیا بیشتر برویم.

ارسلانکول و صاحب دارا لفظه ای راه پیموده نزد مرد میانه سال لاغر اندامی که از زیر تکدرختی با چشمان تیزبین خود حرکات گروهی از کارگران را بدقت تحت مراقبت قرار داده بود، رسیدند.

صاحب دارا ارسلانکول را نشان داده گفت: - سرکار، این برادر خود را بتو میسپارم از وی کارخواهی گرفت و مانند دیگران برایش حقوق خواهی داد.

سرکار چشمان خود را که به اطراف دوخته بود، لفظه ای به جوان متوجه ساخت.

- جوان پرکاری بنظر میرسد، اما اگر تیلی کنی، شاهات را نوازش خواهم داد، آنوقت وی بحالت... ارسلانکول با جدیت پاسخ داد:

- برای نوازش موقع نخواهم داد، برادر. - خوبست، حالا کم خود را معکم ببندد و بکار شروع کن - با دست طرف کارگرانی که مصروف انتقال دادن خشت بودند، اشاره کرد. ارسلانکول یک توده خشت را پشت دوش خود برداشت و بدون آنکه زیاد کم شود، از روی خوازه با گامهای استوار و سریع به بالا رفتن شروع کرد، در این موقع یکی دو نفر از پائین صدا کردند:

- های جوان نوکار، زور بیسوده میان میکشند آهسته تر راه برو!

ارسلانکول مثل اینکه از چشمان خشم آلود سرکار ترسیده باشد، بدون آنکه این توصیه معقول را در نظر بگیرد، با اینکه هر قدر بالا میرفت ناگزیر میشد بیشتر خم شود، همانطور براه رفتن ادامه داد. توده خشت را در بیشتاق گذاشته بانگامی مرغانه بپائین و اطراف نظر انداخت. جوان با دیدن امواج سبزگون باغهای غرق در نوار خورشید هرات که در کرانه های اقبای زنگارگون ناپدید میگردید، مثل اینکه عقده های قلبش گشوده شده باشد، آرامش روحی عجیبی احساس کرد. تصور کرد سینه فراخ و تنومندش، درین جایگاه بلند بانوازش نرم نسیم ملایم برجسته تر میگردد. باز هم سرعت از خوازه پایدان رفت.

بعد از نظر در تمام ساحات، کار متوقف شد. کارگران بانگاندن جامه های کار و پلاک کردن عرق روی، در کنار «انجیل» در حلقه های وسیعی دور هم نشستند. ارسلانکول بعد از آنکه دست و روی خود را در آب نیمه گسل آلود «انجیل»

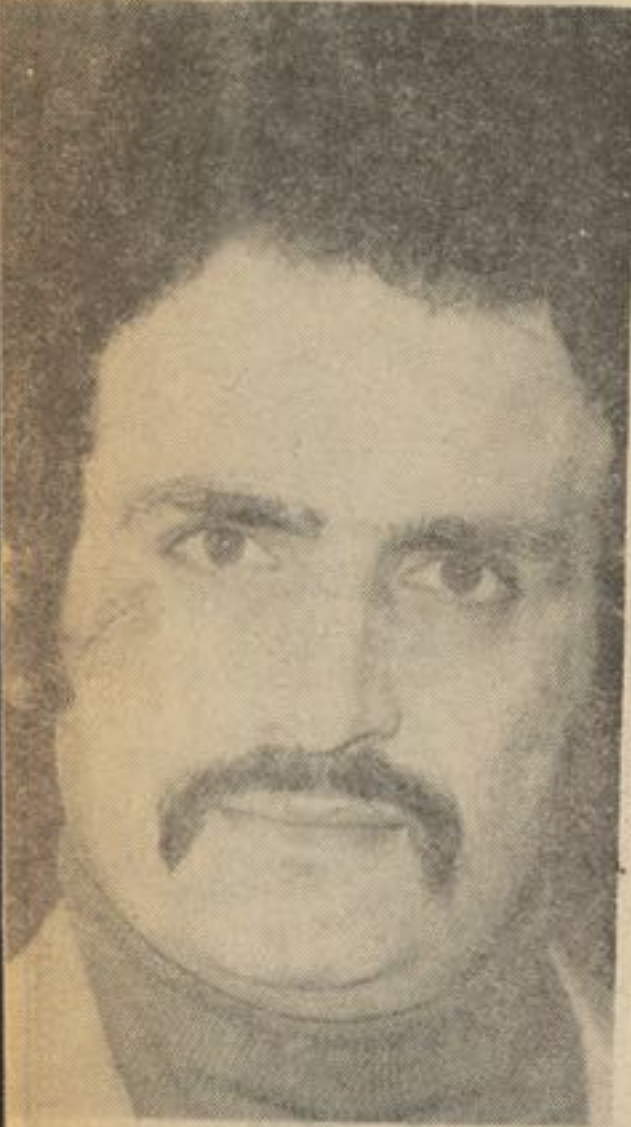
وقتی هنر به مردم

ستار جفایی قدی بلند دارد، او صمیمی است، خوش برخورد است و صراحتی در گفتار و کردارش دیده میشود ... او عکاس ماهر است، یاب به عبارت دیگر، جفایی عکاس حالت عااست، در همه عکسهای که او گرفته چهره ها، چشم ها و منظره ها، حالت دارند ... وقتی نظرش را، درین باره می پرسیم، میگوید:

همانطوریکه گفتیم، وظیفه های، که در گذشته به تئاتر و هنر تئاتر، در کشور ما رونما شد، سبب گردید تا هنرمندان بکار های دیگری مصروف شوند ... من هم روی تصادف با عکاسی آشنا شدم ... چون عقیده دارم، که مهارت و هنر یک عکاسی در سرعت و تیزی اوست و عکسی می تواند ارزش هنری داشته باشد، که حالت های درونی، یک چهره را - چه بیروزی باشد، یا شکست، چه شادی باشد،



یاغم، بروی کاغذ ضبط کند، لذا همیشه به این اصل توجه داشته ام .
می پرسیم :
- تو عکاسی را، هنرمی خوانی ؟
میگوید :
- بلی ! عکاسی امروز، علاوه از خیر و وسیله تبلیغات بحث رشته بی از هنر شناخته شده و در جهان عکاسی را، از جمله هنر های زیبای شمارند .
او موهای بیج بیج قدی بلند دارد، بر شقیقه هایش، تارهای سپید مو، دیده می شود ، وقتی از او می پرسیم :
- عشق ، به نظرت چیست ؟
او که تازه سرشوخی را گرفته ، میگوید :
- یک مصروفیت جالب !
میگویم :
- حتما آنرا هم جزو هنرها می شماری ؟
میگوید :
- بلی، بلی ! عشق خود یک هنر است ...
میگویم :
- تو که پسر شده ای، چرا ازدواج نمی کنی ؟
میگوید :
- من اصلا تصمیم ندارم که ازدواج کنم .
می پرسیم :
- پس زندگی راجه میدانی ؟
میگوید :
- یک تراژدی !
از جایم برمی خیزم، میگویم، وقتی تو اینطور



از جایم برمی خیزم، میگویم، وقتی تو اینطور

سوز زمین گل و بلبل

از جمله اهالی این کشور ۳۰ فیصد با امور زراعت و باغداری، ۳۳ فیصد در صنایع و ۲۵ فیصد با امور تجارت و حمل و نقل مصروف اند.
از بهترین شهرهای اروپا در آورده است یکی از خصایص مهم بنایی و ساختمانی ویانا این است که جاده ها و عمارات شعاع نیمه دایره ای را تشکیل داده اند که (رینگ و گورتل) از زیبا ترین آنها بوده که ۹ جاده شعاع آنرا تشکیل داده اند، درین او این نیم دایره یکی از بازو های دریای دنیوب (کانال دونال) مرکز شهر قرار گرفته است که عبارت از جرم قدیمه ویانا میباشد درین حصه شهر به نواحی عجیب و غریب زنجیری قرون وسطی که کوچه های باریک و دارای خم و پیچ زیاد میباشد با عمارات جدید و عصری، دکان و - رستوران های مدرن درین منازل قدیمی بر میخوریم . در میان بسیاری از یادگارها و آثار قدیمه کلیسای معروف (استیفن مقدس) که با اساس مهندسی و معماری قرون وسطی تعمیر گردیده میتوان یافت بلند ی برج این کلیسا که بهترین نمونه این شهر را نشان میدهد به ۱۴۰ متر میرسد دور تراز آن فواره (رافا ایلا دونر) که از قشنگترین ساختمان

این شهر میباشد میتوان مشا عده کرد بعدا بقصر معروف هو فبورک بر میخوریم که ساختمان عمارت مذکور اشکال ادوار مختلفه را نمایندگی میکند در یکی از میدانهای داخلی قصر تاریخی مذکور کتابخانه ملی ویانا که در ۱۵۲۶ آباد گردیده است قرار دارد.
بزرگترین قسمت ویانا را نیمه دایره ای تشکیل میدهد که جاده عرض ۶۰ متره رینگ را در بر گرفته است این جاده بجای خرابه دیوار کهن ویانا در ۱۸۵۶ بنا یافته است . از بهترین عمارات این شهره ویا نا که خیلی طبیعی تعمیر گردیده اند عمارت شهر داری، او برای ویانا، عمارت یونیورستی که با اساس دوره رنسانس ایتالیا آباد شده است موزیم صنایع نفیسه کلیسای کارل از بناهای عالی و دلچسپ این شهر اند .
در زمان جنگ دوم جهانی ویانا خرابی های زیادی را بر داشته است در حدود ۳۰ هزار عمارات بکلی ویران و ۷۰ هزار خراب شده بود و تقریبا تماما پلهای دنیوب در اثر رسانی شهری متوقف ماندند بعد از جنگ بمباردمان ازین رفتند . ترانسپورت و آب سرعت کار فوق العاده ای جهت اعمار مجدد شهر دیده میشد که بین سالهای ۱۹۴۶-۱۹۵۹ در حدود ۵۳ هزار عمارات چند منزله در - ساحه شهر ویانا عصری و مدرن آباد گردیدند . ترانسپورت شهر از قبیل تراموای ۳۰ کیلوم

متر، قطار شهری ۲۶ کیلومتری که یک قسمت آن زیر زمین و متباقی در سطح زمین به ۳۲ و ۳ طبقه بی آباد و بکار انداخته شد . سرویس ها داده شد .
منظم ساخته شده و به ۲۰۰ کیلومتری امتداد
ویانا تقریبا سی روز نامه داشته که ده آن یومیه و متباقی به اوقات مختلفه به نشر می رسند که مهمترین آن (روزنامه کار گسر) (اخبار ویانا) و (فولکس بلت) میباشد که تقریبا در سراسر اروپا توزیع میگردد .



از این نوع خوش های آب بازی می توان در هر گوشه و کنار آنرا دید یافت.

در لایم های سال ۱۳۵۳ متوسطی فروش فی جلد پوست بین پنج تا شش پوند رسیده بود و قسمتی از پوست های اعلی تادوا زده بودند نیز بفروش رسید...

شاعلی عبدالغفور رجاء رئیس انستیتو ت انکشاف قره قل، در پاسخ سوالی گفت:

در طی سال گذشته در حدود یک میلیون پوست قره قل از افغانستان به خارج صادر گردیده است.

ممالک عمده مصرف کننده قره قل افغانی را آلمان، ایتالیا و اروپای شمالی تشکیل میدهند. که هفتاد فیصد قره قل افغانستان در ده فیصد در ایتالیا و بیست فیصد در حوزه اروپای شمالی مصرف میگردد.

شاعلی رجاء می افزاید:

بهتر شدن جنسیت پوست های افغانی سبب شده، تا خریدار آن بسیاری در مارکیت های بین المللی بسوی آن هجوم بیا و روند امیدواریم که در سال های آینده، هنوز هم قیمت قره قل افغانی در خارج صعود نماید.

رئیس انکشاف قره قل میگوید:

گوسفند قره قل بیشتر در ساحات مرکزی مخصوصا ولایات مزار شریف، تاجیکستان و بادغیس تربیه و پرورش می گردند. در هنگام تولد بره های قره قل، پوست آن ها جمع آوری شده و در آشخانه هایی که در ولایات کاندز، مزار شریف، اندخوی و میمنه وجود دارد، آتش داده می شود.

این پوست ها که با محلول نمک وارد جو در آشخانه ها برای مدت دو تا سه هفته آغشته می شود، خاصیت ضد عفونی پیدا کرده و برای سالهای متعددی همچنان سالم می ماند.

وی افزود:

مسیس پوست های قره قل توسط متخصصین این رشته سورت گردیده و به چهار دسته نازکچه، نازک، بونی، بونی و چقماقی جدا بسته بندی می گردد.

پوست های نوع چقماقی که قبلا در حدود سه فیصد صادرات را تشکیل میداد، خریداران زیادی دارد و ارزش آن هائیز بلند است. خوشبختانه توانسته ایم که در تولید این نوع پوست، مالداران را تشویق و رهنما یی کنیم و اصل در حدود بیست فیصد صادرات مارا، پوست گرانبهای چقماقی تشکیل میداد. این نوع پوست عا سه شکل دارد، که به اصطلاح چاقمقاقی میده گل، مابین گل و کلان گل باد میگردد.

همچنان پوست های قره قلی در بازارهای خارج نظر به رنگه نیز، ارزش های متفاوتی دارد. امروز بیشتر طراحان مود و علاقمندان پوشاکه های قره قلی پوست های کیبود را بیشتر می پسندند و تفاوت قیمت فی جلد پوست کیبود از سیاه در حدود پنج دالر می باشد.

وی عالا وه میکند:

قبل بر این سی فیصد پوست های قره قل افغانستان را سیاه و صرف سی فیصد آنرا، کیبود تشکیل میداد، ولی خوشبختانه امسال هفتاد فیصد صادرات ما پوست های کیبود بود، که این رقم تا بل توجه و رضایت بخش است.

رئیس انکشاف قره قل در مورد عاید اسعاری از راه تجارت قره قل، میگوید:

قبل از خشکسالی های اخیر، رقم صادرات ما بالا بود و از همین رو، گراف عواید اسعاری نیز بلند می رفت، ولی در خشکسالی اخیر، بیشتر ربه های مالداران تلف گردید. امسال در حدود پانزده میلیون دالر، از این راه عاید افغانستان گردیده است.

وی در مورد ازدیاد نسل قره قل، چنین توضیح میدهد:

در گذشته مالداران برای ازدیاد گوسفند های قره قل، گوسفند های عربی را، تحت تربیه میگرفتند، که متاسفانه نتایج آن، رضایت بخش نبود، ولی در سالهای اخیر، مالداران از نسل

در لایم های سال ۱۳۵۳ متوسطی فروش فی جلد پوست بین پنج تا شش پوند رسیده بود و قسمتی از پوست های اعلی تادوا زده بودند نیز بفروش رسید...

شاعلی عبدالغفور رجاء رئیس انستیتو ت انکشاف قره قل، در پاسخ سوالی گفت:

در طی سال گذشته در حدود یک میلیون پوست قره قل از افغانستان به خارج صادر گردیده است.

ممالک عمده مصرف کننده قره قل افغانی را آلمان، ایتالیا و اروپای شمالی تشکیل میدهند. که هفتاد فیصد قره قل افغانستان در ده فیصد در ایتالیا و بیست فیصد در حوزه اروپای شمالی مصرف میگردد.

شاعلی رجاء می افزاید:

بهتر شدن جنسیت پوست های افغانی سبب شده، تا خریدار آن بسیاری در مارکیت های بین المللی بسوی آن هجوم بیا و روند امیدواریم که در سال های آینده، هنوز هم قیمت قره قل افغانی در خارج صعود نماید.

رئیس انکشاف قره قل میگوید:

گوسفند قره قل بیشتر در ساحات مرکزی مخصوصا ولایات مزار شریف، تاجیکستان و بادغیس تربیه و پرورش می گردند. در هنگام تولد بره های قره قل، پوست آن ها جمع آوری شده و در آشخانه هایی که در ولایات کاندز، مزار شریف، اندخوی و میمنه وجود دارد، آتش داده می شود.

این پوست ها که با محلول نمک وارد جو در آشخانه ها برای مدت دو تا سه هفته آغشته می شود، خاصیت ضد عفونی پیدا کرده و برای سالهای متعددی همچنان سالم می ماند.

وی افزود:

مسیس پوست های قره قل توسط متخصصین این رشته سورت گردیده و به چهار دسته نازکچه، نازک، بونی، بونی و چقماقی جدا بسته بندی می گردد.

در لایم های سال ۱۳۵۳ متوسطی فروش فی جلد پوست بین پنج تا شش پوند رسیده بود و قسمتی از پوست های اعلی تادوا زده بودند نیز بفروش رسید...

شاعلی عبدالغفور رجاء رئیس انستیتو ت انکشاف قره قل، در پاسخ سوالی گفت:

در طی سال گذشته در حدود یک میلیون پوست قره قل از افغانستان به خارج صادر گردیده است.

ممالک عمده مصرف کننده قره قل افغانی را آلمان، ایتالیا و اروپای شمالی تشکیل میدهند. که هفتاد فیصد قره قل افغانستان در ده فیصد در ایتالیا و بیست فیصد در حوزه اروپای شمالی مصرف میگردد.

شاعلی رجاء می افزاید:

بهتر شدن جنسیت پوست های افغانی سبب شده، تا خریدار آن بسیاری در مارکیت های بین المللی بسوی آن هجوم بیا و روند امیدواریم که در سال های آینده، هنوز هم قیمت قره قل افغانی در خارج صعود نماید.

رئیس انکشاف قره قل میگوید:

گوسفند قره قل بیشتر در ساحات مرکزی مخصوصا ولایات مزار شریف، تاجیکستان و بادغیس تربیه و پرورش می گردند. در هنگام تولد بره های قره قل، پوست آن ها جمع آوری شده و در آشخانه هایی که در ولایات کاندز، مزار شریف، اندخوی و میمنه وجود دارد، آتش داده می شود.

این پوست ها که با محلول نمک وارد جو در آشخانه ها برای مدت دو تا سه هفته آغشته می شود، خاصیت ضد عفونی پیدا کرده و برای سالهای متعددی همچنان سالم می ماند.

وی افزود:

مسیس پوست های قره قل توسط متخصصین این رشته سورت گردیده و به چهار دسته نازکچه، نازک، بونی، بونی و چقماقی جدا بسته بندی می گردد.

در لایم های سال ۱۳۵۳ متوسطی فروش فی جلد پوست بین پنج تا شش پوند رسیده بود و قسمتی از پوست های اعلی تادوا زده بودند نیز بفروش رسید...

شاعلی عبدالغفور رجاء رئیس انستیتو ت انکشاف قره قل، در پاسخ سوالی گفت:

در طی سال گذشته در حدود یک میلیون پوست قره قل از افغانستان به خارج صادر گردیده است.

ممالک عمده مصرف کننده قره قل افغانی را آلمان، ایتالیا و اروپای شمالی تشکیل میدهند. که هفتاد فیصد قره قل افغانستان در ده فیصد در ایتالیا و بیست فیصد در حوزه اروپای شمالی مصرف میگردد.

شاعلی رجاء می افزاید:

بهتر شدن جنسیت پوست های افغانی سبب شده، تا خریدار آن بسیاری در مارکیت های بین المللی بسوی آن هجوم بیا و روند امیدواریم که در سال های آینده، هنوز هم قیمت قره قل افغانی در خارج صعود نماید.

رئیس انکشاف قره قل میگوید:

گوسفند قره قل بیشتر در ساحات مرکزی مخصوصا ولایات مزار شریف، تاجیکستان و بادغیس تربیه و پرورش می گردند. در هنگام تولد بره های قره قل، پوست آن ها جمع آوری شده و در آشخانه هایی که در ولایات کاندز، مزار شریف، اندخوی و میمنه وجود دارد، آتش داده می شود.

این پوست ها که با محلول نمک وارد جو در آشخانه ها برای مدت دو تا سه هفته آغشته می شود، خاصیت ضد عفونی پیدا کرده و برای سالهای متعددی همچنان سالم می ماند.

وی افزود:

مسیس پوست های قره قل توسط متخصصین این رشته سورت گردیده و به چهار دسته نازکچه، نازک، بونی، بونی و چقماقی جدا بسته بندی می گردد.

در لایم های سال ۱۳۵۳ متوسطی فروش فی جلد پوست بین پنج تا شش پوند رسیده بود و قسمتی از پوست های اعلی تادوا زده بودند نیز بفروش رسید...

شاعلی عبدالغفور رجاء رئیس انستیتو ت انکشاف قره قل، در پاسخ سوالی گفت:

در طی سال گذشته در حدود یک میلیون پوست قره قل از افغانستان به خارج صادر گردیده است.

ممالک عمده مصرف کننده قره قل افغانی را آلمان، ایتالیا و اروپای شمالی تشکیل میدهند. که هفتاد فیصد قره قل افغانستان در ده فیصد در ایتالیا و بیست فیصد در حوزه اروپای شمالی مصرف میگردد.

شاعلی رجاء می افزاید:

بهتر شدن جنسیت پوست های افغانی سبب شده، تا خریدار آن بسیاری در مارکیت های بین المللی بسوی آن هجوم بیا و روند امیدواریم که در سال های آینده، هنوز هم قیمت قره قل افغانی در خارج صعود نماید.

رئیس انکشاف قره قل میگوید:

گوسفند قره قل بیشتر در ساحات مرکزی مخصوصا ولایات مزار شریف، تاجیکستان و بادغیس تربیه و پرورش می گردند. در هنگام تولد بره های قره قل، پوست آن ها جمع آوری شده و در آشخانه هایی که در ولایات کاندز، مزار شریف، اندخوی و میمنه وجود دارد، آتش داده می شود.

این پوست ها که با محلول نمک وارد جو در آشخانه ها برای مدت دو تا سه هفته آغشته می شود، خاصیت ضد عفونی پیدا کرده و برای سالهای متعددی همچنان سالم می ماند.

وی افزود:

مسیس پوست های قره قل توسط متخصصین این رشته سورت گردیده و به چهار دسته نازکچه، نازک، بونی، بونی و چقماقی جدا بسته بندی می گردد.



قره قل افغانی در لایم های بین المللی

زیبارویان اروپا

شیفته قره قل افغانی

افغانستان از جمله سه کشور بزرگ صادر کننده قره قل در جهان بشمار میرود.
 در مارکیت های بین المللی همه قره قل افغانی رامی پسندند.
 سالانه در حدود پانزده میلیون دالر ازین راه نصیب کشور می شود.

چسته جسته، بر صفحات مجلات خارجی، عکس هایی از مانکن های زیبا روی غربی را می بینید، که با پوشش گرتی، واسکت، پسا جمیری از پوست زیبای قره قل رانما یش میدهند...

خوب است بدانید که افغانستان در قطار سه مملکت بزرگ صادر کننده پوست قره قل در دنیا قرار دارد.

صدر پوست قره قل، بدرجه اول، توسط افغانستان، اتحاد شوروی و آفریقای جنوبی صورت میگیرد.

در مارکیت های بین المللی و خاصا مارکیت عمده پوست قره قل در لندن، پوست های افغانستان، شهرت به سزایی کسب کرده است و سال به سال بر ارزش آن افزوده می گردد.



ربه های قره قل



سورت می گیرد و خریداران قره قل از ممالک اروپایی و امریکایی به آنجا می آیند.
میگوید :

سالبته باید تذکر دهیم که نوعیت پوست قره قل کشور ها، در بین سایر ممالک صادر کننده و در بین دو کشور بزرگ صادر کننده، موقفاً خاصی را، در بین مارکیت های بین المللی دارا می باشد. چه قره قل افغانی در لامل های لندن بدرجه اول بفر و ش میرسد.

از طرف دیگر سیستم سورت بندی قره قل افغانی، در جهان بحيث يك معيار تجارتي قبول شده و این نوع سورت، در سا پر ممالک صادر کننده و مارکیت های فروش، مورد استفاده قرار می گیرد.

می پرسیم :

از پوست قره قل، در جهان چه استفاده بی می برند ؟

رئیس انکشاف قره قل میگوید :

طوری که میدانید، لباس های پوستی امروز در جهان ارزش زیادی دارند و حتی معروفترین زنان و مردان از بالا پوش ها، جاکت ها و سایر پوشاکه های پوستی استفاده می کنند.

قره قل صرف به منظور پوشاکه استفاده می شود و لباس هایی که از آن ساخته شود فوق العاده قیمت بها و زیباست.
وی در آخر میگوید :

با وجودیکه پوست قره قل در جهان موقفاً خود را بدست آورده، ولی برای بلند بردن قیمت آن، در نظر داریم تا پروگرام های تبلیغاتی خود را در اروپا و امریکا ازدیاد بخشیم و با معرفی مزیت های این نوع پوست ها، توجه بیشتر علاقمندان آن را جلب کنیم.



بالا پوش های قره قل افغانی در جهان علاقمندان زیاد دارد.



دو نمونه از بالا پوش های زیبای قره قل

کوسفند هزارگی استفاده می کنند. این نوع کوسفند هادر طی دوتا سه سال، به نسل قره قل، مبدل می شوند.
همچنان کوسفند داران، در سال های اخیر متوجه نوعیت پوست نیز گردیده اند، چنانچه پوست های قره قل امسال، چه از نگاه سائز و اندازه و چه از نگاه رنگ جلا و گل بسیار خوب و کفایت بخش بود.
شاعلی عبدالغفور رجا رئیس انستیتو انکشاف قره قل سوال دیگرم را در باره لامل های بین المللی، اینطور پاسخ میدهد:
لندن امروز بحيث مارکیت جهانی پوست قره قل قبول شده، چه این شهر به بسیاری ممالک علاقمندان این متاع نزدیک است. همه ساله دو لامل یکی در ماه سپتمبر و دیگری در ماه نوامبر در لندن

مجله علمی و ادبی

جدول کلمات متقاطع

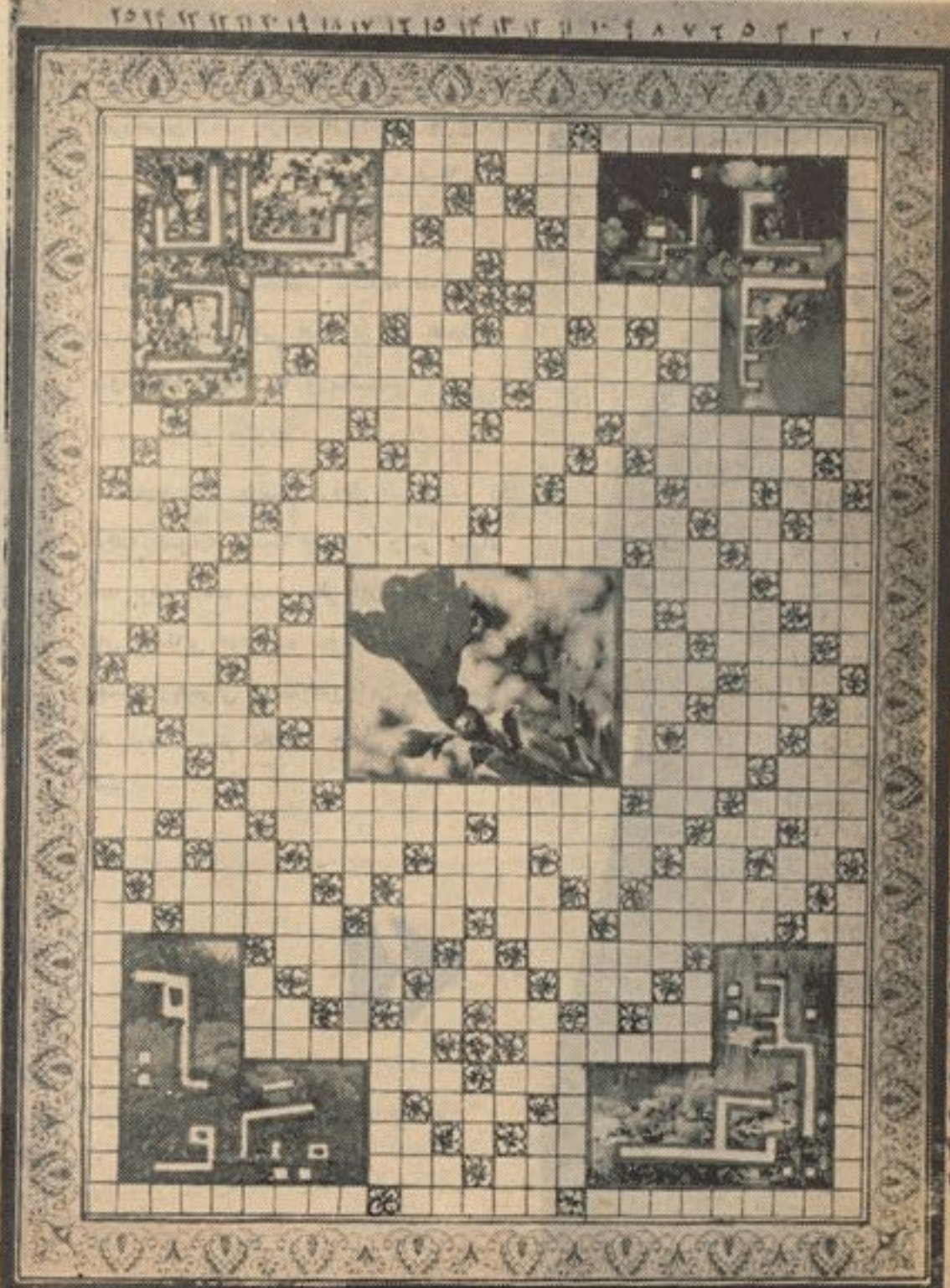
الفی :

۱- لقب آسیا - اولین روز سال نو - سرزمین آزادگان - یادداشت ونوعی از پول - دوست رفیق - ۳- اگر مخفف باشد - آخر اول الفبای ابجدی - ۴- لاله دردل دار - ۵- پسر (عربی) - عشوی از بند - ۶- ازولایات کشور - از فلهای شرقی - ۷- مقابل روز است - توده خاک - حوت (پشتو) - کاهو (عربی) - ۸- از میوه های خوشبو - پرندگان دارند - با چنگیز آمده بودند - ۹- یکی از غذاهای خاص وطنی - تداوی - ۱۰- باغ وحش - برای یختن حیوانات بکار میبرند - قرص - پرنده ای که دشمن ملخ است - وسیله ایست برای تعیین سمت حرکت طیاره - جامش معروف است - ۱۱- فلز مایع - علامت - دلفی بر سر زبان است - ۱۲- بهار فصل آن است - مادر (عربی) - امر از رفتن - طلابه املاء غلط - گمگد - میزدون پایه - هستم (پشتو) - ۱۳- طرف - مقابل انس - از کشور های افریقای که در حال گرفتن استقلال است - اگر حرف اولش تبدیل به (ب) میشد یکی از ادویه یونانی میبود - کافی است - کسا را شاخص لچوج - ۱۴- هشتماد (پشتو) - این هم پرنده ایست - نام دیگرش سویس است - همراه (پشتو) - گردش دورانی - ۱۵- کم - یکی از آلات موسیقی - ترس - یک حرف مکرر شده - ۱۶- جیم بدون میم - برای نهادن چه ... وجه زرد - زیر پایت گریه دانی حال ... همچو حال تست زیر پای فیل - بالای آب قرار دارد -

۱۷- صاحبش مریض است - قبول نشده - تمام شد (عربی) - و این مقابل شب است - ۱۸- معدن - از ماههای عیسوی - جای گل و درخت - منفعت - ۱۹- یاری دادن - متکلم مع الفیر - ازادات حصر - کتابها - ۲۰- با سه سفرشش میشود - اقوام قدیم یونان - بازم یک حرف مکرر شده - علامت جمع غیر ذیروح - ۲۱- مخفف موسسه ملی متحد شیدا و حیران - گاهگاهی به عقب موتر می بندند تا باد بیشتر ببرد - هم اکنون شاید دردست شما باشد - ۲۲- آنچه از یاران انتظار میروید - برعکس - بدون حرف آخر نام یکی از مثنویهای عاشقانه است - بوم سر بریده - از شعرای بزرگ کشور ما - ۲۳- شرور بی مقدمه - محتاج سمعک - از ولایات امریکا - ازولایات خود ما - شب عامیانه - ۲۴- ماده - ۲۵- پرنده ای زیبا که پر آنرا در ترمی ولطافت موضوع ضرب المثل قرار داده اند - از ظروف مایات - سختی - یک حرف در سه خانه - درنده است - از آلات قدیمی موسیقی - خوب نیست - ۲۵- هم شاعره بود هم مبارز - بدون یک حرف کارداست - مسافر (پشتو) - ۲۶- گل پشت و ... ندارد - بخوان بخوان ... فصل زمستان گذشت - در (عربی) - معکوس بره است - نوعی از ادویه - بند - ۲۷- خود کتبی - مرکز لبنان - ۲۸- شهر (عربی) - هم غذاست هم دوا - سیرت - ۲۹- از سلاحهای خطرناک - دهان (عربی) - ماهی (پشتو) - غذای است وطنی - ۳۰- مراسم است با چینی اضافی - آسمانها - ۳۱- لین خراب - نکند دانام ... نخورد عاقل می - ۳۲- از خوانندگان معروف رادیو افغانستان - ۳۳- از بنای موسیقی - نیز - ۳۴- سرعت فهم - بین کوهها قرار دارد - ۳۵- طبر فاریابی آنرا زیر پای اندیش - میگذاشت تا به رکاب ممدوحش برسد - ازولایات سمت جنوب کشور - مثنوی شیوایی از ابو شکور بلخی .

عمودی :

۱- دانشمندی بزرگ از عصر غوریان که آرامگاهش در هرات است - نسبت سلمان شاعر معروف - غنی شاعر نازک خیال از آنجا بود - از آثار گورکی - ۲- کاشف کفر و فحش - از خوراکیهای کوهی و بهاری - ۳- عددی است (پشتو) - این هم عددی است (دری) - صیاد می نشاند - مرگ ناقص - ۴- بابت نیست - محل - از آلات موسیقی - همان عدد سابق است - دروازه دهان - ۵- داستان طولانی - بنام است - ماه یازدهم - مردان - انسان - هر کس بیشتر داشته باشد برفش هم بیشتر است - ضد صلح - چه خوش نازیست ... خوب رویان - اول و آخرش کم است و وسطش لبالب است - ۷- ماده حیاتی - نوعی طرف است - جلای معکوس - مرکز ایتالیا - بال شکسته - نیل در هم ریخته - مرد بدون پا - ۸- نوش بر شما مبارک باد - مرکز آلمان فدرال - کتابی از پسر مولانا جلال الدین بلخی - از آنطرف بیست است (پشتو) - بازم کتابها - ۹- دارای فرات از گلهای خوشبو - امر لازمه تعمیر - بایک نقطه نشستن است - ۱۰- از ممالک اسکاندیناوی - سنگی که کارد را وسیله آن نیز میکنند - تکرار یک حرف در سه خانه - فهرست خارجی - بهاریش میوز - مرکز ولایت فاریاب - ۱۱- روشنی - این هم فهرست خارجی است - نومی و نام گلی است - تکرارش نام معشوق مجنون است - بسوک بابل - پیشرفت بدون آن ممکن نیست - حیوانی عظیم الجثه - نوعی سلاح است - ۱۲- فوت بی مقدمه - درنده - به غنچه تشبیه کرده اند - دارای امتیاز - پیدا نمیشود - تصحیف عم - امروز (پشتو) - تردید - ۱۳- مکان - اشاره به غایب - دیگر (پشتو) - شیر بی سر - از فلزات - حرارت شدید بدن - ۱۴- او - از شمادور باد - همه - ساحل ها - رسیده - صد هزار - طرف - زمستان - ۱۵- پرنده ایست - از ماههای قمری - از حروف الفبا - حرف تدا - عکس مو - دروازه - از شهرهای تاریخی ولایت هلمند - از آنطرف اره است - ۱۶- خیرها را از آن میشتویم - تندا است - منسوب به آن مدنی است - به بعضی دروازه هانصیب میکنند - از جوساخته میشود - مهمان (پشتو) - ۱۷- از سبزیجات است - شدت دارد - شهری در هند است - رو باه دم بریده - ۱۸- راه (پشتو) - علامت اشاره نزدیک (پشتو) - از مثنویهای شیوایی امیر خسرو - اگر ناتمام - از حیوانات مضر - ۱۹- ملخ بدون سر - خوردنی است - پلنگ (عربی) - خزنده خطرناک - با آن یونان است - بخته کرد - تکرار یک حرف - ۲۰- حیوان اصیل - حیوان اهلی - از حروف الفبا - درد (عربی) - این نیز در آن است - صحرا - ۲۱- عالم ادبیات - رنگ سرخ (پشتو) - بدون آن مزد نمیدهند - علی است - ۲۲- راه بی پایان - زهر - قریه - برادر گندم - حرف نفی (پشتو) - ۲۳- آلت موسیقی شبانی - روز گذشته - ذوب به املا - غلط - فالین بالین - موتر شهری - ۲۴- نرم و گوارا - ازولایات کشور - ۲۵- این هم اثری از گورکی است - نوعی از روز نامه - سطح مرتفع است در شمال کشور - اثری از اولست همینگوی .



طرح کننده : صالح محمد کبیر

ازدوستان

شکست سکوت

از: هامون

زبای مرغکان بگسست
بهار همپای نظم نو
سرایای عروس آریانا را
بمزیورهای رنگارنگ
از: م ، هامون
آذین بست

زمین ازسپهر
شکوه بی بدیل نوبهاران را
بیای شاخه های خشک
فرازبرگهای زرد
کنار برکه های سرد
میریزد
وخورشید جهان افروز
جراغ زندگی در دست می آید
ونفس چهره زنگی شب نابودمگرود

عقابان از ستیغ قله های نور
خروشان بال افشان
باز گردیدند
کلاغان ، لاشخوران ، ازکنار لاشه های
نیمه جان
بار سفر بستند

دگر ازکوچه های سپهر
واز قلب بیابان ها وازبهنای کپساران
صدای سپهگین تو فان
بگوش رهروان ناید
و شب هنگام
صدای زوزه ترس آور گرگان
نلرزاند حصار قلب چوپانان صحرارا

سکوت دیر پا بشکست
وزنجیر سپیده دی

بهار امسال رنگینست
وبوستانها نگار نیست
جهان گویی ز آتشبازی گلها
نگارین خانه چین است

چمنزاران شکوفان شد
ومرغان مست مست نغمه خوانیها
وگلها همفلس بانغمه های جانفزای باد
نهاده سربگوش کودکان سبزه های خام و
نورس
قصه میگویند
قصه کولاهای برف وبارانها وتوفانها
قصه پائیز غارتگر
قصه تاراج بانگستان

بهارآمد
وهمراه بابهاران

بهار

عالم بپر بار دیگر ز نو، دست جوان شد،
سبز شد، هجانی در میان مردم پدید آورده
درختان شکوفه کردند، خزه ها بر لب جویها
روئیدند، نهر ها روان شدند ، همه جا شور
وغوغا برپا شد، درباغ بلبل برای شاخ
گل سرخی نغمه دل سر میدهد ، قناری ها
پرو بال زنان ازین سو به آنسو به پروازدر
آمدند .

باغچه های پرگل شد نسترن ها یاسمن ها
بارایچه های بهشتی شان از هر زمین وازمیان
هرباغ وبوستان سربردار آوردند.
غنچه گل سرخ دلبری آغاز کرد، بر ای
بلبل که به فغان آمده بود آواز سرداد تا ز
فروخت غمزه درگارش افگند ، تاوقتیکه دهان
گشود ، ازهم باز شد ، مثل یک دختر زیبا
که تازه ازبلوغ گذشته و به مراحل زیبا یسی
رسیده باشد

بلبل شوریده حال ناله سر داد، اشک
ازدیدگان فرو ریخت زیرا که اوراخوا بملفت
درد بوده بود. وقتی گل باز می شود، او از
اول شب بیای گلبرگی که هنوز باز نشده بودند
نشسته بود خون دیده فرو ریخته بود ، اما
الوس که هنگام باز شدن نو گل زیبا او در
خواب بود، چه می شود کرد زندگی همسطور
است گاهی انسان دچار اشتباه می شودولی
چندان آن آسان است هر چند که بلبل هرگز
نتوانستند اشتباه خود را چندان کند.

بهار آمد

بنال ای مرغ خوش الحان بهار آمد بهار آمد
کلمستان ازگوش گشت سرسبز و مد هوش
دو چشمان سیه مستی دل و دین بردازدستم
گریستم ازسر شب تاسحر شد خشک اشکم
جوسهل میطیم درزیر پایش کی نظر دارد
بگوید قطره خونم بمن آن دلنگار آمد
نویس ای خمامه از آن موکمر هر چند میدانی
نمیدانم زبانت لال شد با آنکه یار آمد

از: سید ناصر (خامه)

با کشور های جهان آشنا شوید:

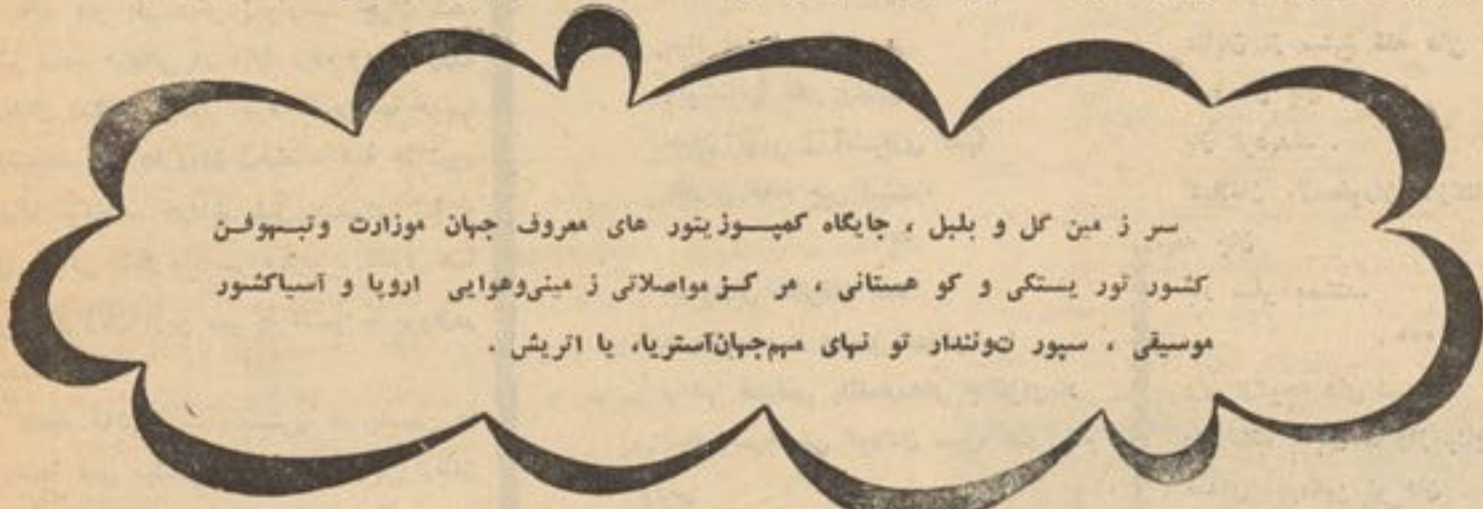
سرزمین گل و بلبل

ترجمه و تهیه: دیپلوم انجیر عزیزالله کبگداه

معدن در لوبیز ، بو هنخی تجارت ، تکنالوژی کانولیک (رومان) در زا لسبور ک اکا د مسی موزیک و درامه ویانا ، اکادمی صنایع نفیسه و همچنان دیپلوم افتخاری زا لسبور ک از مهم ترین مراکز علمی اتریش بشمار میروند علاوه بر آن یکنه داد مکاتب حر فوی و مکاتب عالی تخنیک ، تجارت ، تربیه معلم ، هو تلداری و ارنستیکو دو هو شین ان دیده میشود که در مدت چهار یا پنج سال رشته های مذکور را پاس و دیپلوم های لازم را اخذ میدارند.

اتریش دارای کتابخانه های زیادی بوده که اکثرا باسما ی قهرمانان و اشخاص برجسته کشور مذکور مسمی اند منجمله کتابخانه ملی ویانا از بزرگترین کتابخانه های این کشور به شمار رفته و در حدود دو میلیون جلد کتب میباشد که اکثرا قلمی ، خطی و پر ارزش در همین کتابخانه تمرکز یافته اند در اکثر شهر

امپراتوری بزرگ اتریش - مجارستان بر اثر معاهده متار که (سنت جرمن انلی) به انگلاند و امداری یک قسمت عمده ای - امپراتوری خود مجبور شد . سلطنت قدیمی اتریا ، هنگری مشتمل بر اتریا ، هنگری تشکیل میدهد که در آن نواحی شهر ویانا پایتخت جمهوری اتریش نیز شامل است و ادیهای دریای مشهور دنیو ب اتریش عبارت از اراضی تپه زار و جنگل زار است رود دنیو ب تقریبا تماما ساحه اتریش را



سرزمین گل و بلبل ، جایگاه کمپوزیتور های معروف جهان موزارت و بتهوون کشور اتریش و کوهستانی ، مرگزمواصلاتی زمین و هوایی اروپا و آسیا کشور موسیقی ، سپورت و تندرستو نهایی مهم جهان اتریا ، یا اتریش .

های معتبر تاریخی اتریا مجامع آثار نفیسه و نقاشی وجود دارد که بیشتر شهرت جهانی دارند . استیشن های رادیویی در شهر های بزرگ موجود و در پهلوی تلو یزیون به نشرات داخلی و خارجی خویش بزبانهای آلمانی ، فرانسوی ، انگلیسی و ایتالی می پردازند .



قصر شون بوهل که بالای صخره سنگی در کنار چیل آب د گردیده از زیباترین قصر های اتریا می باشد .

آب و هوای اتریش بصورت عموم معتدل و ببری بوده از طرف مغرب بعضی اوقات باد وزیده و در طول سال بارندگی دارد . در نواحی جنوب غربی زمستان شدید حکم فرماست کوه های اتریش از ارتفاع ۲۵۰۰ متر بالاتر دایما از برف مستور است . اتریش جنگل های زیادی داشته در ارتفاعات بلند برف دایمی دیده می شود .

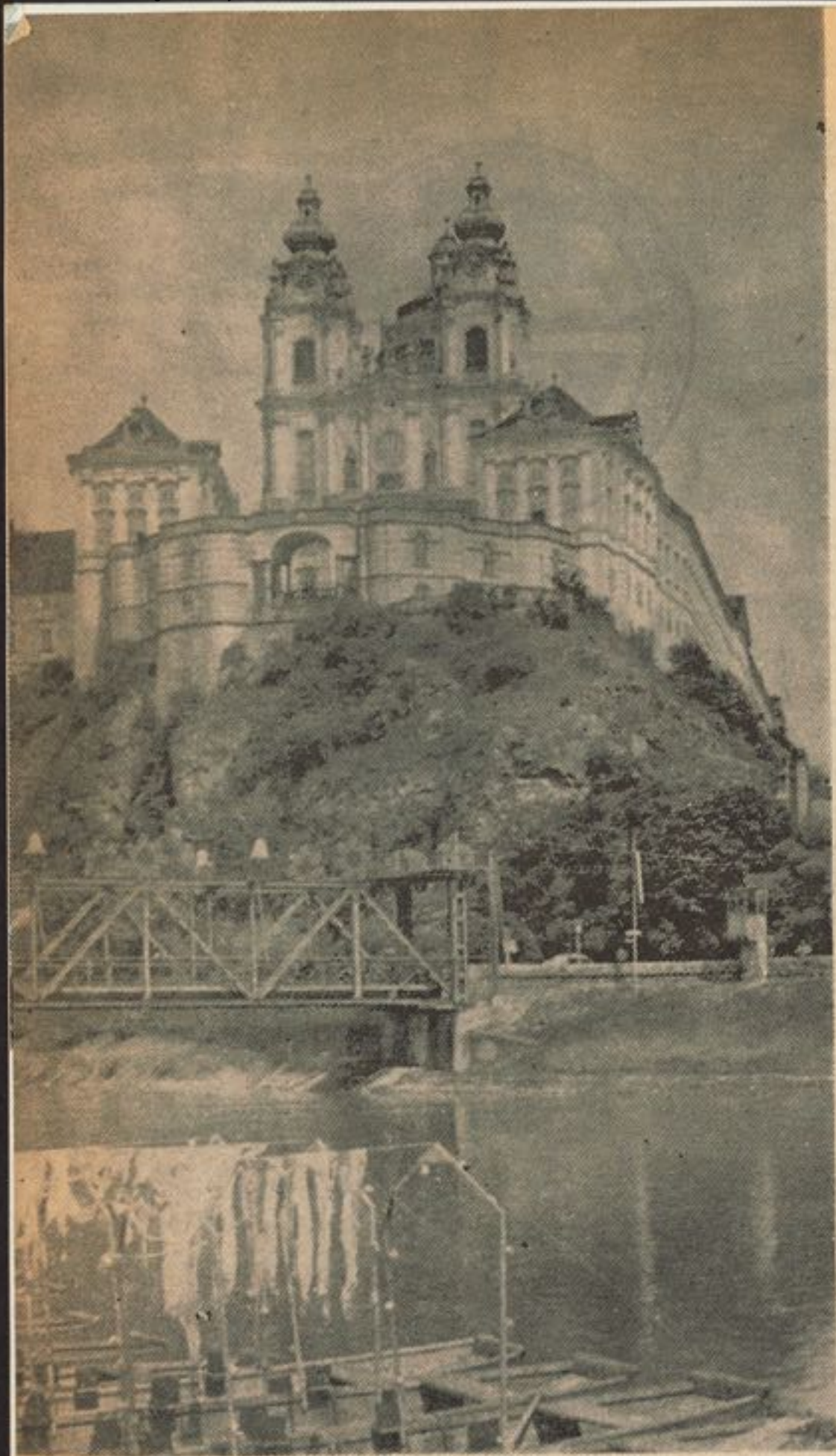
معارف درین کشور از زمانه های قدیمی رونق زیادی در بین کشور های اروپایی داشته تدریس در مکاتب متوسطه اجباریست اطفال بعد از سیری نمودن سن ۶-۱ داخل مکتب میشوند . اتریش امروز دارای ۱۲ هزار مکتب مسلکی بیش از یکپنجاه مکتب متوسطه ۸ یونیورسیتی حکومتی و مکاتب عالی تخنیک زراعت ، بیطاری و غیره گالی دارد . اکادمی سیاسی ، صنایع ، موسیقی و اکادمی علوم طبیعی ، تجارتی ، تخنیک در بسیاری از شهر های اتریش موجود اند . اکادمی علوم ویانا از بزرگترین اکادمی های این کشور محسوب می شود . بولی تخنیک ویانا و گرامی ، بوهنخی

جکوسلو اکیا ویو گو سلووا زیر حکم فرمایی خاندان ساهی اتریش قرار داشت پایتخت آن شهر وین (ویانا) بود بعد از ختم حرب عمومی اول جهان سلطنت بزرگ اتریا هنگری تجزیه شده بعکومت جکوسلو اکیا که در آن اقوام مختلف سکونت داشته اقتصادا یکی ، لکن از حیث وضعیت جغرافیایی و نژاد های مختلفه در آن وحدت دیده نمیشد و - جمهوری اتریا که اهالی آن نژاد جرمنی و یوگوسلاویا و هنگری تجزیه و تشکیل یافت نواحی سفلی اتریش ب جکوسلو اکیا و قسمت جنوب با کوهستانی جنوب شرقی به یوگوسلاویا ملحق شد نواحی دره جنوبی و قسمت کوه آلپ اتریش بدولت ایتالیا تعلق گرفت باین ترتیب دولت اتریش از سهم داشتن به بحر محروم شد .

اتریش یک کشور کوهستانی بوده و سلسله کوه های آلپ در آن وجود دارد که بعضی قلل آن از ۳ هزار متر متجاوز است که اکثرا از جنگلهای غلو و قدیمه مستور اند . از نقطه نظر ساختمان بسمت کشور مجارستان سر نشیب بوده اراضی پست این مملکت را

- ۱- یکی از عمارات قشنگ ویانا که مقر بلدی و پارلمان اتریش میباشد .
- ۲- اتریش کشور رقص و موسیقی - مسخره ای از سالون و رقص بال .





کیلومتر مربع ساحه میباشد که با آلمان ، -
چکوسلواکیا ، انگری ، یوگوسلاویا ، ایتالیا
سوئیس و لیختن شتین همسر حد است .

۹۸ در صد نفوس این کشور اتریشی و ۸۹۰
درصد اهالی به دین عیسوی کا تولیک مسی
باشند . عایدات ملی یکنفر سالانه ۱۱۰۰
دالر میرسد . روز ملی جمهوریت اتریش به
۱۲۶ اکتوبر تصادف میکند . طرز حکومت -
جمهوریت اتحادیه وی که در راس آن رئیس
جمهور قرار گرفته و انتخاب آن هر ۶ سال با
انتخابات عمومی صورت میگیرد .

دولت اتریش از آشبار ها و دریا های
سرزمین خوش بقدر کافی فابریکات برق
تاسیس نموده است . صنایع آهن و ماشین
سازی اتریش خیلی مهم است فابریکات -
سامان برق درویانا امروز در قطار کشورهای
عالی قرار گرفته است . صنایع قطار ، واگون
سازی نساچی ، کشتی سازی در لنس ترقی
خوبی کرده اند همچنین چینی سازی در شبر
کنتل فلا رونق زیادی دارد چون مناطقی
کوهالب به نسبت کثرت جنگلهای غلومنیع
و افرجوب است بنابر آن صنایع چوبی اتریش
مخصوصا فرینچر سازی و سلولوز سازی
ویانا و هکدا صنعت کاغذ سازی در سالهای
اخیر انکشاف قابل ملاحظه نموده است .

اتریش درسا ختن آلات موسیقی و ابزار
جراحی و علمی که مرکز آن شبر ویانا است
پیش قدم و در تمام اروپا معروف است
اتریش دارای ۴۰ هزار کیلومتر جاده ۲۰
هزار کیلومتر راه آبی دریایی ۱۲۰ هزار کیلومتر
راه آهن دارد اتریش بعد از اکتوبر
۱۹۲۰ بر اثر معاهده سنت جرمن حکومت
شاهی منحل و بصورت یک کشور دیموکراسی
جمهوری در قطار کشورهای جمهوری جهان
درآمد .

کوه های آلپ با دره های روما نیک ، -
پوسیده از جنگلهای سرسبز و گلپای -
رنگارنگ و هوای تلبا ، رستوران ها ، استراحت
گاههای توریستی بسط ها کیلومتر شرقا و
غربا درین سر زمین خوابیده اند . جویبارها ،
دریاها و جیبیل های آن دایم آبر آب بوده برای
سیاحت و شکار حیوانات و ماهیگیری خیلی
مساعد است .

اتریش در جای راهی سر کپا ، راه آهن
و خطوط هوایی اروپا قرار گرفته و یکی از
مراکز مهم ترانسپورت اروپا و آسیا بشمار
رفته و مهمترین مراکز بین المللی رابهم
وصل میکند از میدانهای هوایی مهم آن بر
علاوه ویانا میتوان میدان هوایی تیرو ل ، -
سالزبورگ ، سارتیا و استریا را نامبرد .
سایتیایا پایتخت گل کنتوت دارای مناظر
فشننگ طبیعی بود ، بزرگترین جیبیل اتریش
بنام ورت در همین شبر قرار دارد هزاران
قایق و موتورکوت در آن به گردش اند و مرکز

ویانا استثنای رول بزرگ و مهم اقتصادی
کشور را بازی میکند که چهل فیصد تولیدات
صنعتی و نود فیصد سرمایه با تکیا در همین
شهرتجموع کرده اند و از نگاه صنایع دستی
ویانا پیشرفت زیادی کرده است . قبل از
جنگ دوم جهانی ویانا شامل صنایع ضعیفه
بوده که مخصوصا برای صادرات تخصص
داده شده بود . بعد از جنگ صنایع مذکور
ازین شهر رخت بسته و جای آنرا صنایع
ماشین گرفت که عبارت از صنایع آلات -
الکترو تخنیک ، اندازه گیری و انجیری ، -
پولیگرافیکی و غیره بوده بر علاوه صنایع
کمایوی ، نفت مواد خوراکی درین شهر پیشرفت
قابل ملاحظه ای نموده است .

ویانا دارای ۴۶۰ موزه سولوی -
گردنی و بیه ها میباشد دوبانک بزرگو

از قصر های دوره رنسانس قصر
(مک ایبی) در اتریش سفلی .

و مشهور آن گردنات استال و لندر بانک
به دهها فابریکه صنعتی و موسسات
تجارتی را کانتروال میکند درسا لهای اخیر
به تعداد وسر مایه بانکهای امریکایی ، انگلیسی
و آلمان غربی درین شهر افزوده شده
ویانا دارای بهترین از کتکت دوره های
انسانی ، مجسمه ها ، مینار ها ، فواره ها
مجسمه های سنگی عالی بوده زیبایی و اشکال
و رنگین آن این شهر را آراسته و در جمله یکی

یکی از حوض های شنا که جوانان اتریش
سخت به آن علاقمندند .

پنهان کردن خطاها و کمبودها...



سائیکه می آید



استدلال غیر منطقی یا منطقی سازی و یا دلیل تراشی عملی است که از روی آگاهی شخص صورت نمی گیرد و آن عبارت از آنست که شخص برای موجه قلمداد عمل نامطلوب و نامعقول خود یا برای حفظ ارزش شخصی و یا به جهت فرار از سرزنش چه بوسیله نفس خود و چه توسط دیگران به دلیل آوردن غیر حقیقی می پردازد.

روش منفی بودن یکی دیگر از روشهای است که برای پنهان کردن خطاهای خودبکار میبرند. در این مورد شخص عکس آن میکند که از او انتظار دارند و با گفتن کلمه (نه) می خواهد خود را از زیر بار مسولیت خارج سازد. این روش وقتی بصورت یک عادت در آید موجب می شود که شخص منفی باف، بار

که سال خود را باید با کار آغاز کنیم و دشت و دمن دیار ما به بازوهای توانای جوانان ما محتاج است اجتماع ما از جوان امروز ایثار می خواهد و از خود گذری توقع دارد و در توانم در پر تو اتحاد همگانی در تحت پرچم زیبایی جمهوری خود جمع گردیم و جهانی خلق کنیم که بیش از همه در آن -

کنون که مادر استانه سال نو فرار گرفته ایم و بهار سال ۱۳۵۴ را با آرزوی های نوو امید های بی پایان استقبال میکنیم و امید داریم که طغنه بهاری برای وطن ما و اجتماع ملتت این حقیقت روشن کردیم که وظیفه مادر فیال وطن ما و اجتماع ما چه بوده و چیست. و کشور جمهوری ما از ما چه توقع دارد.

سعدت و خوشبختی، کار و درد ملی موجود باشد و اولاد آینده خاک ما متوجه خالیکاهای پارینه خود گردند و بگویند که بیش از همه متوجه این نکته گردند که سعادت آنها، سر فرازی، آنها آرامش آنها مربوط به اجتماع

اینهاست و موقع آن فرا نرسیده است که از خواب های پارینه بیدار گردیم و درین دمیکه ملتت می خندد و فضای طرب انگیز بهار از عطر های شکوفه مملو است و چهره پرتوگازان در شاخساران بلند، بلند است ولی کنون نغمه آنها و صدای آنها نوید تازه بنامیدند آنها است.

یا گفتن کلمه نه، باید از مسولیت های خودشانه خالی نه کنیم

هدف دور میگردد و جبران آن ایست: بعضی اینکه خود را از غایب خود دور بسازیم و خطاهای خود را مخفی کنیم و کارهای نامطلوب انجام دهیم بهتر است یا تقایص رو پرستوییم و آنها را بپذیریم و اگر جبران آن امکان دارد بگوئیم که آنها را جبران نمائیم.

گاهی اوقات شخصی برای رسیدن به هدف یا آرزو، کج خلقی را پیش میگیرد و علت عمده کج خلقی از آنجهت است که مانعی بسرای رسیدن به هدف خویش می بیند چنین روشی البته باعث عدم احترام و بی میلی می گردد و شخص به عوض رسیدن به هدف از

پیکهای بهاری



فضل احمد صیقل

ضابطی فضل احمد صیقل فارغ التحصیل لیسه غازی که بیشتر به مطالعه کتابهای علمی علاقه دارد، می خواهد که سال نو، بیشتر به کتابخانه ها مراجعه و به مطالعه اش بپردازد. او سالی را که گذشت، برایش یکسال دلچسپ و از هر نگاه خوش آیند خواننده گفت: (من درین سال نسبت بسالیهای گذشته بیشتر درس خواندم و نمره آنها هم برایم قناعت بخش بوده).



بیغله فوزیه واحدی

بیغله فوزیه واحدی فارغ التحصیل لیسه زرنگه طی صحبت سال ۱۳۵۳ را یکسال نیکو خوانده گفت: (آرزو دارم، تا در سال نو در کانکور پوهنتون موفق شده به فاکولته مورد نظر خودنا مل شوم و به این ترتیب سطح و اندخته علمی خود را بالا ببرم). به بهار علاقه خاصی دارم، میخواهم با تبادل خویش از مناظر زیبای کشورم بیشتر مستفید کردم و در قسمت بخت و بزم خواهم نوآوری های باورم.

عقاید جالب در باره مود

«عده از خوانندگان ما طی نامه های جداگانه درباره مود نوشته اند:

شاعلی محمد عثمان از قبرویان می نویسد: در بسیاری از مجالس خواه ناخواه صحبت از مود میشود ازین رو مکتب بنظم مود مینی ژوب طرح برانده ای است. اما فقط برای دختران جوان که سن شان بین بیست و پانزده تا بیست و سه است نه برای خانمهای چهل ساله. بهتر است خانمها این مود را برای دختران شان بگذارند.

«شاغلی محمد نذیر از کارته پروان می نویسد:

(توتیکی) پدیده تازه است اما من آنرا قبول ندارم زیرا از نظر قانون کلی و تقسیم



آنها به دو جنس مرد و زن عقیده دارم ولی این دخترک (توتیکی) نه یک پسر است و نه یک دختر چون یک پسر تا حد او نمی تواند شکننده و ظریف باشد و یک دختر کامل هم مانند وی نمیتواند و نه باید فاقد جاذبه زنانگی باشد. پس بهتر است یا مرد باشد یا زن.

«بیغله ماری از لپسه زر نمونه درین مورد نوشته است:

«بعقیده من مود بیشتر برای زنان و دختران مورد بحث است تا به مردان ولی دیده شده که عده از پسران گوی سبقت را از دختران درین قسمت ربوده اند و چنان درین قسمت معلومات دارند که دست دختران را از پشت بسته اند.»



مینی ژوب خوبست اما...

برگل و سبزه زارهای زیبای سال.

بهار لبخند میزند

کنون روزهای روشن و پرشور بهار آغاز میشود زندگی لبخند میزند.

کنون بهار است ماه حمل بهار میخندد دماه ویکتور هوگو!

روزهای آسنا که خاطرات دلفریب بهاران گلشته را بیاد می آورد و از روزهای جوانی حرف میزند.

درختان چترهای گل بسر کرده اند در دشت ها گلپای سرخ روئیده است مرغکان آرام آرام نغمه زندگی را میسرایند.

تاج افتخار و سربلندی فصل سال بانسیم صبحگاهی و طلوع آفتاب بهاری توام شده در شاخهای درختان هوای عطر آلود آنرا بخوبی میتوان حس کرد.

غروب آن از عشقهای سر است جوانی سرشار است زبانه های شب که به آسمان نگاه میکنم صدای فرخنده دل انگیز سازی را میشنوم که مینوازد بهار لبخند میزند.

مترجم: ر. اعتمادی

سخنران بر گزیده در باره عشق از

مردان بزرگ

خوشبخت آنکسی است که خداوند به او دلی بخشیده که شایسته عشق و سوز و گداز است هر کس که اوضاع عالم و قلب انسانی را در آئینه دوری عشق و درد ندیده باشد هیچ حقیقت ندیده و از دنیا چیز نفهمیده.

عشق سلطانی است که از مرکز قلب به سایر اعضای بدن حمله نموده زردی را در رخساره لکنت و در زبان و ضعف رادر عقل بیادگار میگذارد و معائب و خطایای معشوق را در نظر عاشق محاسن جلوه میدهد.



محمدعظیم هاشمی

همسپری گرامی!

البته طلعه بهار و سال نو برای همگان فرخنده و امید دهنده است درین ماه سال است که امیدها بیشتر و آرزو ها بی پایان تر می گردد.

ببخشید که میگویم آرزو ها بی پایانترا زیرا یک جوان که پس از فراغ تحصیل قدم در مرحله اولین ماموریت خود میکند ارد می خواهد برای خود جهانی خلق کند که مطلوب اوست و به انتظار او درس خوانده و شبها روزهای رنج آوری را سپری نموده است.



رحمت الله

یا پیامهای سال نو

شاغلی رحمت الله قرطاسیه فر و ش میگوید:

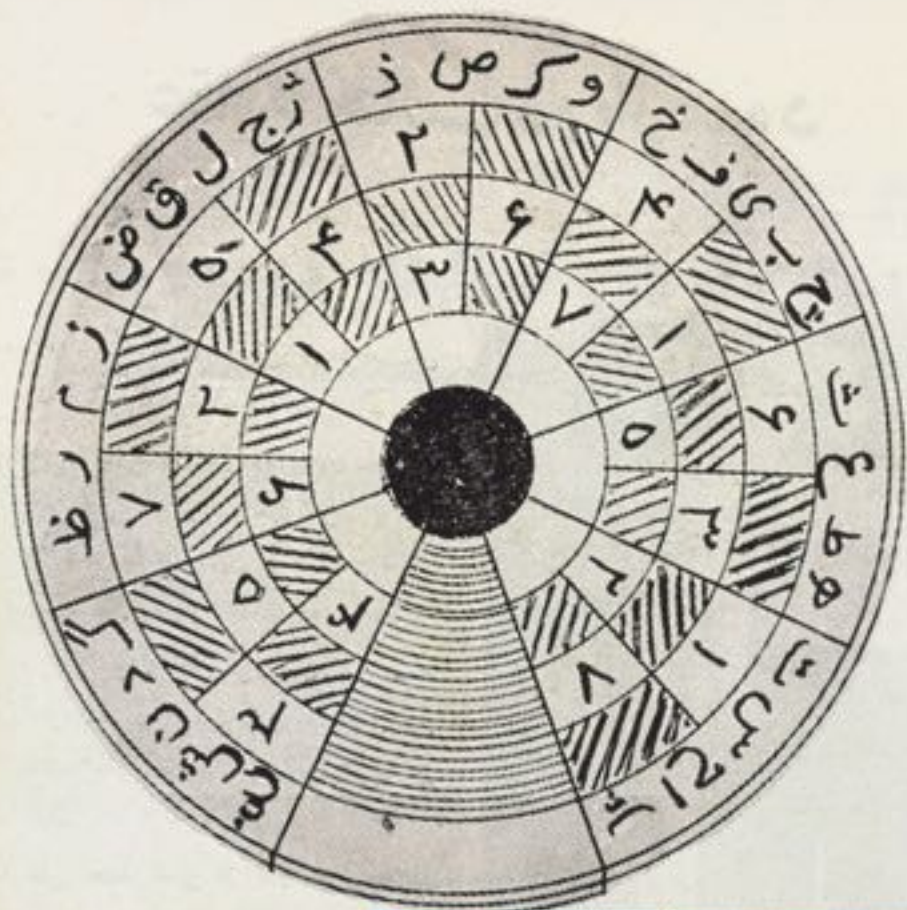
«امید دارم بهاری را که در پیش رو داریم به همه هم وطنان گرامی نیک و دلپسند باشد آرزو دارم که سال نو و بهار نو یکسال پسر خیر و برکت باشد من آرزو دارم که درین سال با استفاده از موقع از بعضی ولایات کشور دیدن کنم زیرا گفته اند که سفر خودش یک درس است. درس برای زندگی و درس برای یک زندگی پر تحرک.»

فال حافظ

ترتیب از: من، بهنام

خوانند گمان گرامی!

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرق نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا مثلاً پنجم) در زیر همان حرف مثلثی قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنکام به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید. مثلاً روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس مربوطه به این حرف دیده میشود یعنی ۷ را اختیار نموده اید. باید به بیت مربوط به روز یکشنبه در صفحه اول حافظ مراجعه کنید.



بهارت را تبریک

میگویم

و به تمنای

سال بهتر

سال آرام

وزندگی خاطر

خواه

از چشم

کمره عکاس

دور نمی رویم



قال حافظ

شنبه

۱- شگفته شد گل جهر او گشت بلبل مست
صلای سرخوشی ای صوفیان باده پرست
۲- روتق عهد شبایست دگر بستان را
میرسد مژده گل بلبل خوش العان را

۳- گذار کن چو صبا بر بنفشه زار و بین
که از تپول زلفت چه بفرار اند
۴- ساقی حدیث سرو و گل ولاله می رود
وین بحث با آلاله نماله می رود
۵- شاد از خروج ریاحین جو آسمان روشن

زمین به اختر میون و طالع مسعود
۶- بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن
به شادی رخ گل بیخ نم زد دل بر کن
۷- دیگر ز شاخ سرو سبزی بلبل عبود
گلپانگ زده چشم بد از روی گل بدور

یکشنبه

۱- کس ندیده است ز اشک متن و افدجن
آنچه من هر رحر از بساد صبا می بینم
۲- خواهم شدن به بستان چون آنچه بادی تنگ
و آنجا بایک نامی پیراهنی دریدن

۳- آسایش دو گیتی نغمه میر این دو حرف است
دوستن مروت بسا دشمنان مدرا
۴- معاشران گره از زلف یار باز کنید
شب خوش برین قصه اش دراز کنید
۵- یارب کجاست محرم رازی که یک زمان

دل روح آن دهد که چه گفت و چه شنید
۶- ای صاحب گرامت شکر آه سلامت
روزی تفسیدی کن در ویش بینوا را
۷- زان باده که دو می گد عشق بفروشند
ما را دوسه ساغر بدهو گو رمضان باش

دوشنبه

۱- بر سر تربت من بامی و معطر بنشین
تا بیویت ز لعلد رقص گسبان بر خیزم
۲- در خرابات مغان نور خدا می بینم
وین همه از نظر لطف شما می بینم

۳- پیران سخن ز تجربه گویند گفتند
هان ای پسر که پیرشوی پند گوش کن
۴- دلربایی همه نیست که عاشق بکشند
خواجه آنست که باشد نم خدمتگوش
۵- هر که خواهد که جو حافظ نشود سرگردان

دل به خوبان نهد و ز پس خوبان نرود
۶- کس نیارد بر او دم زند از قصه ما
مگرش بساد صبا کوشش گذاری بکند
۷- ببرد عشق بساز و خوش کن حافظه
رموز عشق مکن نش پیش اهل عقول

سه شنبه

۱- زیر بار است درختان که تعلق دارند
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد
۲- مراد دل ز نمازهای باغ عالم چیست
بسیست مردم چشم از رخ تو گل چین

۳- در بیان طلب گرچه زهر سوخ خطر نیست
میرود حافظ بیدل به تو لای تو خوش
۴- هر که خواهد که جو حافظ نشود سرگردان
دل به خوبان نهد از پس خوبان نرود
۵- سخن درست بگویم نمی توانم دید

که می خوردند خریغان و من نظاره کنم
۶- ساقی بیا که یار و دوخ برده برگرفت
در چراغ خلوت بیان باز در گرفت
۷- دوره منزل لیلی که خطر هست در آن
شرط اول آنست که مجنون باشی

چهارشنبه

۱- من ترک عشق شاهد و ساغر نمی کنم
صد بار توبه کردم و دیگر نمی کنم
۲- به زنگان سیه گردی هزاران رخنه در دینم
بیا گز چشم بعبادت هزاران درد بر چینم

۳- باغ بهشت و سبانه طوبی و فسر و حور
با خال کوی دوست برابر نمی کنم
۴- اگر آن ترک شیرازی بدست آورد دل ما را
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا
۵- من از آن حسن روز افزون که بوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت بیرون آورد زلیخاه را
۶- محروم حسنت اجازت مگر نداد ای گل
که بر شوی نکستی غنایب شیدا را
۷- همه شب درین آمیسم که نسیم صبحگاهی
به پیام آستانیان بنوازد آستان را

پنجشنبه

۱- میان عاشق و معشوق فرق بسیار است
جو یار ناز نماید شما نساز کنید
۲- سخن سر بسته گفتی با خریغان
خدا را زمین معما پرده بر دار

۳- بسا و خیال اهل درد بشتو
بلفظ اندک و معنی بسیار
۴- کام جان تلخ شد از صبر که گردیم بی دوست
عشوه زان لب شیرین شکر باد بیار
۵- عشق بازی کار بازی نیست ای دل سرباز

زانکه گوی عشق نتوان زد بجوگان هوس
۶- دارم از زلف سیاهش کله چندان که میرس
که چنان زود شده ام بی سرو سامان که میرس
۷- زلف را حلقه مکن تا کنی در دینم
طره را تاب مده تا ندی بر بادم

جمعه

۱- طریق عشق بر آشوب و فتنه است ای دل
بیفتد آنکه در سن راه با شتاب رود
۲- ما در بیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

۳- زیر بارند درختان که تعلق دارند
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد
۴- در بیان طلب گرچه زهر سوخ خطر نیست
میرود حافظ بیدل به تو لای تو خوش
۵- تلقین و درس اهل یک اشارت است

گفتیم کنایتی و مگرز نمی کنیم
۶- هر سروموی مرا با تو هزاران کار است
تا کجا بیم و ملامتگر بسکار کجاست
۷- منم مکن ز عشق وی ای هفتی زهان
معلوم دارم که تو او را ندیده ای

شمعهای که در قلبم میسوزد

قسمت آخر

نویسنده: الکساندر مزدیسنی

ترجمه: کاوشگر

نان شب تیار بود. سطل های آب برای
 نستن سب و آینه ها که در برابر آن
 دختران سب پوست کنند و در آن ها
 سوهان آینه خود را ببینند. این رسم و
 رواجی بود که در شب های لودین اجرامشود
 من به تعجب بودم که گوی را در آینه خواهم
 دید.

نامهان دینس بسوی من از گروه دختران
 روان شد. برایش گفتم:
 (فکر کردم می آید)
 جسمانش آرام بنظر می رسید. واعصابی
 نقره بی که چون شمع ها می درخشید.
 (می ترسیدم که نیامد ولی مردی دوا
 برایم آورد)

تبسم خفیفی بر لبانش بسته شد و برای
 بد لعله جسمانش چنان نشان مباد که
 بگلشته دور می نگرد. بعد متوجه امشید.
 (اگر مادرم ترا نشان نمی داد نمی -
 شناختم. این لباس بکلی ترا تغییر داده
 است.)

و در همین لحظه لنتو کس پیداشد و برایم
 گفتم:
 (نان برایت آوردم) رویش را بطرف
 دینس نموده گفتم:
 (برویک دختر دیگر بیدار کن)
 دینس شانه هایش را بالا زد:

لیدی گرانانت بانگه پد برنده بمن دیدولی
 نمی دانست که من هلن کورین هستم. زیرا او
 متعلقه خانواده بز رگی بود و عرو سش باید
 به آن طبقه تعلق میداشت.

(امشب عجب هوا سرد است. فکر میکنم
 برف بیارد.) با این گفته شائش را بیشتر به
 دور کردنش بیچانده ادامه داد:
 (تو باید بفکر برگشتن نباشی ما جای
 زیاد برای خواب داریم و خورشید حال خواهیم
 بود اگر بانی).

لوسی اضافه کرد.
 (درست است هلن. تو از آن آدم های -
 هستی که در هنگام غم شریک نیکی می باشی)
 ایزابل بسوی گلکین دید و گفتم:
 (بین برف می بارد).

همه بسوی چار چوب کلکین های که بر آنها
 رنگ سیاه تار یکی پاشیده شده بود -
 تگریستیم.

برف باغنده باغنده می بارید و پروانه های
 بی بال برف بسوی زمین بال می کشودند.
 برف اعصاب را خراب کرد. نمی خواستم
 روی دلایلی به گاللو مردی خواب شوم ولی آن
 شب مجبور شدم.

لحظات بعد مرد ها هم آمدند. دینس
 دستم را گرفت و بسوی میزنان برد. متوجه
 شدم که بایش مانند گلشته نمی لنگد. او
 بدون اعصاب برای لحظه ای قدر راست ایستاده
 شد و بعد لنگان به سوی اعصاب رفت و آنرا
 گرفت.

نان عالی بود. آتشپ یکی از آدم ترین
 شبهای بود که در گاللو مردی گذشتانم و
 همین کار ترسی را از وجودم زدود فکرمی
 کنم خوشی بیشترم از حضور لنتو کس -
 ناشی میشد سعی میکردم تا به او بسیار نگاه
 نکنم تا رسوا نشوم. ولی ناگهان یکی از آن
 نگاه های عاشقانه ام بسویش پر و از -
 کرد.

بعد متوجه شدم که دینس ما را تحت نظر
 دارد و زما نیکه بسویش دینم بانگه سرد
 کشنده ای بسویم دید. وضع بهم خورد و پس
 از آن از آنها معدرت خواستم و به لیدی -
 گرانانت گفتم:
 (پس از آن شب های بیدار خوابی و خواب
 کمتر دارم).

مردی مداخله کرد:
 (آیا دواهای خوابی که دادم مؤثر تر واقع
 شد)

(آو، بلی) ولی دروغ می گفتم.
 اضافه کردم:
 من همه جا آنرا با خود دارم.

(این دوا خواب از هیچ کرده بهتر است.
 لیدی گرانانت گفتم:

(باید بعد از دوا یک نو سید نی داغ -
 بنوشی. هلن تو به اتاق زرد خواب خواهی
 شد اتاقی که کنار اتاق لوسی قرار دارد)
 با همه شب بخیری گفتم و باشمعی که به
 دست داشتیم بمنزل دو م رفتیم.

آتش کو چکی در اتاق زرد روشن بود و به
 اتاق گرما می بخشید و به همه چیز از لباس
 خواب تابستر رنگ زیبا می بخشید.
 دوشیزه ای با پای های سنگینی چک آب
 داغ آورد و گفتم:

(بزودی سیر نیز برایتان می آورم. تشناب
 به آنسوی اتاق قرار دارد.)

اورفت و من لباس را کشیدم و چین درازی
 در کوبیدم او یزان بود پوشیدم و بسوی
 تشناب رفتم. احساس کردم که بدنم صدای
 قدم ها ست و لی عقب تگرستم و کسی
 نبود. تشناب را یافتیم. و هنگامیکه دو
 باره به اتاق خواب برگشتیم دینم شبحی به
 زینه ها فرار کرد. با خود فکر کردم کسی
 پایین رفت.

به اتاق برگشتم همه چیز عادی بنظر -
 می رسید. ولی دینم که آب گرم نزدیک
 بستر گذاشته شده بود و قاشقی کنار آن
 قرار داشت که بفکرم برای شربت خواب
 مانده بودند ممکن سایه بیکی از نو کرها متعلق
 بوده باشد.

قدیقه و چین را آویزان کردم و بطرف -
 دستکولم رفتم که در بین آن دوا قرار داشت
 ولی متوجه شدم که کمی تغییر یافته بود.
 بصورت یقین نو کرها به دستکول یکمهبان
 دست نمی زدند. به هر ترتیب دوا را گرفتم و
 بطرف بستر رفتم. آن ربا قدری شیسر
 نوشتیم.

به باریدن برف که روی شیشه کلکین
 چون پروانه ها نقش می یافتند تگریستیم:
 فکر کردم شمع را خاموش بسازم ولی احساس
 کردم توانایی این کار را ندارم.

بنظرم چنان آمد چینی که به کوهت بنشد
 آویزان بود بزرگ شده و بدرخت بز رنگ
 کاج بدل شد و خطوطی که یخ و برف بر
 شیشه کلکین کشیده بود و حشتا که بنظرمی
 رسید. فریاد کردم ولی از گلویم صدا بر نیامد.
 شکل روشنائی و تاریکی از نظرم محو می شد
 و بعد همه چیز از برابرم فرار کرد...

ولی مژه هایم سنگینی می کرد
 و مثل اینکه بدنم نیز به این سر نوشت
 مبتلا شود. بعد صدای زهزمه بگوشم رسید.
 این کابوسی بود که از آن بیرون شده نمی
 توانستم.



است ولی کلمات از دهانم خارج نشد. بزودیکر او را ندیدم .

روز بعد برف شروع به آب شدن نمود . نظرات آن از روی خانه های ویران کالسیوردی می چکید مانند اینکه بحال این خانواده می گریست .

لنوکس وادوش بستر ی شدند . کنار بستر ایمنی گرانت نشسته بسودم . ناگهان دروازه اتاق خواب باز شد و ایژا بل بیرون آمده پرسید .

«آدر چن خوب هستی»
ای گران باهنگی که از آن نفسرت بارید گفت .

بپتر است باردیکر این کلمه را بزبانت زبانی . جانی سعی کرد تو را بیاید و لی تو همه را زیر پایت گذاردی و فرار کردی . فکر نکن تو را شناختم . جانی بیچاره بتو علاقمندی پاک داشت . اونمی خواست قصه های نفرت آوری که بر اطراف تو یغش شده بود باور کند .

تو همیشه برای او یک لکه سیاه بودی . همه کس راجع به روابط تو و شوهرم می دانند و حتی همه همه مردانی که بدورت می گشتند . آن سفر طولانی به تو و خانواده ات تعجبیل شده بود زیرا تو حامله دار بودی و آنهم از خسرت . بعد همه چیز رابه جانی گفتی و آن حادثه سوم رابار آوردی ولی حاله اردد بگری وجود ندارد که توبه آن عرو سی کنی . تو نتوانستی لنوکس را بچنگت بیاوری و به همین سبب تو اجازه نداری کلمه (مادر) را بکار ببری» .

سکوت ترس آوری بر همه جا پال گسترده بعد صدای خش خش پراهسن بسته شدن دروازه شنیده شد . مانند ما ندیم .

چشمان ایمنی گرانت باز بود و لی از آن توری بیرون نمی چید . ولحظه بعد چشمانش برای خواب بسته شد .

بسوی اتاق لنوکس براف افتادم . میخواستم که برابم بگوید که دوستم دارد .

دروازه راباز کردم . لنوکس بیدار بود و منتظرم . بسادگی گفت :

«آرا دوست دارم . هلن بامسن ازدواج می کنی ؟»

بسویس خم شدم . بعد لبانش بمن تماس نمود و بالاخره مزه آرامش رابعد از مدت های طولانی باز یافتم .

کسی را از زینت ها پایین کرد . هوا سرد بود و انعکاس حلقه ای در برابر سگ ، بعد صدای سینه ای وسعی کردم از دست این آروس خرد رادها سازم ولی تهری نبخشید . ازلیام فریاد های بی شکل برآمد ، مغزیم به اهمیتگی هو شمار یش راباز می یالت ولسی لذت ج بهانی نداشتم . مغز من اختلال میداد که چیزی انجام بده .

ناگهان جیغ زدم (مرا افکار کردی) وچشماتم باز شد .

باورم نمی شد ولی درد واقعا وجود داشت و همچنان بوی مشعلی به مشام میرسید و چیزی باکسی در گوشه ای مشغول کندن زمین بود... فریاد کردم و صدایم طنین عجیبی نمود و دوباره این کار را کردم شبیحی که مشغول کندن زمین در انظر ف (فعل باکره) بوده طرفم آمد . او دینس با صدای خشک و آمرانه گفت :

«جیغ نزن»
مرا به میخ های آهنین صلب و اریه دیوار بسته بودند و نمی دانم که در هنگام بیسوختی چه بسر مانده بود و لی اکنون به صورت درست دینس و دیوا نگی هایش را درک می کردم .

برسیدم :
«آرا من چه می خواهم . تو مریض هستی بگذار بتو کمک کنم» .

«تو دیگر نباید از آن نگاه های که دیشب به لنوکس انداختی ، بیندازی تو باید از من باشی» .

در همین موقع صدای لنوکس آمد .
«دست نگه دار اگر او را آزار بدهی ترامی کشم» .

دست تپیدم که دینس سست شد و بروی چپره و گردنم سایه درازی انداخت .
«دینس تفنگچه ای که از جنگ گریه آمد آوردی بستم است . آن را به پای لنگت آتش خواهم کرد و همینجا می گذارم تا با درد جانکه جان بد می» .

«آرا چطور میباید ؟»
«ایسوی درد که اتاق هلن روشن است و آن ها کما که بسترش را خالی یافت . همه را بیدار کرد و متوجه شدیم که تو دینس نیز گذشته بودی . بعد تفنگچه ات را برداشتم و اینجا صدای هلن را شنیدم» .

تفنگچه را مانند و بند ها را از دستم هایم برداشتم . آن آزاد شدم .

• • •
انها سعی کردند اعتراض کنند و لی من گوش نکردم . بسوی ستون دود دیدم . جانی ناگهان از بین دود برآمد و روی دست هایش لنوکس فرار داشت . من و موری کمک نمودیم و در دوازه برای رفتن ایژا بل بیرون آتش زدم . آن سعی کردم بگویم او مخلوط

سجاریه ۵۲

بقیه صفحه ۵۷

دیوانه در .

ده بغل گرفت و گریه کنده ده دانه گزه برد و زیر خاک و سنگها کفش .

به او روز تا وقت گشتش بودم و گریه کنده سبیل می کردم . ده آخر برش می کشتم :
«آراس دکه سگ ، پدا شده از پایت کنده خوشتر و اورم کانت :

نی دکه سگا سرم خنده کنن ، دکایش مره دیوانه کن .

• • •
انها سعی کردند اعتراض کنند و لی من گوش نکردم . بسوی ستون دود دیدم . جانی ناگهان از بین دود برآمد و روی دست هایش لنوکس فرار داشت . من و موری کمک نمودیم و در دوازه برای رفتن ایژا بل بیرون آتش زدم . آن سعی کردم بگویم او مخلوط

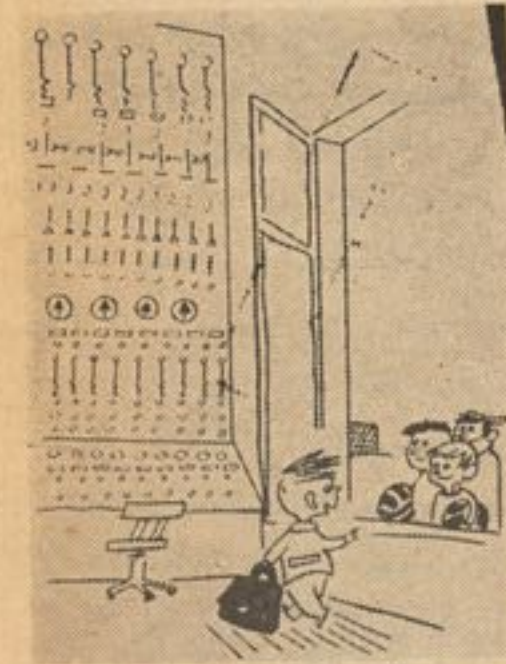
• • •
سگم سرم خنده کنه ، گیایه گوس
«کنه ...»
یک وقتی متوجه شدم که کریم هم بمن خیره شده نگاه میکند . خواستم بسوی یش بپروم . کریم با لحن شوخی گفت :
«آرا کی توام دیوانه شدی ، مکم بچم ناخالی سگا پدا نکدی» .
چره نبود هر دو بلند بلند خندیدیم و آواز خنده های ما میان دو کان کریم با هم می رفت و جو می شد .
پایان



بدون شرح

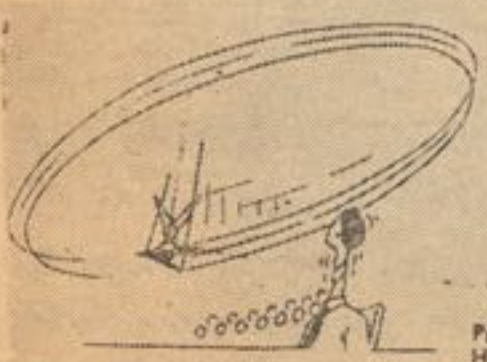
با چار پا

شخصی از دوستش پرسید:
- راست است که شما یکی رادو میبینید؟
در جواب گفت:
- آری! چنانچه شما را با چار پا می بینم!



من رفتم خدا تکمیل دار ... رفقا
تأثیر کتاب

شخصی گفت: زخم سه گانه دنیا آورده و
اتفاقاً روزی قبل از وضع حمل هم کتاب سه
تفنگدار میخواند، از این قرار تصور میکنم،
سه تفنگدار کتاب موثری است!
شنونده لبخندی زده گفت:
اگر مطالعه کتاب تا این حد موثر باشد،
پس باید خدا را شکر کنید که کتاب چهل طوطی
نمی خوانده است!



مردن درازی بالای جان آدمی

ژوندون



قرابت

يك وقت شخصی بر جعفر برمکی وارد شد و تقاضای کمک کرد، پس از چند روز که برای
اخذ نتیجه موفق شد جعفر را ببینید، به وی گفت:
چرا این قدر در پذیرفتن من و انجام مسئولیت تعلل میوزی؟ در صورتیکه بین من و شما
قرابت نزدیک وجود دارد!
جعفر با تعجب از چگونگی قرابت پرسید و مرد در جواب گفت:
پدرت در جوانی از مادرم خواستگاری کرده بود، و اگر ازدواج آنها سر می گرفت حالا من،
تو بودم.

کارت ویزیت

روزی یکی از اشخاص از خود را می در غیاب
(ولتر) نویسنده اسپرانتسووی بدیدنش رفته
بود، برخلاف انتظار دید که وضع اطاق ولتر
بسیار درهم و آشفته و گردو خاک زیاد روی میز
تحریرش نشسته است!
از فرط ناراحتی با انگشت خود روی همان
میزگرد آلود نوشت (احمق) و رفت.
فردای آنروز تصادفاً ولتر را در سرک دید
و گفت:
دیروز خدمت رسیدم تشریف نداشتید!
ولتر بانگاهی فیلسوفانه بر او گفت: بلی،
کارت ویزیت شما را روی میز تحریر دیدم!!

خرس و دزد

صاحب باغ انگور وارد باغ شد و دید يك
دزد و يك خرس مشغول خوردن انگور هستند،
صاحب باغ، دزد را گرفته به دوخت بست و
خرس را بیرون کرد و چوب را برداشت که دزد
را بزند.
دزد گفت: چرا تبعیض قایل شدی؟ کاری
به خرس نداری و مرا میزنی؟
صاحب باغ جواب داد: برای اینکه خرس
میخورد و می رود، مگر تو میخوری و هم می بوی

بخل و امساک

شخصی بخیلی را گفت:
سبب چیست که با این دوستی و رفافت،
مرا مهمان نکرده ای؟
بخیل گفت: به جهت آنکه از قوه استیجاب
تو با خبرم! هنوز لقمه به دهانت نرسیده لقمه
دیگر برمی داری!
دوستش گفت: مرا مهمان کن، شرط میکنم که
در میان هر دو لقمه دورگت نماز بجای آورم



برخیز که بهار آمده !!

آرایش و پیرایش

اقسام کریم، پودر، لبسریسن، توریید بعضی مواد خام مانند اسپاناس سرخی و غیره نیز تهیه و عرضه می‌کند. تصمصیم گرفته شده است که تمام

چون بار دیگر اموال خارجی بازار های مصر را پر ساخت صنایع محلی بایک رقابت شدید روبه رو شده کارگاه های دستی جای خود را به کارخانه های بزرگ گذاشت و عده یی هم در این رشته تخصص یافتند و میزان تولیدات بلند رفت. مثلا از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۰ از ۵۶۷۲ درجن لوازم آرایش به نه هزار درجن رسید. سر مایه های ملی برای تولید عطر های لوکس به کار افتاد و سه فابریکه بزرگ به وجود آمد.

صنعت آرایش پیش از هر چیز دیگر فن و هنر است ما ساز، توفی، و رنگ آمیزی موی و آرایش روی عملیاتی است که باهم اختلاف دارند و هر یک مستلزم وقت و اهتمام خاصی است. بالاخره متخصصین مصری به تمام اسرار صنعت آرایش پی برده اند و از سال ۱۹۵۶ به اینطرف تعداد متخصصین آرایش خارجی در مصر کاهش یافته است.

چون این فن در ممالک مترقی به موسسات آرایش منحصر نمانده به پوهنتونها نیز راه یافته است و به حیث یک علم فرعی در پوهنهای های طب تدریس می‌گردد. با اینکه آرایش در جمهوریت عربی متحد از هر لحاظ پیشرفت نموده و لی بازم گاهی مشکلاتی مخصوصا از رهگذر

تورید بعضی مواد خام مانند اسپاناس عرض و جود می‌کند. تصمصیم گرفته شده است که تمام این مشکلات و لو به هر قیمتی باشد از میان برده شود چنانچه در این اواخر برای زرع بعضی نباتات خوشبو از قبیل یاسمن، نیلوفر و انواع مختلف گلها به پیمانان و سیمی در ناحیه شرقی اقدام به عمل آمده و این فعالیت در ساحه وسیع ناحیه نیز به سرعت روبه افزایش جریان دارد.

دختران جنگلهای سیاه در شب عروسی موی خود را در چنگ آرایش گران می‌گذازند تا تار از سرشان برکنند و رشته های مهره های رنگین را با چنان فشار بصورت های متقاطع به چهره های شان ببندند تا تادر گوشت رخسار شان فرو برود و بندیش جریان خون در ورید های چهره برافروختگی و آماسی به سیمای شان ببخشد.

این رنگ آرایش، زیبا ساختن باکندن موی و فشردن و بالاخره زیبا ساختن با استفاده از رنگ های گلها و گیاه های وحشی صورت بسیار ابتدایی آرایشگری بود که روزگاری هم دختران انگلیسی باگزیدن لب سرخی و رنگینی بدن میبخشیدند.

در مصر نیز هر چند مراحل تکاملی خود را پیموده است اما با مقایسه با فن آرایش اروپا نیان می‌توان اصالت های آنرا شناخت.

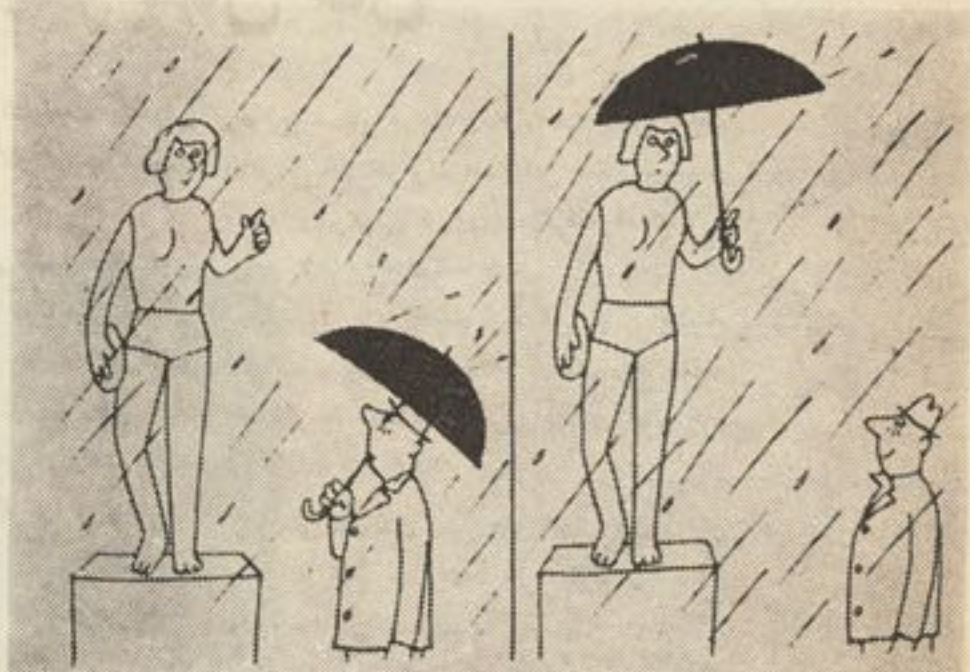
دختران جنگلهای سیاه در شب عروسی موی خود را در چنگ آرایش گران می‌گذازند تا تار از سرشان برکنند و رشته های مهره های رنگین را با چنان فشار بصورت های متقاطع به چهره های شان ببندند تا تادر گوشت رخسار شان فرو برود و بندیش جریان خون در ورید های چهره برافروختگی و آماسی به سیمای شان ببخشد.

این رنگ آرایش، زیبا ساختن باکندن موی و فشردن و بالاخره زیبا ساختن با استفاده از رنگ های گلها و گیاه های وحشی صورت بسیار ابتدایی آرایشگری بود که روزگاری هم دختران انگلیسی باگزیدن لب سرخی و رنگینی بدن میبخشیدند.

در مصر نیز هر چند مراحل تکاملی خود را پیموده است اما با مقایسه با فن آرایش اروپا نیان می‌توان اصالت های آنرا شناخت.

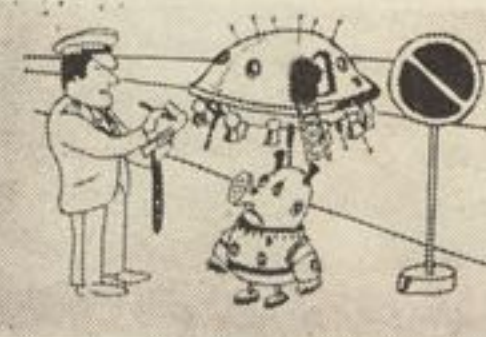
حق مشوره

خانمی وارد دارالوکاله می‌شد از وکیل دعوی پرسید : جناب وکیل، جریمه یک بچه بی‌که با سنگ شیشه پنجاه افغانی واشکسته چقدر است ؟ وکیل لحظه فکر کرد و گفت : پنجاه افغانی از پدرش مطالبه کنید ! خانم گفت : بسیار خوب، خواهش میکنم پنجاه افغانی مرحمت کنید زیرا این هنر از پسر شما سرزده است . وکیل بلافاصله گفت : ببخشید خانم، شما باید پنجاه افغانی دیگر لطف کنید، زیرا حق مشوره قضایی من در هر نوبت صد افغانی است !



بگیر که تو مستحق تر از منی !

دو افغانی دعا



بدون شرح

خانم بیماری دو افغانی به سائل داد و گفت این را بگیر و برای سلامتی من دعا کن ! سال نگاهی به دو افغانی و نظری هم به سرو صورت خانم انداخت و گفت : رنگ و رویت خیلی پریده، فکر نمیکنم دو افغانی دعا دردتورا دوا کند !

جواب انوشیروان

کسی مزه به انوشیروان عادل آورد و گفت : شنیدم که فلان دشمن ترا، خدای عزوجل برداشت ! گفت : هیچ شنیدی که مرا بگذاشت ! اگر بمرود علو جای شادمانی نیست که زندگانی ما نیز جاودانی نیست



بدون شرح

قصه‌ای از غصه‌ها

خوهر : اکنون که نامه شما به اخیر می‌رسد میخواهم نظریات خویش را پیرامون افکار، نظریات و عقاید شما بنویسم . شما میدانید زندگی دوپهلوی دارد یعنی خوشی هاوغم ها این دو کلمه زشت و زیبا همیشه باهم رفیق اند هر گاه لذتی از تلخی ها و ناگواری و شکست های زندگی رانه بینم چطور ممکن است از خوشی ها و پیروزی ها و شادکامی های آن لذت ببریم . و اما عطف برگشته بزرگان که : هر قدر بر تجربه افزوده میشود بصیرت و آگاهی شخص گسترده تر و ژرف تر میگردد . پس آروز مندم گداشته هارا بباد فراموشی سپرده و از بهار عمر خویش که با بهار طبیعت یکجا از راه میرسد . صفحه جدیدی را در زندگی خویش گشوده و به امید اهداف عالی و زندگی سعادت مند پیش بروید . به امید موفقیت

صفحه ۵۳

افسانه جهیل سیستان

دختر صابر شاه و پسر کمال خان

رود هامون هلمند با موقعیت جغرافیایی خود با اراضی پهناور مسیر خود از چندین هزار سال پیش مامن اصلی مردم ما بوده و با داشتن آب فراوان و خاک حاصل خیز شرایط مساعد زندگی مردم ما را فراهم ساخته و برای استقرار و تمرکز بیشتر نفوس امکانات بهتری را فراهم نموده است.

رود هلمند با شمول معاونین خود با سرعت زیاد به قلعه ی بست میرسد از اینجا به بعد از وسط دشت مرگومیر میگذرد. در حین عبور از این مناطق وضع جریان آن متغیر است. دشت مرگومیر به کنار راست رود هلمند واقع است، نسبت به حصص گرمسیر ارتفاع زیاد دارد، دشت مرگو و گرمسیر در حقیقت بعد از یک سطح مرتفع به ساحل سیستان افغانی گسترش یافته است. رود هلمند در وسط این دشت جریان دارد بعد از این رود هلمند خود را آهسته آهسته به ساحل کم ارتفاع و فرو رفته هامون هلمند میرساند و به آنجا میریزد. بست، نادعلی و زرنج که شهرهای مهم تاریخی سیستان بوده اند، عامل اساسی شسرت تاریخی این مراکز اجتماعی و سیاسی و اقتصادی قدیم است و در مساعده و سازگاریهای طبیعی آبهای جاری رودخانه های این حوزه مطالعه کرد

در وقت آبخیزی آب دریاچه هازیاذ شده هامون بزرگ هلمند (سیستان) را تشکیل میدهند در موسم بهار زمانی که مقدار آب هامون هلمند زیاد میشود، آب آن لبریز شده بیک حوزه فرو رفته دیگر که در چند کیلومتر شرق آن موقعیت دارد، سر از بر گردیده، هامون دیگری را که بنام گودزره معروف است، بوجود می آورد.

رود هلمند در اوستا بنام (تومانت) یاد شده است، مورخان کلاسیک بناهای مختلف چون (انامند) و (انامندرس) آنرا یاد کرده اند. جغرافیه نویسان اسلامی این رود را رودخانه هزار شاخه خوانده اند. با اکتفا باین مطالعه ی هیلو گرافی بعد

از مقدمه مختصری افسانه فولکلوریک پیدایش جهیل سیستان رابه خوانندگان عزیز تقدیم میکنیم:

جهیل سیستان که در واقع کاسه آبهای باقیمانده دریای هلمند است به نامهای مختلف مانند هامون هلمند و هامون صابری نیز یاد میشود. این جهیل که قسمت زیاد سرحد افغانستان و ایران را میسازد. در گوشه جنوب غربی افغانستان میان (میل کرکی) و (سلیان) واقع شده است.

عمق جهیل هنوز یوره معلوم نشده است و ملاحان و کشتیبانان از روی تجربه باین نظر هستند که چاهایی که آب آن کبود و بی گیاه به نظری آید عمیق تر است.

مردمیکه در اطراف و اکناف جهیل زندگی میکنند خانه ها و محل بود و باش افسانوی و جالبی دارند که بعد از نظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت.

در چاه های کم عمق جهیل، نی، نخ و توتک میروید. این گیاهها در بهار و تابستان آهسته آهسته روبه زردی میرود و تاقوس همچنان دوام میکند و بعد همانجا فرسوده شده از زمین میروند. در اطراف جهیل مالداران و صاحبان گله های گاو زندگی میکنند. بعضی از این ها سه ماه را آنجا ها گذرانده در تابستان و زمستان دو باره به خانه های خود بر می گردند.

گاو داران اکثر تمام سال در آنجا باشند و برای خوراک گاوهای شان از گیاه های خشک استفاده می کنند. خانه های این مردم از نی و لوتخ ساخته شده است.

برخی مردمان آنجا از نی چیری های میسازند که (اسیل) گفته میشود و به صورت عموم مردم کنار جهیل از خود خانه ندارند و در (اسیل) ها زندگی می کنند و غذای شان باشکارهای و دیگر برندگان دورادور جهیل تهیه میشود.

آواز فیرتنگ شکاریان در کناره های جهیل روزها و شب ادامه دارد و در لفظه ها آوای وحشی برندگان آبی آن گرانه هارا قطع میکند و خیل های بزرگ مرغان را برانگنده میسازد.

زندگی باشکار هر چند زیاد راحت بخش نیست اما مردم با آن خو کرده اند و این شکار شکل پیشه و سرگرمی ضروری را گرفته است.

افسانه جهیل

بودن بود یک پادشاه بود نام این پادشاه صابرشاه بود و در آن زمان در کنار رود هلمند و چهار برج پادشاه دیگری بود که کمال خان نام داشت.

دریای هلمند از زمین های کمال خان راهش را تا زمین های صابرشاه باز میکرد و فیضش را به هر دو می رسانید.

روزی کمال خان برای آبیاری زمین های بی حاصل خود زن و مرد را به ساختن بند بزرگی فرمان داد. هیاهوی مردم، روز ها از صبح تا شام در کنار هلمند پیچید و بند بزرگی آباد شد که نامش را بند کمال خان گذاشتند.

آباد شدن این بند بیکالها زمین صابر شاه را از آب رود بی بهره ساخت و او را برای سالها به خشک آبی گرفتار کرد. از قضا کمال خان بگری داشت که در دلبری و مردانگی بلند آوازه بود و صابر شاه هم دختری داشت ماهروی و مشکین موی. روزی چشم این پسر به صورت زیبای آن دختر افتاد و یک دل نه صد دل عاشق بقرار او شد. پسر کمال خان دست به دامن پدر انداخت و از آتش سوزانش رابه وی بازگفت. همان بود که اسپان خاصه با زور و سیم آراسته شدند و خواستگاران با نطقه های گران بها راه حصار صابر شاه را پیش گرفتند.

گاهی که این خبر به صابر شاه رسید. خواستگاران کمال خان را نزد خویش خواست و گفت که دخترم رابه شرطی به پسر کمال خان میدهم که کمال نیم زو آب مرایک زو بسازد یعنی به اندازه نیم خشت آب رواریک خشت بسازد چون پسر کمال خان نزدیکش نهایت عزیز بود این خواهش را کمال خان پذیرفت و نیم خشت آبرو را به اندازه یک خشت بزرگتر ساخت.

منجمان آن روزگار پیشگویی کردند که

علیشیر نوایی

ست. به گروه خود پیوست و بر فرس های یاری که زیاد زیر درختان گسترده شده بود اوزانو نشست. آدمهای خسته از کار در حالیکه دعا خواندند بزمبانی دری، ترکی و آلسنه فری که برای ارسلانکول بیگانه میشود، به صحبت قبول بودند و گاه - گاه بسوی دیگ بزرگی بفاصله چهل - پنجاه قدم دورتر قرار ست و در اطرافش مردم حلقه زده بودند و بخار از رویش بر میخاست، نگاه میکردند . سرکار با بروهای درهم کشیده بعد از آنکه می به دوره افکنده اشپز را مخاطب ساخت: - شروع کن!

بیر مردی که وظیفه گسترش خوان و اس داشت، پیشروی هر کس یک، یک و زن ملایم گذاشت و بعد از آن در طبق سفالین گلدار «مستاه» کشیده شد . ارسلانکول بر طبق عادت از صرف غذا ستر از دیگران فراموش یافت و چون بسا ناراض خویشتن «نان و نمک» شده بود، بدون در انتظار آنها بنشیند، از جا برخاست. در تمام ساحات کار، سرو صدا خفته شد. فقط بچه های شوخ در اطراف شترها لیلهایی که مصروف استراحت اند، گرد ، برای حیوانات مزاحمت ایجاد میکنند. اینجا و آنجا آدمهای بیکار برای تماشای رت جدید قدم میزنند .

از سلانکول به محل کار چند لحظه قبل آمد . اینطرف و آنطرف گشت و خودش منوجه نشد که چطور ناگهان از راه خوازه آمده است . از مهارت استادانی که ن گنبد با عظمتی را نظیر اطفالی که گنبد می سازند بدون کمترین تردد و تشویش تصاد و اطمینان خاطر بر پا میدارند، دچار می شد .

سبب به خوازه هائی که در اطراف گنبد با گردیده بود، تکیه کرد و بدور دستها هم دوخت . هر قدر به دقت بنگری، مدرسه باکین، مناره های سر افراشته به آسمان شک های قشنگ پر نقش و نگار شهزادگان کنگره های دزهای شکوهمند، در میان اج سبز درختان و سبزه ها، یکی بعد از در نظر مجسم میگردند . بسا اینکه سلانکول اکثر این جاهارا از نزدیک دیده ، با آنهم از فاصله دور دست زیباتر و لوهمند تر بنظر میرسیدند . ناگهان در برابر او اوساحه بزرگی که با درختان سرو محاصره دیده بود مشاهده شد . از سلانکول خود بود گفت: «هان، مگر این «باغ جهان آرا» است ؟ فقط خود آنست ...»

آنجا ... خیابانها دیده میشوند: او خود را به چوب خوازه تکیه داده، مانند بیکه خویشتن را از دست داده باشد، در دست ها چشم دوخت: « که میدانشاید

بقیه صفحه ۳۵

هنگامیکه بهار میرقصد

در تمام نمایشهای انفرادی او داخل گر دید. تماشا چنان همیشه برای باقی ما نمن بیشتر اوروی سنج کف میزنند تا این رقص (مناجات - رازونیا) را برای شان اجرا - نماید.

م. تورغو بنایوا بعد از آنکه بصفت رفاصه ای چیره دست شهرت یافت به طرح تنظیم و پرود یوس رقصهای دستجمعی - پرداخت. در سال ۱۹۳۶ بهر اهی استاد علیم رقصهای گروهی نمایشنا مه (کلسره) را تنظیم کرد.

در سال ۱۹۳۷ با ایگور مو سیف در گروهی که زیر نظر وی کار میکردند به کار آغاز نمود. در سال ۱۹۵۴ دسته کوچکی را از فارغان انستیتوت رقص متشکل ساخت. این دسته کوچکی هسته انسامیل (بهار) را تشکیل دادند.

در سال ۱۹۵۷ یعنی قبل از شروع - فیستوال جوانان و دانش آمو زان در مسکو، تعداد اعضای گروه دو چندان گردید. اکنون تعداد آنها به پنجاه نفر میرسد آنها بیش از ده پروگرام و بیش از دو صد نمایش مختلف را اجرا میکنند .. هر سال به تعداد نمایش ها افزایش بعمل می آید. انسامیل در طی سفر های هنری خود به یا فتن رقصهای جدیدی موفقی میشود. این رقصها بر اساس سنن ملی که باز مانده قرون و اعصار گذشته میباشد، با آمیزه ای از رنگهای زندگی معاصر تنظیم میگردد.

م. تورغو بنا یوا تاکید مینماید که باید در اینجا تناسب و هماهنگی بعد اعلی رعایت شود تا رقص مورد نظر خصوصیت ملی خود را از دست ندهد و اسلوب خاص آن مختل نگردد.

رقصهای نو

.. در آنجا دفتر چه های یادداشت

دلدار من در اینجا بسر ببرد، شاید او همین حالا آراسته و پیراسته بسان پری، روی این خیابانهای سرو در گشت و گذار باشد. بالنگه صدمین همسر خاقان خواهد بود با آنهم گمان نمیرم مرا کاملاً از یاد برده باشد! ..

سبل غم و اندوه جانگناه بر قلب جوان فشار آورد . آهی عمیق اژدل کشید . بعد از آن برای اینکه خویشتن را تسلی بخشد چنین سرود:

«ناتمام»



رقص زبان تنست ورقاصه گوینده ای آن .

کوچکی بنظر میرسد که روی ورقهای نفیسه با خطوط و نقطه های متعدد نقشی کشیده شده است - این نقوش عبارات از طرح ابتدایی رقصهایی است که هنر پیشه تورغو بنا یوا به ایجاد و ابداع آن دست می یابد.

رسوم و اشکال رقصهای جدید

هنگامیکه مصروف تمرین میشود آهنگ موسیقی در ذهن نقش می بندد نه تنها موسیقی ملی، بلکه بار چه های کلاسیک نیز درین زمینه با الهام می بخشد بعد از استماع موسیقی در حالیکه چشمها نم بسته میباشد، رقص جدید (متکامل) را در برابر خود (مشاهده) میکنم و بلا درنگ به کشیدن خطوطی نظیر اینها - گذاشتن نقطه هایی برای تثبیت حالتی چون قرار گرفتن رفاصه ها روی سنج .. حالت پراگندگی .. تلاقی در وسط .. والی آخر شروع مینمایم . هنگامیکه بار دیگر با آنها ملاقات میکنم، طرح رقص آینده تکمیل شده میباشد اما این کار کافی نیست، باید ادای حرکات را عمق بخشید و سیقل داد . طبیعا اینهمه ریزه کاریها در جریان تمرین و مشق بسر میرسد .

چنانچه بهر يك از رفاصه ها تو صیه می شود تا هنگام اجرای نقش خود حرکت تمام رفاصه های گروه را در تصور داشته باشند. فقط در چنین صورتی ممکن است انسجام و هماهنگی حقیقی را تضمین نمود. روی سن امکان (پنهان شدن) در عقب همباز پیدا وجود ندارد هر چند تعداد آنها به ۵۰ میرسد اما باز هم هر حرکتی بوضاحت در معرض دید و قضاوت تماشاچیان قرار دارد. بنا بر آن هر يك از اعضای گروه در دستها نظیر یکه به تنها می میرقصند. در هنگام رقص دستجمعی با کمال دقت و رعایت تمام ریزه کاریها باید برقصند.

مترجم: مهدی دعاگوی

ستاره

گان

افسانه

ساز



ماری شیلز و همکار دایمی او

رژیسور فرانسوی ازدواج چهارم:

«رو گروادیم» رژیسور فرانسوی که شهرت بین المللی داشته و غالباً علاقمندان سینما و هنر پیشگان او را کاشف بر زیت بار دو هم خطاب میکنند سر انجام يك بار دیگر در دایره ازدواج قرار گرفته و تاجاییکه نشرات فرانسه گواهی داده است اینمرد چهل و شش ساله آرزو میکند که ازدواج او بصورت خیلی خصوصی و مخفیانه بشکل يك راز پوشیده صورت گیرد ولی این آرزوی او پوره نشد زیرا بعد از جدائی خیلی محرمانه از همسرش اخیراً دوشیزه «کاترین شنایدر» را بدم عشق خود انداخته است.

«کاترین» اصلاً دختر يك میلیونر پوره و صاحب چندین فابریکه های تولیدی و بافتندگی میباشد که تاکنون در حال تجرد زندگی میکرد او ۲۹ سال عمر دارد که از همه جزئیات زندگي «وادیم» آگاهی داشتند و به جریده نگاران بصراحت گفته است هرگاه چیزی در باره ازدواج او می نویسد بی زحمت کلمه همسر چهارم وادیم را بپهلوی نامش علاوه نمایند.

زنان «وادیم» عبارت از بررژست بارو، انتی ستربرگ، جنی فوندا بودند که رسماً باوشان ازدواج نموده بود و حالا همسر چهارم او «کاترین شنایدر» است که بقول خودش تا آخر عمر باو بسر خواهد برد.

سیتو میک کوئین در محکمه :-

سیتومیک کوئین هنر پیشه معروف امریکائی این اواخر بیک مشکل بزرگ گیر شده است که گفته می شود این موضوع باعث رکود کار های هنری او شده و

مخصوصاً کار فلم نیمه تمام او را یکسره مختل ساخته است. جریان موضوع از این قرار است که «نیل آدفر» همسر سابق او که از کوئین دو فرزند هم دارد به محکمه شکایت برده و از محکمه تقاضا نموده تا به استغاثه او رسیدگی نموده و در مورد بیعدالتی که کوئین



«کاتیا» بدون عشق ازدواج کرد این موضوع بازار فروش ریکارد های او را گرم تر ساخت.

نسبت باو نموده حکم عادلانه صادر نماید.

شکایت «نیل» از زندگی مشترک کوئین باستاره معروف فلم «لف ستوری» آلی میک گراف مایه میکیرد و در شکایت نامه تصریح شده که کوئین باید این حرکت خود را بایک مقدار پول قابل توجه جبران نماید. چون تاکنون حکم محکمه در

اینمورد صادر نشده و کوئین مجبور است بپهلوی وکیل دعوی خود در محکمه حاضر باشد از اینرو کار های هنری او بر کود مواجه شده است.

ازدواج بدون عشق :-

«کاتیا ایشیتین» یکی از ستار گانی احجار کریمه ذوق و علاقه بخصوص المان بشماري آید که در گرد آوری

داشته و ستاره پخت او را درخشیدن گرفت که یکی از کریمه را دريك ساختمان نفیس بمعرض نمایش قرار داد و توجه واقع شد.

فلم بوبی وگلدن جوئلی آن: فلم بوبی محصول دایرکت پرو دیوس را جکپور یکی از پر صدا ترین فلم سال ۱۹۷۴ در قبول شده و با استقبال بی سابقه مواجه گردیده است. چنانچه همین استقبال گرم بود که چند قبل پنجاهمین هفته نمایش خود تکمیل و در دایره جایزه گلدن جو واقع گردید.

گلدن جوئلی جوایز اختصاصی است و به فلم های داده میشود پنجاه هفته بصورت فول هاوس نمایش قرار بگیرد.

جوایز گلدن جوئلی معمولاً از پرو دیوسر فلم تهیه و طی محفل مجللی بکار کنان فلم توزیع می شود و در خصوص گلدن جوئلی فلم



راچکپور از همیل کپاریا هرو فلم بوبی فقط تشکر کرد.

حلقه های نزدیک سینمای هند عقیده بر این بود که را جکپور بچه گلدن جوئلی فلم خود شاید دس کم يك هفته جشن پر شکوهی تر



سیتو میک کوئن از زندگی مشترک با آلی میک گراف به مشکل

بزرگی مواجه شده است



حسابی پول مالیات دولتی که بعد از طرف مقامات مربوط قیمت اصلی فروش کشف شد پرو دیو سر به جرمه نقدی محکوم گردید .

«مای» در یکی از مصاحبه های خود گفته است از این رویداد جدا متاثر است و این جریان هم وابسته به شیوه کاریک موسسه تولیدی فلم های آزاد است که او را در آستانه یک افتضاح قرار داد .
«مای» تصمیم گرفته بعد از این در موضوعات خرید و فروش شخصا خودش حصه بگیرد تا در آینده چنین یک موضوع تاسف آورو بدنام کننده خلق نشود .

«او گر وادیم» رئیسور معروف فرانسوی و همسر، چها ر ش «کاترین شنا یدر»

بگیرد و انعامات ابتکاری هم بکارکنان فلم تقدیم نماید .

او زلی علی الرغم این حدس راجکپور از ا- محفل ساده ترتیب واز عموم کارکنان میس طلم ابراز امتنان نموده ودر اخیر طر محفل اعلام نمود که بخاطر موفقیت فلم خود مبلغ يك لك كلكدار هندی فی متو را به مقامات دولتی تسلیم خواهد هنرا نمود تا دولت به حاجتمندان توزیع کند راجکپور ضمنا گفته است این های کار را بخاطری نموده تا دیگر سید سازندگان فلم بعوض تشکیل محافل مدگیر خورد ونوش باید کاری کنند تا خدمتی نام به طبقه محروم و مستمند انجام شده از هر بتواند .

برژیت بارو و عاطفه مادری :

«کاترین دینوی» ستاره افسانه ساز فرانسوی که از چند سال باین طرف تصمیم داشت مادری باشد برای اطفالی که والدین شان آرزو ندارند آنها را داشته باشند بیاس این مفکوره میخواست ریکاردی در این موضوع قایم نماید . چنانچه در پهلوی چند طفلی که از دیگران گرفت یکی هم فرزند برژیت بارو بود که محصول از دواج او با روگروادیم میباشند .

کاترین از چندین سال باینطرف دخترک را تحت مواظبت و لطف خاص خود قرار داده بود که برژیت هم از آن رضائیت خاصی داشت . ولی این اواخر که موضوع ازدواج کاترین با مار چلیو گرم شده برژیت بارو پیغامی به «کاترین» فرستاده که تصمیم دارد دخترش را از او بگیرد زیرا او نمیخواهد مادر دخترش که منظورش از کاترین است از دواج نماید .

ناظران اظهار عقیده نموده اند که برژیت بارو این پیغام را به کاترین صادر نموده که خود او نظر خاصی به مار چلیو دارد در غیر آن از برژیت بار دو بعید خواهد بود که اسپر عاطفه مادری شود .

گریز از مالیات دولتی :-

«مای شیلز» پرو دیوسروسازنده سی ساله قلم های اخباری و مستند که چندی قبل يك فلم برای تلویزیون تهیه نموده بود اخیرا از طریق شعبات مالیاتی شدیدا مجازات شده است . «مای» با همکار دیرینه اش از مدتیست که موضوعات جالب روز را برای تلویزیون انتخاب واز آن فلم تهیه کرده و فلم را بفروش میرسانند . چنانچه چندی قبل فلمی بنام «من با دومی» تهیه و آنرا بقیمت دوصدهزار مارك آلمانی بالای دستگاه تلویزیون بفروش رسانید که بنا بعدم پرداخت

ترس در اطفال

وبه وضع تعرض دراید . در اینجا نخست موضوع ترس را مورد بحث قرار میدهم و بعدا راجع به خشم سخن خواهیم زد .

اطفال از چه میترسند -

اطفال خورد سال از بسیاری چیزها ترس دارند از آنجمله شنیدنی ها و دیدنی های است که برای آنها تازگی داشته باشد مانند رعد و برق - قیافه های ناشناس و بازیچه های که جاندار بنظر می آید و غیره . خیرگی نگاه و لرزش لب ها و گریه آنها دال بر این معنی است هم چنین از جابجاشدن میترسند و تنها در نتیجه عادت است که قرار گرفتن روی شانه یا پرتاب شدن به هوار امیتو انند تحمل کنند مشاهده حیوانات هم در و صله اول آنها را بسوحشت میاندازد و این ترس را (داروین) ارثی میدانند . از دیگر چیزهای که موجب ترس اطفال میباشد تاریکی است چه آنها مملو از موجودات عجیب و غریب می بینند علت آن این است که قوه تخیلی آنها قوی میباشند و افسانه های وحشت انگیزی را که شنیده و یا خوانده اند در تاریکی بنظر آنها میآورد و چون حس باصره آنها نمیتواند با آن مجادله نماید صور خیالی خود را دارای حقیقت خارجی میپندارند .

خطرات ترس -

ترس اگر شدید باشد هم از نگاه روانی و هم از نظر عقلانی و اخلاقی مخاطره انگیز و زیان آور میباشد تغییرات بدنی که همرا با این انفعال است نمایان ترین آثار ظاهری آن عبارت است از پریدگی رنگ صورت تنگی نفس - گرفتگی گلو - لرزه اندام - خشکی دهن و راست شدن موبرتن ترس پریشانی اعمال مختلف بدن را باعث گردیده شخص را مریض میکند و گاهی او را بطرف مرگ می کشاند .

ضرر عمده آن از نظر عقلانی اینست که غالبا سستی و ضعف حافظه و عقل را باعث شده و گاهی نیز استثنائا منجر به جنون میگردد . از لحاظ اخلاقی ممکن است سبب شود که اطفال پس رفته و موهوم پرست و ترسو بار آیند .



عیب پای مصنوعی

انلیس

یک نام مانوس

و صد میمی

در مطبوعات کشور

انلیس شما را با جریانات داغ روز

آشنا می سازد

از اشتراك انلیس پشیمان نخواهید شد

در ولایات پول اشتراك بحساب (۶۰۰۱) به نمایندگی دافغانستان بانک تحویل و سند تبادل توام با درخواست مشترک با آدرس واضح و خوانا عنوان مدیریت توزیع ارسال گردد .

مشترکین مرکز می توانند پول حق اشتراك خود را بمدریت توزیع در عمارت مطبعه دو لسی تحویل و رسید اخذ نمایند .

درو مرکز سالانه ۱۲۲۰ افغانی

درو ولایات ۲۴۲ افغانی

متعلمان مرکز ۱۱۵۰ افغانی

متعلمان ولایات ۱۶۰ افغانی

وسایل مجادله با ترس

در طفل ایجاد شود ممکن است بطور مختصر اینک راجع به آن چنان در تمهید اوریشمه بگیرد که تا آخر عمران روان نموده و همیشه بحث میشود .

اجتناب از تهدید - از همه او را رنج دهد .

مهمتر باید متذکر شد که تهدید وسیله تربیه برای اطفال قرار نگیرد اطرافیان طفل از هر حیث در تربیه او خصوصاء تهدید به چیزهای موهوم موثر هستند آنها را است که سرمشق مانند دیو - بیلو - مار آل و غیره و نمونه شجاعت واقع شوند .

ترسی که در نتیجه اینگونه تهدید

اظهارات متنان

بدینوسیله از دكتور اسعد احسان غبار متخصص امراض روحی و اعصاب دیپلومه لندن استاد فاکولته طب که در قسمت کم کردن وزن بدن اینچنان از هیچگونه سعی در بیخ نموده اند تشکر نموده و موفقیت بیشتر شان را تمنا دارم .

(عبدالمثیر و اتق)

(۱۹۸) ۱ - ۱



دكتور اسعد حسان غبار

پسر لی شه

پسر لی شو هری خواگی کلان بنگاری
مینان وبله عیش کا شادان بنگاری
خوا یوزه یم ، چی دهجر لمبو وریت گرم
سوی زره میوهر چاته له گومله بریان بنگاری
(غیثی)



راغی پسر لی

راغی پسر لی دبلانو له نفمو سره
ووتل شپانه دښت ولاښوته ترانو سره
غواړی هم له تانه ای خلمبه : هیواد زیاروکار
لاړل تیروختونه خپلو تیروافسانو سره

د پسر لی گله !

ستا بښایستم او گلالی خیره په جهان کی خومره قدر لری، آسمان له دومره لو یوالی
سره هر سحر دښمن په پاکو او روځو څاڅو ستا بښکلی مخ وینخی اوزمکه دخپل زړه له
نمه اوبه درکوی.
دزمکی مخ په تانیا یسته دی، هو استاپه ستاینه په جامعه کی مقبول شوه، بښکلو بیغلو
تاته پخپل اوربل باندی ځای درکړ، بو راستاپه مینه په غزلو کی وستایل شو.
په شعر او ادب کی ستا برخه ډیره زیاته ده، دمیثی او محبت ډیر ښه سوغات ته یی .
مگر گوره چی پخپل جمال او کمال مفروونه شی اوله باغه ونه وزی.
تاغوندی ډیر بښکلی او بښایسته گلو نه دهیواد په غرو وغو کی پیدا شول، چی نه
چا ولیدل اونه چا وستایل .
که ته هم له دغه چمن نه ووتلی او په غرونو کی دی ځای ونیو، نه به بلبل پیدا کړی ،
اونه مالیار .
ته دخلقو له نظره مه لیری کیره اوڅا تته مالیار پیدا کړه !
دانسان دا عادت دی ، چی مطلق ښه نه ستایی ، او هر ښه څیز ښه نه گڼی .
هو ! دی همالته شی ښه بولی ، چی ده ته نزدی وی، اودده خپل وبلل شی، دلته هر
څوک خپل ښاغلی گڼی او هر یو دخپل باغ گلونه ستایی .
ته هڅ کله دخلقو له نظره لری کیره! ستا بښایست دخلقو د توجه او التفات
نتیجه ده.
که ته غواړی چی هر څوک دی قدر وکړی، او دخپل سر د پاسه ځای درکړی ، لکه نرگس
هر چاته په ښه سترگه گوره اولکه دباغ غوټی هر سحر خلقوته خاڅه !
په دغسی التفات او یوه خوله خندا سړی دخلقو زړونه خپلولی شی، په یواز یتوب او
گلالتوب هیڅوک قدر او منزلت نه مومی ، اونه به تش بښایست دلیری او دلیریایی کیری .
راښه زما دبا غچی گل شه چی هر سحر دی په دین اوبه گومه
(الفت)

اوسنی ادب:

د پسر لی ننداره

شین زرغون شو شا او خوا واپه وطن یا
معطر په سوی د گلو شو چمن یا
دید یاله سپر و څا ورو رابهر شو
غاټو ل څیری کړه دڅا ورو زور کفن یا
دبلتون تنده یسی ماته په وصال شوه
دبلبل اود گل وشو لو دیدن یا
گل ، بلبل ، نسیم ، شبنم ، بښکلی ملگری
تول راجمع شول په غوټی دگلشن یا
ساز آواز او ترا نی د عشق سندی
چور ، دمیثی ، محبت شو انجمن یا
خدا ډیرو څو مړه ډیر اثر د پسر لی دی
په راتگ یی کړ خو شعاله هر غمجن یا
مستو بیغلو په اوربل کښی شوه گلونه
آراسته په ښو جامو یی کړلن یا
داشنا له لور چی مېرو وفا نشته
(رفیع) څیری کړ له غم خخه یخن یا
(حبیب الله رفیع)

نوی کال مبارک

زې گو یی ستا شه نوی کال مبارک
لومړی بهار دی دوصال مبارک
ستا دماضی دناکامیو په یاد
ستا دکامیابی مینی حال مبارک
په زیرو بزم دزړو هیلو کی ستا
نوی آهنگ او نوی ټال مبارک
دنوی ژوند له ولو لوسره دی
دا نوی فکر او نوی خیال مبارک
دپښتو نخوا په هسک نیلی افق کی
ستاد احساس نوی حلال مبارک
چی بلو شو یی زما ژوند رها کړ
په مادی شور نگین جمال مبارک
دوطن لاره کی غواړی زیار تال سره
تما می عمر په هر حال مبارک
دوکتور مجاور احمد زیار

بهار راغی

گل په سر بیاله په لاس کی تگار راغی
مبارک می پرستانو ! بهار راغی
دا کو چونه یی دحسن را بنگار یی
چی دخط یی په مخ باندی غبار راغی
په ورتغوی به سرو نسو هو سی
که دلبر جیری به عزم دبنگار راغی
توری زلفی سپین غنچه وتری شونیدی
ورنه لری بد نظر به سینگار راغی
دایسی خط تر سرو لبانو راجا یی شه
که په قندو دمیثی یو قطار راغی
توری زلفی سپین رخسار یی گنج ومار دی
معزالله صرفه هڅ مه کوه وار راغی
(معزالله مومند)

ژاندارک

در حدود ۱۴۱۲-۳۰ تا ۱۴۳۱



عسکری راعلیه اشغال پاریس به نبرد انداخت بدست بورگنی ها اورابه انگلیس تسلیم کردند محکمه او تائیر شده بود اورا بجزای ننگین ر شرم آوری محکوم کرده بموجب آن به سیاه چال محبس وانگهی درین توده عظیم هیزن انداخته شد .

یوحنا (دختر جوان اورلیان) بعیث یسک دوشیزه ساده دهائی دردهکده دومیر عیای دسرحد لوئرینسکن حیات بسر میرد . هنگامیکه درانای کار زار یکصد ساله فرانسه بورگنی وانگلستان درخشش تاج پادشاهی فرانسه رازوپزوال مشاهده کرد احساس نمود که خداوند اورا برای احیای سرتوشت واقبال فرانسه برگزیده است او به کمال خلوص نیت واعتقاد این ندای درونی و دعوت آن ذات توانار ارجان ودل قبول کردو بتعقیب دساتیر آن میان خدمت پرست تبارزین قشون فرانسه رابه قوت قلبو توانایی جدید بازوی کاراز بدهد وفرانسه را با بیانیه جذاب خویش ازدعوت الهی آگاهی رساند .

در ۳۰ ماه می ۱۴۳۱ شعله های آتشزبانه روان بود . کشید وپیکر دوشیزه فداکار را پاک سوخت چند سال بعدپاریس آزاد شد . وفرانسه هم تجدید شد ودرسال ۱۹۲۰ مقدس خطاب در راه رسیدن بقدرت یکی ازممالک قوی اروپا گردید .

السیبیادس

۴۵۱-۴۰۴ قبل المیلاد

ترجمه ونگارش حسین هدی

اولا با استیزا ونسخر ، با تردید وامتناع پذیرایی شمولی باوجود آن توانست قلب ضعیف ولرزان کارل هفتم رابرم زنده وآترا بهحرکت درآورد وبه بیرق زنیق مانند قشون اعتماد واطمینانش راجلب کند . اوفرانسوی هاراباتجیز وسلاح شجاعانهی رهبری کرد تالبوت انگلیس هارابه شکست وعزیمت وحشتناک ودستجمعی مواجه ساخت و سپس پادشاه رابرای تاجپوشی به رابصو هدایت نمود وتقریبا تمام ساحه ارفلسی فرانسه رالزیر سلطه وفرمانروایی انگلیس وارهانید .

اعتقاد فرانسوی ها برسالت او از عالمبالا برجرات وجسارت فرانسوی ها افزود وحس اعتمادبه نفس رادر آنها ایجاد واحیا کرد اما معاندانش به اونسبت سامری وجادوگری و فریبکاری رامیداند .

هنگامیکه ژاندارک درسال ۱۴۳۰ دسته های

من باید اعتراف کنم که فائد بسیار و فضایل انسانی هستم .
باید اعتراف کنم که از خود غفلت کرده ام .

(السیبیادس - در فضیلت افلاطون)

افلاطون فیلسوف وشاعر گرانمایه یونان در «فضیلت» خویش حلقه ای از اشخاص را که در پیرامون «اکاتون» نویسنده بسیاری از تراژیدی های آن در بزمی نشسته بودند ، توصیف میکند در لحظات آخر ، السیبیادس درحالیکه مستانه نعره میکشید غوغا میکرد ودرچنین حالتی دروصف سقراط فیلسوف واستاد نامدار که در مجلس حضورداشت مدحیه ای سرود و کردار سقراط حکیم را بزرگترین گواهنامه رفاقت ودوستی انسانی شمرد .

این بسر باتر بسر آتی «۱» را از نظر خصایل چنین توصیف کرده اند:

خوب ، شریک و بد - دارای فهم وادراک منجمد ، بعد افراطیه «بیشبایت» علاقمند ، صاحب استعداد و قریحه درخشان ، هرگاه بین او ودوستانش برسر مساله ای اختلاف ایجاد میشود این اختلاف تا سر حدی ادامه می یافت که احتمال پدید آمدن شکافی در دیوار دوستی آنها احساس میشد ، بکمال شهامت در هر وضعی که قرار داشت با فداکاری و ایثار جلو آنها میگرفت .

السیبیادس بعیث پیشاهنگر ادیکال دیه وگرا تهای آن ، کشور ما لوف خویش را بسوی نبرد خونینی کشانید تادر قتلگاه پر آشوب بتواند شهید وافتخار رزم آوری را برای خودکسب کند . اندکی بعد از بیرون سازی کشتی های جنگی ، دولت آن به جزیره سسیلی (۴۱۵ ق.م) بعلت عدم اعتناء به اعیاد مذهبی که در آنها حرمت جنگ و خونریزی توصیه شده بود ، مخاصمان بشمار السیبیادس علیه او اقامه دعوی کردند تا از طرف محکمه ، بسرگت محکوم شود ولی السیبیادس بطرف اسپار تا متواری شد و سپس از آنجا به سمت دربار ساتراپها پناهنده گردید .

چندی بعد بار دیگر با مردم آن راه آشتی ومصالحت را پیمود وبه صف آرایی قشون یونانی اودا نامزد کرد .

دران نبرد که تقریبا دارای قدرت نامحدود فرمانفرمایی بر قشون آن بود موفق شد ، پس از جدو جهد زیاد بردشمنان خویش ظفر یابد اما بسوءعاقبت ، بار دیگر جانبداری عامه را از او سلب کرد ومردم آن را علیه او برانگیخت و در نتیجه از کار برکنار ساخته شد و در سال ۴۰۴ قبل المیلاد هنگامیکه اسپارت رقیب آن برانگیخته شد ، علیه السیبیادس نیز فتنه انگیزی ودسیسه سازی خاطر ناکی آغاز گردید این دسیسه سوم مردم آن بساخره در این گمرو دار حاصلداد و در فریبگانه واقع شهر ملیسه ، بقتل رسید .



قصه‌ای از غصه‌ها



دوستش بدادم .

این مرد فقیق برادرم بود، زمانیکه برای اولین مرتبه اورادیدم بسان برق گرفته هادر سرا پا یسم نا گمان احساس گنگ و میبمی جوانه زد. باتکرار هرروز دید و بازدید ها نگاه های که ناشی از درد درونی ما بود این احساس عمیق و عمیق تر گردید و ما هر دو به هم نزدیک و نزدیکتر میشدیم تا جائیکه برادرم و دو خواهرم از موضوع اطلاع یافتند.

وقتی باوی خیلی صمیمی شدم فرار به این شد که به خواستگاریم بیایند. ناگهان ناپدید شد و درمانده و سرگردان مراد صحرای از یاس و ارمان رها کرد. گویی قطره آبی شلو به زمین فرو رفت. سربه‌اش خردکننده و کشنده بود. اما... دو ماه قبل اورادریکی از فروشگاه های بزرگ شهر دیدم، وقتی متوجه من شد ناخودآگاه تکانی خورد و لحظه متردد در چایش ایستاد بعدا چند قدم نزدیکم آمد و گفت :

- من خیال فریب ترانه‌اشتم ولی گناه از خودت بود ...

این را گفت و دوباره چون بار اول نا پدید گردید . اکنون این منم و این بار غمیکه سرنوشت بر ایم ذخیره نمود است . و این بار ننگینی راکه هر روز به و ز نش افزوده میشود بدوش میکشم و چون رهروان شب در تاریکی غم آلودیکه زندگی برایم قلم زد و (او) به تکاملش رسانید در حرکتیم و احساس میکنم نا خود آگاه ندای در درو نم ناله میکند که :

دیگر بهاری برای تو وجود ندارد و زندگی برای تو چون سیاهچالی چیزی دیگری نخواهد بود.

بقیه در صفحه ۵۳

بنجره عارا بکشاید و بوستان هزار رنگ بهار راکه بادامن دامن گل به استقبال شما می آید، صادقانه بنگرید و با اولین نسیم سحری نوروز گذورت‌ها، اختلافات، جنگ - ها و جدالهای راکه آئینه مصفای دلتانرا مکرر و تیره نموده است شستشو دهد و صمیمانه با لبخندی پراز خوش بینی و مملو از همنو عی از فصل نویکه در فضایش عطر دل انگیزشگوفه های بهاری پراکنده است لذت ببرید.

این هفته در اواخر سال نامه ای داشتیم از یک خواهر همسپری که در مقدمه نامه ایشان تاکید کردند، که انتظار پاسخ و رهنمایی راز ماندارند. بلکه میخواهند نشر نامه ایشان تسلی برای خودشان و هوشداری برای دختران جوان باشد و بس . نامه چنین آغاز می یابد :

۱۹ سال زیادتر ندارم و با بهار نو وارد بیستمین سال زندگیم میگرم. ولی چه بهاریکه متفاوت از بهاران گذشته است . در این بهار از آن همه شور و شعفی که وجودم را بهاران گذشته سرشار ساخته بود خبری نیست . اکنون در بهار زندگی احساس میکنم همه چیز رنگ اندوه و دردهای پایان ناپذیری را به خود گرفته است .

وقتی با او آشنا شدم چون کبوتری سرمست بسال زنان بسو یش شتافتم و فارغ و بیخیال از روز های مکرر که در انتظام بود. دانه های راکه برایم می پاشید چون گرسنگان دیرینه آنها را می چشیدم و (او) هرروز به من نزدیک میشد و دانه رامهربانانه بگامم میریخت و من عجلولانه تراز او تلاش داشتیم که هرچه بیشتر

مطالب جالب

آغاز اعمار اهرام :

عجایب هفتگانه جهان قرار داشته و هزاران شاهان مصر کار اعمار اهرام معروف و تاریخی شانرا که تا کنون در جمله می آیند . ۳۰۰۰ سال قبل از مسیح آغاز

کردند .
نخستین هرم که اعمار گردید بنام هرم
چیزه معروف است که آنرا «چیوپز» بنام
نهاد . دو من هرم از حیث بزرگی بنام
چفرین اعمار گردید و پس از آن ابوالهول
تقریباً در سال ۲۹۰۰ قبل از مسیح ساخته
شد .

۲۰۲۵ تا ۲۰۶۷ قبل از مسیح:
هومو رابی که قسمت غرب بابل پایتخت
کلده را اداره میکرد قوانین معروف بولارزش
تدوین نمود که تا امروز بنام قوانین
هومو رابی شهرت دارد .

سال ۱۴۵۰ قبل از میلاد:
در این سال حضرت موسی مردم اسراء
تل را در خروج از مصر را هتمونی نمود .

سال ۱۳۶۰ قبل از میلاد:
اخناتون عبادت نیایش خدایان را در آتن
و پرستش خور شید را در مصر آغاز
کرده مردم رابه این کار تشویق نمود .
بعدها جانشین او بنام توان خامین کسانیرا
که در عقاید شان شرک به نظر میرسید
تحت تلقین گرفت و سعی کرد که شرک را از
دل آنها بیرون کند اما اجل برایش مهلت
نداد و در سال ۱۳۴۴ بدرود حیات گشت:
اورا در تسمیز دفن گسر دند بعداً
از طرف هووارد کارتوولارد ، کار نارخو بن
مقبره بزرگی به پاس خدمات او اعمار گردید که
اکنون سیا حان زیادی از آن دیدن میکنند .

۱۳۴۴ ق، م مسیح:
درین سال بنابر نوشته هومر
مؤرخ معروف یونانی برای (حصار معروف)
بندست یونان فتح گردید .

این حصار غالباً ده سال در محاصره
یونان قرار داشت . پادشا هان
مختلف یونان در این ده سال زحمات زیادی
را برای درهم شکستن آن متحمل شدند .
هومر در اشعار ، حماسی و رزمی معروف
خودش شرح این جنگ را به تفصیل نوشته
است بنابر نوشته هومر جنگ های زیادی
برای فتح این حصار در یک گوشه ای
آسیای صغیر صد میل دور از هلکن یونان
(در دانیل) گنونی اتفاق افتاد بعداً شهر
(الیوم) مربوط به برای از طرف اسکندر کبیر
به حیث مرکز حملات استعمال گردید . سپس
باستان شناس آلمانی بنام «شلی من خسن»
ضمن حفاریات خود آثار برای رادرتیه هیرارلیک
یونان پیدا نموده و مخصوصاً هفت شهر
معروف را (بنابر نوشته هومر) در آنجا
کشف کرد و بعداً به کشف دوشهر دیگر
نیز توفیق یافت .



دروازه های مکاتب راباز کشید تادرنندان هابسته شود . با سال نو ، سال جدید تعلیمی
مکاتب آغاز می شود .

مشاور مفید

یاری کردی و از دام حسد و بغض و ارستم تمام سال با فکری مجرد از هر اغشوی دیگر درس خواندم و بقدر کفایت بمعنی و مطلب رسیدم، اینک که از کانکور بسا موفقیت گذشته ام آمدم تا مزده بدهم که میتوانی مشاور مفید و دوست صدیق باشی در آستانه سال نو این مقام کریم برای تو و توفیق را هیابی بسوی اعدا ف و منازل مقصود بر من مبارک گردد ...
 هر دو توفیق جوانان کشور و نیرومندی جامعه را از وجود آنان تمنا کردیم و سال نو را برای همه سال پیروز و صمیمیت ها و بجای هم چشمی ها سال یاری و تعاون بیک دیگر آرزو نمودیم ...

انجمن

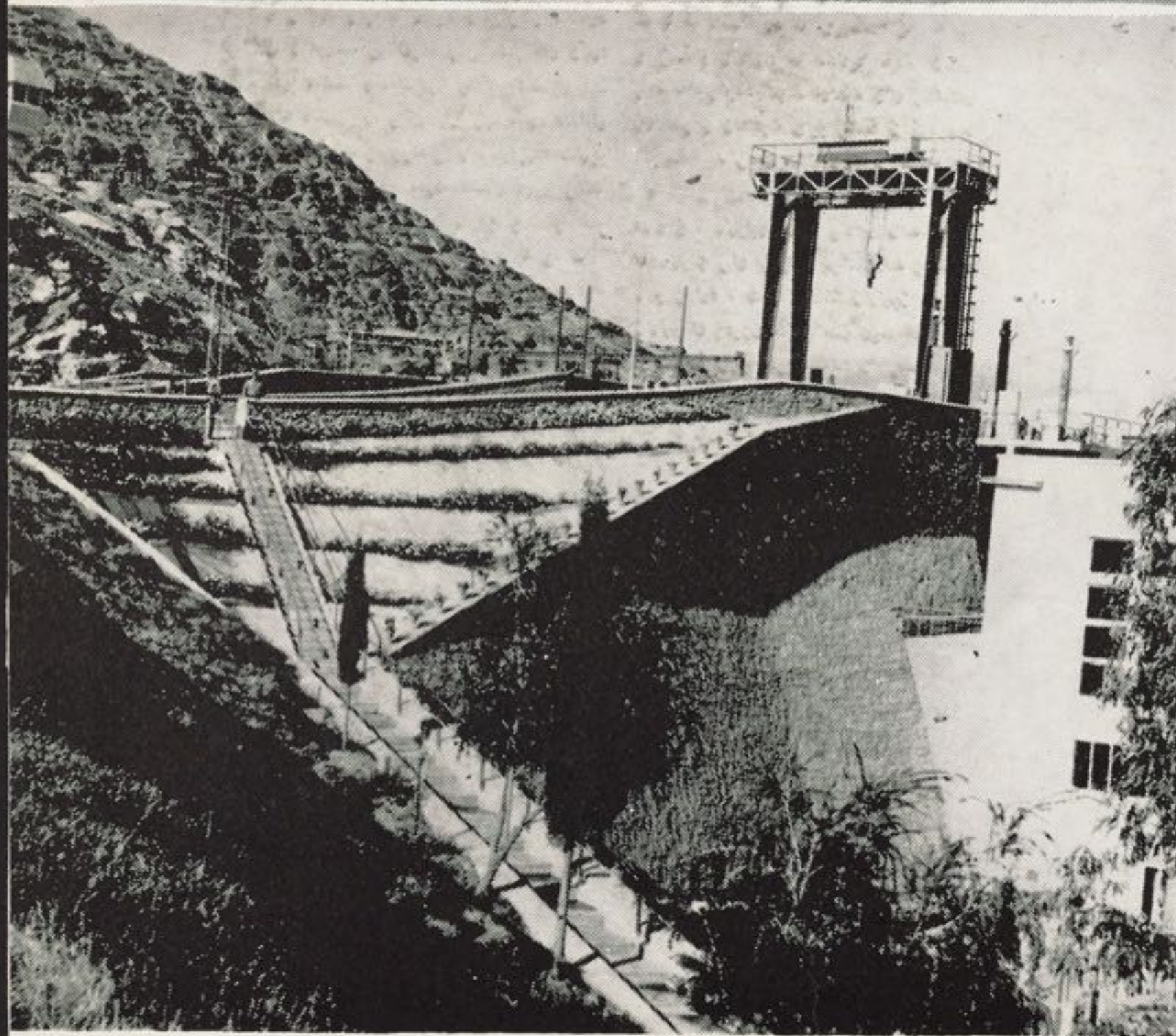
توندون

رئیس تحریر: محمد ابراهیم عباسی
 مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا
 معاون: پیغله راحله راسخ
 مهتم: علی محمد عثمان زاده
 تیلیفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵
 تیلیفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹
 تیلیفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹
 تیلیفون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳
 سوچیورد ۲۶۸۵۱
 تیلیفون ارتباطی معاون ۱۰
 تیلیفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
 مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴
 آدرس: انصاری واپ
 وجه اشتراک:
 در داخل کشور ۵۰۰ افغانی
 در خارج کشور ۲۴ دالر



دو منظره زیبا از بهار جلال آباد
 بالا: گوشه ای از بند درو نته
 پایان: قسمتی از فابریکه برق
 ننگرهار

دولتی مطبعه





**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**